

مجموع التواریخ

در تاریخ اقراض صفویه و وقایع بعد

تا سال ۱۶۰۷ هجری قمری

تألیف

میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی

تصحیح و اهتمام

استاد فقید

عباس اقبال

اشتیانی

www.TarikhBook.ir

سرشناسه : مرعشی صفوی، محمد خلیل بن داود، -۱۲۲۰ق .
عنوان و نام پدیدآور : مجمع التواریخ: در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا
سال ۱۲۰۷ هجری قمری / تالیف محمدخلیل مرعشی صفوی: به تصحیح و اهتمام
عباس اقبال .
مشخصات نشر: تهران: کتابخانه سنائی: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.
مشخصات ظاهری : ح، ۱۶۶ ص.
قیمت : ۲۵۰ ریال
یادداشت : چاپ اول: عباس اقبال: ۱۳۲۸ .
موضوع : ایران -- تاریخ -- صفویان، ۹۰۷ - ۱۱۴۸ ق.
موضوع : ایران -- تاریخ -- حکومت افغانان، ۱۱۳۵ - ۱۱۴۲ ق.
موضوع : ایران -- تاریخ -- افشاریان، ۱۱۴۸ - ۱۲۱۸ ق.
شناسه افزوده : اقبال آشتیانی، عباس، ۱۲۷۵ - ۱۳۳۴، مصحح
رده بندی کنگره : DSR۱۲۵۱/م۴م۳ ۱۳۶۲
رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۹
شماره کتابشناسی ملی : ۶۳-۳۱۸۷

www.TarikhBook.ir

مقدمه ناشر

۱- معرفی کتاب و مؤلف آن

کتابی که اینک در دسترس مطالعه خوانندگان محترم نهاده میشود «مجمع التواریخ» نام دارد و مؤلف آن میرزا محمد خلیل یا سلطان خلیل میرزا مرعشی حسینی نواده سید محمد متولی آستانه رضوی ملقب بشاه سلیمان ثانی است که از جانب مادر صفوی بوده و جد او یعنی شاه سلیمان ثانی بتفصیلی که در همین کتاب مسطور است در سال ۱۱۶۳ قمری مدت چهل روز در مشهد سلطنت کرده است .

موضوع این تاریخ چنانکه مؤلف خود در مقدمه تصریح میکند شرح وقایع و سوانحی است که در ایران از تاریخ شورش افغانه غلزائی قندهار یعنی از سال ۱۱۲۰ بوقوع پیوسته تا عصر مؤلف که سال ۱۲۰۷ است و مؤلف مدعی است که بعضی از این حوادث را تا زمان او هیچکس چنانکه باید و شاید نوشته بوده جز میرزا مهدیخان استرآبادی مؤلف تاریخ جهانگشای نادری که او هم «بعضی از احوالات را بنا بر مصلحت و هوای وقت در نهایت خفت و ناهمواری و اختصار و غیر واقع ذکر کرده است .»

حق اینست که میرزا محمد خلیل مؤلف مجمع التواریخ پاره‌ای قسمتها از وقایع هشتاد و هفت سالی را که بضبط آنها قیام نموده مثل علل شورش افغانه و بیان حال ناگوار دستگاه سلطنتی شاه سلطان حسین و اسباب انقراض دولت او و شرح حال خاندان خود و وقایع راجع بسید احمد شاه مرعشی و شاه سلیمان ثانی را بتفصیل و دقتی نوشته که شاید هیچیک از تواریخ راجع باین ایام آن حوادث را باین خوبی نوشته و در ضبط نیاورده باشند .

اما از جهت «ناهمواری» که نسبت آنرا مؤلف بمیرزا مهدیخان میدهد

باید گفت که مجمع التواریخ خود او نیز از این نقیصه خالی نیست باین معنی که مجمع -
التواریخ در بیان وقایع از جهت تفصیل و اجمال بسیار ناهموار و نامتناسب است مثلاً
در حالی که وقایع مذکور در فوق را بتفصیل تمام آورده احوال نادرشاه و مال کار افغانه
و تاریخ دوره کریم خان زند را در چند سطر خلاصه کرده یا با مختصر اشاره‌ای از سر
آنها گذشته است حتی از ذکر عاقبت شاه سلطان حسین و تفصیل قتل او نیز خود داری
نموده .

با وجود این نقص که عیب آن نیست مجمع التواریخ در همان قسمتها که راه
تفصیل پیش گرفته یکی از بهترین و مهمترین کتب تاریخی فارسی است و چنانکه گفتیم
مطالبی در آن بدست می‌آید که هیچ کتاب دیگری راجع باین دوره ضبط آنها توجه
نکرده است .

مؤلف کتاب میرزا محمد خلیل پسر میرزا داود و نواده میرزا سید محمد یعنی
شاه سلیمان ثانی است و نسب این شاه سلیمان و وقایع مربوط باو در همین کتاب از صفحه
۹۰ تا آخر آن مضبوط است؛ خوانندگان گرامی بآن صفحات مراجعه نمایند .

شاه سلیمان ثانی بشرحیکه در متن مذکور است بعد از آنکه در سال ۱۱۶۳
کور شد از ترس آنکه مبادا پسران بزرگ او از طرف مخالفین صدمه‌ای برسد سلطان
داود میرزا (پدر مؤلف مجمع التواریخ) و برادرش سلطان علی میرزا را مخفیانه بعتبات
فرستاد تا در آنجا بتحصیل کمالات مشغول باشند و پسران صغیر را در مشهد نزد خود
نگاه داشت .

بعد از یک سال شاه سلیمان پسران خود بعتبات نوشت که از راه دریا خود را
به هندوستان برسانند و در پناه عالمگیر ثانی (۱۱۶۷-۱۱۷۳) پادشاه گورکانی دهلی
قرار گیرند و مراسله‌ای نیز در این باب و در یادآوری روابط حسنه‌ایکه همیشه بین
سلاطین صفوی و گورکانیان هند وجود داشته بعالمگیر نوشت و در حقیقت پسران خود
را باو سپرد .

سلطان دود میرزا برادر را در عتبات گذاشت و خود عازم دهلی گردید ولی چون بآنجا رسید اوضاع سلطنت عالمگیر را آشفته و هند را گرفتار حملات متوالی احمد خان درانی و آن پادشاه را اسیر دست وزرا و امرا دید بهمین جهت ببنگاله رفت و میخواست که از آنجا بعتبات برگردد لیکن مهابت جنگ صوبه دار یعنی حاکم آنجا او را با احترام نزد خود نگاه داشت و در این بین برادر او سلطان علی میرزا نیز از عتبات رسید و دو برادر در بنگاله قصد اقامت کردند و بتدریج کسان دیگر خود را هم بهند خواستند.

سلطان علی میرزا عم مؤلف در سال ۱۱۸۸ در بندر هوگلی در شمال کلکته وفات یافت و برادرش سلطان داود میرزا پدر مؤلف هم بعد از آنکه پسر را در سال ۱۱۹۲ از اصفهان پیش خود خواسته بود در سال ۱۲۰۳ در مرشد آباد بنگاله جان سپرد و میرزا محمد خلیل با هفت تن فرزندان دیگر او در هند ماندند و در همین مرشد آباد است که مؤلف پس از چهار سال بعد از فوت پدر خود بتألیف مجمع التواریخ توفیق یافته است. میرزا محمد خلیل و پدر او سلطان داود میرزا هر دو اهل فضل و علم بوده اند. علامه نسابه و فاضل نحریر جناب آقای سید شهاب الدین نجفی مرعشی که بسیاری از حواشی نفیسه ایشان بر نسخه اصل مجمع التواریخ بضمیمه همین چاپ بطبع رسیده در باب مؤلف کتاب شرحی به عربی مرقوم داشته اند که ترجمه آن اینست: «مؤلف مجمع التواریخ را تألیفات دیگری است مانند تعلیقات و حواشی او بر تفسیر بیضاوی و مدارک و من لایحضره الفقیه و تحریر اقلینس و شرح تذکره در هیئت و نقاید شیخ، و نیز کتابی دارد در انساب سادات مرعشی که خاندان امجاد او باشند، وفاتش در حدود سال ۱۲۲۰ اتفاق افتاده و قبرش در بنگاله قرار دارد.»

غیر از این از احوال مؤلف اطلاع دیگری در دست نداریم.

در تألیف این کتاب مؤلف چنانکه خود میگوید علاوه بر جهانگشای نادری بیشتر تکیه اش بر یاد داشتهای پدرش سلطان داود میرزا و «نسخه هائی است از تألیفات

میرمحمد علی مشهور بفاضل که در اواخر عمر ساکن مرشدآباد بنگاله شده بوده .
ذکر این میرمحمد علی فاضل و نسخه های تألیفی او را نگارنده در هیچ مأخذی
نتوانستم بدست آورد و اگر این نوشته ها بدست می آمد شاید میزان معلوماتی
را که میرزا محمد خلیل و دیگران از او گرفته اند معین نمود .

وقایع بعد از نادرشاه که این کتاب شامل قسمتی از آنهاست غیر از جهانگشای
نادری و نسخه حاضر در چند تألیف دیگر نیز که تقریباً مقارن همین اوقات برشته
تحریر در آمده مذکور است مثل مجمل التواریخ میرزا ابوالحسن گلستانه (سال تألیف
آن ۱۱۹۶) که قسمتی از آن سابقاً در بین سنوات ۱۸۹۱ و ۱۸۹۶ در آلمان بتوسط
اسکارمان ۱ مستشرق آلمانی و تمام آن با مقدمه و حواشی و ذیل آن از زین العابدین
کوهمره ای در سال ۱۳۲۰ شمسی بتوسط فاضل ارجمند آقای سید محمد تقی مدرس
رضوی در طهران منتشر شده ، و فوائد الصفویه که آنرا میرزا ابوالحسن بن ابراهیم
قزوینی در سال ۱۲۱۱ در لکنه و بنام محمد میرزا صفوی ۲ در تاریخ صفویه از جمله
وقایع دوران سلطنت شاه سلیمان ثانی نوشته و یکی از جمله مأخذ او همین
مجمع التواریخ میرزا محمد خلیل بوده است .

دیگر تاریخ میرقاسم موسوی سبزواری منشی شاه طهماسب ثانی که ذکر آن
در کتاب فوایدالصفویه آمده و ظاهراً نسخه ای از آن بدست نیست .

دیگر کتاب تذکره داود یا زبور ۳ آل داود که تاریخ شاه سلیمان ثانی بن
میرزا محمد داود و خاندان اوست تألیف سلطان هاشم میرزا پسر شاه سلیمان و عم
میرزا محمد خلیل مؤلف مجمع التواریخ و او این کتاب را در سال ۱۲۱۸ نوشته و

۱ - Oscar Mann

۲ - این شخص که او را آقا محمد خان قاجار در سال ۱۲۰۰ در طهران بلقب
سلطان محمد ثانی بسلطنت اختیار کرد نواده شاه طهماسب ثانی و پسر شاه سلطان
حسین دوم است .

۳ - بعضی از مستشرقین ندانسته این کلمه را «زبور» خوانده اند در صورتیکه
در «زبور» بودن آن شکی نیست .

مجمع التواریخ برادر زاده خویش را نیز در دست داشته و گاهی هم بانتقاد مطالب آن پرداخته است.

ارنست بر ۱ مستشرق آلمانی ناشر تاریخ زندیه علی رضابن عبدالکریم شیرازی که بسال ۱۸۸۸ میلادی در لیدن هلند منتشر شده در مقدمه‌ای که بزبان آلمانی بر آن نوشته بتشابه قسمتی از عبارات و مطالب مجمع التواریخ میرزا محمد خلیل ومجمعل التواریخ میرزا ابوالحسن گلستانه (مخصوصاً در سلطنت شاه سلیمان ثانی و شاهرخ) برخوردارده و میگوید که چون گلستانه کتاب خویش را پیش از تألیف میرزا محمد خلیل نگاشته «مسلماً از کتاب او استفاده نکرده همچنین معلوم نیست که خلیل میرزا هم از این کتاب اقتباسی کرده و مطالبی برداشته باشد چه در این صورت در ضمن منابع خویش از این کتاب نامی میبرده و جای بسی شگفتی است که با آنکه کتاب میرزا خلیل یازده سال بعد از کتاب گلستانه تألیف شده وی این کتاب را ندیده باشد، شاید کمی نسخ آن که قطعاً در آن زمان هم چندان منتشر نبوده موجب آن شده که کتاب گلستانه بنظر خلیل نرسد.

«پس از آنجا که بیشتر مطالب این دو کتاب با یکدیگر موافق است چنین میتوان حدس زد که هر دو يك مأخذ مشترك داشته‌اند و چون در هر دو پادشاهی میرسید محمد متولی که در کتب دیگر یافت نمیشود بتفصیل ذکر شده میتوان چنین حدس زد که اخبار خانوادگی وی که بقول خلیل میرزا از مأخذ او بوده مورد استفاده گلستانه نیز واقع شده و بحکم شباهنی که در عبارت آن دو کتاب هست و در مواردی نیز جمله‌های آن دو باهم موافقت مسلماً این مأخذ مکتوب بوده و از افواه مردم گرفته نشده است و چنانکه بتحقیق پیوسته داود میرزا پسر ارشد شاه سلیمان که پس از گرفتاری پدرش از مشهد بهندوستان گریخته در سالهای ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ در مرشد آباد زندگی میکرده پس ممکنست که گلستانه مطالب تاریخ خود را از سلطنت میر سید محمد تا عزل و کور شدن وی از همان نوشته‌های میرزا داود گرفته باشد و بعد هم خلیل میرزا از همان

منبع استفاده کرده است و نیز ممکنست که تاریخ محمد علی فاضل که خلیل میرزا آنرا از مآخذ عده خود شماره مآخذ هر دو کتاب باشد ۹۱.

نظر ارنست بر در باب دو کتاب مجمل التواریخ گلستانه و مجمع التواریخ میرزا محمد خلیل و مبتنی بودن آنها در باب قسمتی از مطالب بر مآخذی مشترك اصولاً صحیح بنظر میرسد جز اینکه شاید ارنست بر تلفت نبوده است که میرزا ابوالحسن گلستانه اواخر عمر را در مرشد آباد بنگاله محل اقامت میرزا محمد داود و پسرش میرزا محمد خلیل میزیسته و با این دو تن معاصر بوده، در این صورت بسیار بعید است که ایشان یکدیگر را نشناخته و گلستانه از نوشته ها و بیانات شفاهی میرزا محمد داود استفاده نکرده باشد و این معلومات البته هماناست که اندکی بعد میرزا محمد خلیل پسر میرزا داود در تألیف مجمع التواریخ خود آنها را مورد استفاده قرار داده است.

۲ - کیفیت طبع کتاب

علامه معظم جناب آقای آقا سید شهاب الدین نجفی مرعشی که ذکر خیرشان قبلاً گذشت و نام نامیشان با چاپ این کتاب پیوسته توأم خواهد ماند در یکی از مرقومات خود مجمع التواریخ میرزا محمد خلیل را بنگارنده معرفی و اهمیت آنرا گوشزد فرمودند. با اشاره معظم له دانشمند بزرگوار آقای آقا سید عبدالحجّه بلاغی که از مؤلفین ذیقدر و فضایی ارجمند عهد ما بشمارند اصل نسخه را برای ملاحظه تحت اختیار نگارنده گذاشتند، راقم سطور هم پس از مطالعه کتاب را فوق العاده مفید و مهم یافتم و بعد از استجازه از حضور هر دو فاضل معظم بخرج خود بکار چاپ آن دست زدم و خدا را شکر که نیت ما برفیق دلخواه جامه عمل پوشید و یکی از متون تاریخی فارسی بحلیه طبع آراسته و در دسترس طالبان گذاشته شد.

۱ - نظریات ارنست بر را آقای مدرس رضوی بتفصیل در مقدمه مجمل التواریخ

نقل کرده اند و ما قسمت فوق را عیناً از آنجا برداشتیم.

از این کتب نفیس آنچه تحقیق کردیم گویا در طهران دیگر نسخه‌ای نباشد و اگر کسی از آن نسخه‌ای داشته ما را از آن اطلاعی حاصل نشد اما در اروپا در کتابخانه دیوان هند لندن و کتابخانه سلطنتی برلین در هر کدام يك نسخه از آن وجود دارد .

از آنجا که بعضی در کار چاپ این کتاب عجله داشتیم ما را فرصت کافی برای نوشتن حواشی و تعلیقات بر آن فراهم نیامد فقط آنچه را که علامه استادی آقای آقا نجفی متعنا لله بطول بقاءه در حین مطالعه نسخه خطی بر آن افزوده اند عیناً در پای صفحات با امضای ایشان نقل کرده و آنچه را هم خود از نوع توضیحات لغوی و غیره لازم میدانستیم بدون امضا آورده ایم .

کتاب مجمع التواریخ از حیث انشاء امتیاز خاصی ندارد بلکه غالباً جملات آن بریده بریده و افعال رابط محذوف یا مکرر است فقط حیث عمده آن بسادگی و خلوص آن از تکلف است و بهمین علت به مراتب بر دره نادره و جهانگشای نادری و گیتی گشای میرزا محمد صادق نامی و گلشن مراد میرزا ابوالحسن غفاری ترجیح پیدا کرده و در یکی دو جا هم که مؤلف خواسته است از ساده نویسی منحرف شود و راه تکلف و تصنع پیش گیرد مانند وصف قحط اصفهان (ص ۵۷ - ۵۸) و جلوس شاه سلیمان نانی (ص ۱۱۶ - ۱۱۸) باز خوب از عهده برآمده و عباراتش به بیجوجه مفلق و ترکیباتش زیاد غریب و دور از ذهن نیست .

۳ = اهداء کتاب

ناشر این کتاب علاوه بر مراتب امتنانی که از جناب آقای بلاغی و عنایتی که در واگذاشتن نسخه نفیس خود برای طبع در اختیار ما دارد صمیمانه ممنون هدایت و اشارت حضرت علامه الهی آقای آقا سید شهاب الدین نجفی مرعشی مد ظله است و در این خدمتی که بدست راقم سطور انجام میشود در حقیقت نضل کلی و سهم عالی

از آن معظم له است که هم مالک دانشمند نسخه را باین کارخیر تشویق فرمودند و هم مخلص را براین صراط مستقیم ناصر و مؤید گردیدند .

بد بختانه هنوز این جانب را فیض محضر انور این علامه بزرگوار دست نداده و تا کنون از انفاس شریفه ایشان حضوراً برکتی نبرده ام لیکن خدا را شکر که باران رحمت معارف و فضایل معظم له همیشه از طریق نامه جاری است و سعه صدر آن دریای گوهرزا تا آنجاست که هر وقت من و هر کس دیگر از ایشان مطلبی پرسیده‌ایم یا کتابی بعاریت خواسته‌ایم بی‌دریغ و بلا مضایقه حاجت ما را بر آورده و سیراب و کامیابمان فرموده‌اند .

علامه نجفی که یکی از مفاخر زمان ما بشمارند بی‌اغراق در فن تاریخ و انساب و اطلاع بر احوال کتب و رجال نظیر ندارند و تمام اوقات شریفه ایشان علاوه بر قیام بوظایف دینی بکار مطالعه و تألیف می‌کنند و هر چه آن وجود ذی‌جود را بکف می‌آید در راه کتاب و جمع معارف و معلومات صرف میشود ، اینست که این ارادتمند از صمیم قلب از خداوند سازمت و توفیق ایشان را مسألت مینمایم و از سر اخلاص بتکرار دعای کثر الله امثاله می‌پردازم اگر چه آن استاد جلیل مثل ندارد و بسیار مشکل است که روزگار باین زودی برای او نظیر و مانند‌ی بی‌آورد .

برای آنکه در قبال مرحوم و الطاف بی‌پایان ایشان مختصر ادای دینی بعمل آید نگارنده این نسخه را با کمال اخلاص بمحضر محترم معظم له تقدیم میدارد و امیدوار است که بفضل و بزرگواری خود آنرا بپذیرند .

در خاتمه از درست فاضل عزیز خود آقای محمد مگری سپاسگزارم که زحمت تهیه فهارس کتاب را بر عهده گرفته و با این مرحمت نگارنده را رهین امتنان خود داشته‌اند .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجمع التواریح

حمد و ستایش بی قیاس مرعبودی را که بواسطهٔ روشنی و ضبای شریعت رسل
وانبیاء مشتی افتادگان وادی حیرت را راهنمایی بسرحد نجات و فلاح نموده و سپاس
بی حد مرآفریدگاری را که کشتی نشستگان بحر حیات بی بقارا بمعاونت عقاب دورین
[ایمان] بساحل امن و امان رسانیده

خرد را گر نبخشد روشنائی بماند تا ابد در تیره رانی
و درود بی عد مر مسند نشین اورنگ رسالت و اصطفاء صلی الله علیه و آله
چراغ افروز فانوس زبرجد فروغ شش جهت یعنی محمد
را باد که براهنمائی آل طاهرین او ازگرد باد ظلمانی حوادث دست توسل بر دامان
استشفاع و هدایت آنها زده خود را بمقصود اصلی توان رسانید.

اما بعد چون از مورخان تواریح که من ابتدای فتور و شورش افاغنه غلزّه
قندهار که در سنهٔ يك هزار و يك صد و بیست (۱۱۲۰) هجری حادث شده لغایت حال
که تاریخ يك هزار و دو صد و هفت (۱۲۰۷) هجریست احدی اسباب آغاز شورش
و افساد جماعت افاغنه غلزّه و ابدالی و بعضی از وقایع و سوانح متنوعهٔ بعد از آن را
در رشتهٔ تحریر مندرج نساخته مگر میرزا مهدیخان مؤلف تاریخ نادری که بعضی از
احوال را بنا بر مصلحت و هوای وقت در نهایت خفت و ناهمواری و اختصار و غیر
واقع ذکر نموده بناء علیه این ابجدخوان دبستان نادانی و هیچمدان بسوستان
سخندان محمد خلیل بن سلطان داود میرزا ابن شاه سلیمان الحسینی الموسوی الصفوی،
انارالله برهانهم، باوجود عدم استحضار از کیفیت حالات و دستیاب نشدن نسخهٔ کامل
از روی نسخه هائی که فضالت پناه مرحوم میرمحمد علی مشهور بفاضل که در اواخر

عمر ساکن مرشد آباد بنگاله و موافق یاد داشتی که والد طاب الله نراه این را قم عاصی در حین حیات برشته تحریر در آورده بود اقتباس نموده و از بعضی نسخ متفرقه دیگر و از تقریرات مستخبران برخی حالات مرقومه که بالمشافه معاینه نموده بودند بصحت پیوست جمع نموده ، بیت

زهر منزلی توشه برداشتم زهر خرمزی خوشه یافتم [کذا]
و آنرا هسمی ساخت بمجمع التواریخ تلخیصاً و اجماً الا ذکر مینماید امید که صاحبان بصیرت و بینائی باصلاح و درستی او کوشیده این نالایق بی سرانجام را معذور دارند ، بیت :

جائی که عقاب پر بریزد از بشه لاغری چه خیزد
هر چند عبارات و الفاظ این رساله هیچ گونه سزاوار تعریف و توصیف نیست نهایت چون حتی المقدور در تصحیح و توضیح وقایعی که در آن مندرج است سعی و کوشش نموده لهذا دوسه بیتی مناسب محل برشته تسطیر درمی آورد ، شعر :

این نادره مجموعه اقسام سخن گلهای کلام را بود چون گلشن
بحریست لبالب از لئالی پر از هنر و زعیب خالی
امید که گردد این در پاک آویزه گسوش اهل ادراک
من الله التوفیق و الاستعانة .

ذکر در بیان مبادی احوال امیر اویسی و خروج او

بر نکته سنجان دقیقه رس اوضاع عالم کون و مکان و طالبان اخبار جهان بی بنیان و مستفسران آثار اصناف فرق ما تقدم مخفی و پوشیده نماند که نرقه افغانه قومی اند که در مابین بلاد خراسان و هندوستان مسکن دارند و طول بلاد ایشان از جانب مشرق رود نیلاب است که آنرا اهل هند دریای اتک می نامند و از جانب مغرب توابع هرات

۱ - غرض همان شط سند است که بمناسبت ممبر نیلاب بر کنار این شط بین غزنین و پنجاب و بمناسبت قلعه انک (ایضاً بر کنار همین شط نزدیک ملتقای کابل و سند) آنرا رود نیلاب و دریای اتک نیز میخوانند .

و عرض بلاد ایشان از جانب شمال سواد باجور^۱ و هندوکوه است متصل بحد غور بند و که مرد که از توابع بدخشان و بلخ است و از جانب جنوب قصبه سیوی و دها دهر است از توابع بهکر و سیوستان سند^۲. اکثر آنها در این سنوات تابع کابل و ملتان اند از بلاد هندوستان و اقل ایشان تابع قندهار و هرات اند از بلاد ایران و دو قبیله عمده افغان که در بلاد ایران هستند بزرگترین آنها ابدالی است که در حوالی هرات میباشند و بعد از ایشان قوم غلز^۳ اند که در حوالی قندهار ساکن اند و همیشه یکی از سرداران این هردو قبیله در سر کار پادشاه ایران نوکر میبوده اند و خطاب سلطانی داشته چنانکه در زمان شاه سلطان حسین. و در این رساله شاه سلطان حسین در بعضی مواقع بخاقان سعید شهید تعبیر شده و سردار قبیله غلز^۳ امیر اویس نام داشت و فرقه غلز^۳ بنحوی که از زبان ایشان شنیده شده خود را سید میدانند و بطوری بیان می نمایند که اثبات ولدالنائی خود میکنند و بهمین جهت در وقتیکه محمود پسر امیر اویس تسخیر اصفهان نموده و پادشاه گردید نقش سکه خود را این بیت نمود :

سکه زد بر سیم و زر مانند قرص آفتاب شاه محمود جهانگیر سیادت انتساب
و مسکن امیر اویس در آن زمان قلات غلز^۳ میبود و آن مکانست مابین غزنین
و قندهار که از آنجا تا چهار باغ که بعضی آنرا قراباغ نیز گویند که سرحد قندهار و اول
زمین هند است دو سه منزل راه است .

در زمان شاه سلطان حسین بیکر بیکی قندهار یعنی امیر الامرای آنجا گرگین
خان مخاطب بشاه نواز خان از والی زاده های گرجستان بوده و او با هفت هشت هزار

۱ - باجور نام محلی است از بلاد کافرستان در شمال پیشاور جزء ولایت سوات در دره های هندوکوه .

۲ - سیوستان قسمتی است از ناحیه سند ضمیمه پاکستان کنونی بین شط سند و کوه های شرقی بلوچستان و سیوی یاسینی و دهاد و بهکر در شمال غربی شکار پور واقع است .

۳ - همان کلات غلجائی در کنار نهر ترنگ مابین قندهار و غزنین .

گرچی محافظ و فرمان فرمای قلعه قندهار و زمین داور و بست و شال و مستنگ و فوشنج و قلات غلزۀ و قلات بنچارۀ بلوچ و گرشک تا سرحد فراه و اسفزار بود. و چون فرقه گرچی همگی نصرانی اند حکومت آنها بفرقه مسلمان ناگوار نمود و قوم غلزۀ که شجاع تر و با غیرت تر از فرقه های دیگر افغانه اند و بسبب اختلاف کفر و اسلام بی اعتدالی بسیار از آنها بفرقه مسلمین توابع قندهار خصوصاً افغانه روی میداد و دست درازی بر ناموس آنها از اناث و ذکور مینمودند هر چه امیر اويس بگرگین خان منع این مقدمات مینمود و تظلم میکرد از راه غرور نمی پذیرفت بلکه حمل بر بغی و طغیان او می نمود. و امیر اويس و سایر فرق افغانه بسبب آنکه سنی مذهب بودند کمال تنفر از حکومت قزلباش داشتند و بسبب حکومت فرقه گرچیه این تنفر مضاعف و دو بالا گردید و چون امیر اويس شخص شجاع و صاحب داعیه بود و سرپرشوری داشت. تاب این مذلت نیاورده از قندهار عازم اصفهان گردید که بدرگاه پادشاهی شکایت شاه نواز خان کرده او را معزول نماید و یا معاتب بعتاب پادشاهی نموده او را و لشکر او را از زیاده روی بازدارد. چون وارد اصفهان گردید مقارن نوشتجات شاه نواز خان و عرایض او بخدمت پادشاه و امرا متضمن شکایت از امیر اويس و اینکه او صاحب داعیه است و عزم خروج دارد و بهتر آنست که او را در همانجا بکشند یا حبس مؤبد نمایند والا مراجعت او حسب الخواش موجب ظهور فتنه و فساد در ملک قندهار است رسید.

اگرچه امیر اويس بتوسط محمود آقای خواجه سرا که ناظر کارخانجات شاه سلطان حسین که باصطلاح هندوستان میر سامان گویند بلکه دخیل کل امور مالی و ملکی پادشاهی در آن زمان بود پیشکش نمودن چندتخته شال کشمیر و نفایس اقمشه بلاد هندوستان و نقد و غیره در خدمت پادشاه و امرا خود را بی تقصیر و نوشتجات گرگین خان را معلل بفرض و انموده لکن معلوم او شد که مستدعیات از پذیرا نخواهد گردید ناچار بقصد زیارت حج بیت الله الحرام از راه شیراز و دریا ببحرین و قطیف و لخصاً متوجه گردید و بعد از فیض یابی آن اماکن شریفه مراجعت باصفهان نموده نوشتجات امرا و

غیره متضمن سفارش خود نزد گرگین خان حاصل نموده و نیز از اوضاع کارخانه سلطنت ایران و وضع سلوک پادشاه و امرا دریافت که همه امرا و سپاه بسبب بعد عهد آرام و عدم وقوف بقواعد جنگ و سپهداری عاری از امر سپاهیگری و ملک داری اند و اگر کسی که اندک تدبیری و شجاعت و دایری داشته باشد بقدر حوصله خود میتواند تسخیر بلاد ایران نمود بهین اراده و عزیمت سفارشنامجات گرفته وارد قندهار گردید و گرگین خان چون علانیه بی سببی نمیتوانست او را مؤاخذنه نماید بنا بر آن باو بسلوك و مدارا پیش آمد و امیر او پس رخصت رفتن قلات که پنج شش منزلی قندهار و مسکن او بود حاصل نموده متوجه آنجا گردید و در قلات بعنوان خفیه سپاه و لشکر قوم غلز که اهل و اولوس او بودند و همچنین از فرق دیگر افغانه جمعی که بسمت شجاعت و سپاهیگری موصوف بودند جمعیتی شایسته مهیا نموده با آنها عهد و پیمان نمود که هر اراده که داشته باشد ایشان بی مضایقه در آن شریک شده آنچه از منافع حاصل شود از مال و ملک برادرانه با هم قسمت خواهند نمود و در ظاهر چنین شهرت انداخت که چون از سفر مبارک حج مراجعت نموده ام برای تهنیت و مبارکباد و گرفتن تبرکات نزد من تردد مینمایند و بعد از چندی باز بقندهار آمده بخدمت گرگین خان حاضر گردید و غایبان به جماعت کاکری که فرقه اند از افغانه که در حوالی فوشنج و شرج رباط مشرق رویه قندهار می باشند و آنها نیز با او در خفیه هم عهد بودند پیغام فرستاد که سربشورش و فساد بردارند و بگرگین خان اظهار نمود که این جماعت بسیار شریر و مفسدند و تا قلع ماده فساد ایشان کرده نشود فتنه فرو نخواهد نشست ، باید که سپاه و لشکر جمع نموده بر سر ایشان رفت. بهین اراده گرگین خان از فتنه قندهار با عساکر خود بر آمده و بجمیع سرکردگان و سرداران قندهار از افغانه و بلوچ و غیرهم احکام فرستاد که باید در اردوی او حاضر شوند. امیر او پس نیز نصف سپاه خود را که بقدر دو سه هزار بودند طلب داشته از نظر گذرانید و سان آنها نموده و سه چهار هزار سپاهی مستعد کار آمدنی خود را نوشته فرستاد که مستعد و حاضر بوده هر وقت خبر کنم دو منزل یکی

کرده خود را بتعجیل برسانند و چون شاه نواز خان با سپاه خود بقریه ده شیخ که سه چهار منزلی قندهار است رسید بمصلحت امیر اویس و غیره سرداران برادرزاده خود اسکندر میرزا را که در میان فرقه گرجیه به الکسندل میرزا مشهور بود سر فوج نموده با عمده سپاه خود بر سر یانغیان کاکری فرستاد و جمیع سر کرده ها را که سرخیلان فوج قندهار بودند بگرو نزد خود در آنجا نگاه داشت بتمهید آنکه اگر سرداران همراه فوج باشند شاید در جنگ کوتاهی نموده گریخته بوطن خود روند و اگر در نزد او حاضر باشند باز تدارك ممکن است و من جمله آنها امیر اویس نیز بود و چون عمده فوج بر سر مهم رفتند و قدری شاگرد پیشه و عمله کارخانجات و چند نفر معدودی از یوزباشیان با گرگین خان باقی ماندند امیر اویس اول شخصی را بعنوان خفیه نزد سرکردگان فرقه کاکری فرستاد که شما مقدمه را طول داده گاهی دم از صلح و گاهی دم از جنگ زنید تا من در اینجا کار بمدعی سازم، آنگاه شخصی دیگر را بنزد فوجی که در ملک خود گذاشته بود فرستاد که خود را بتعجیل تمام در عرض سه چهار روز بمن رسانید. چون لشکر او نزدیک رسیدند بقدر دو صد سوار کار آمدنی از آن عسکر بعنوان خفیه طلبد و خود در وقت رسیدن آن قشون که قریب نصف شب بود سوار شده بر در حرم سرای گرگین خان آمد بقولی آنکه بی محابا بر گرگین خان ریخته او را دستگیر نمود و بر رایتی اینکه بدست خواجه سرا بگرگین خان پیغام فرستاد که خبر موحشی از فوجی که بر سر یانغیان رفته بمن رسیده باید بندگان خان زود تشریف آرند که عرض نمایم و تدارکی که درخور آن باشد کرده شود.

چون گرگین خان از حرم بیرون آمد او را دستگیر کرده همان دم بدست مراد خان نام افغانی که گویند خنشی بود بقتل رسانید و همچنین در همان گرمی بخیمه يك يك سرداران رفته بحيله همه آنها را بقتل آورد، آنگاه فی الفور اسباب و یراق و لباس فوج گرگین خان را با فاغنه خود پوشانیده بهیستی که گرگین خان در سواری میبود خود را آراسته متوجه قندهار گردید و بمردم خود تاکید نمود که هر کس بیشتر از فوج او

متوجه قندهار شود او را بکشند و راه‌ها را بنحوی سپرده و بند نمود کسه هیچ‌کس نتوانست این خبر را باطراف رسانید و شب و روز تاخته هیچ جا آرام نگرفت تا آنکه شب سیم ربعی از شب گذشته خود را بقندهار رسانید و بیشتر دو کس را فرستاد تاخیر نمایند که خان رسید.

مردم قلعه چون از دور ایشیک آقاسیان مندیله بسر و کتل‌ها و شاطران و مشعلچیان را بهیئت سواری گرگین خان دیدند یقین کردند که گرگین خان خواهد بود، وقتی دروازه را گشودند امیر اویس بتمجیل تمام بی توقف خود را باندرون دروازه انداخت و کشیکچیان و دروازه بانان را بزیر تیغ گرفتند و قلیلی از سپاه که در شهر مانده بودند اکثر در خواب و بعضی نیم‌خواب حیرت و بهت آنها را در روبرو و تمام قلعه مستخر شد، هر که دست بر آورد کشته گردید و کشیکچیان بر همه خانه‌های سرداران فرستاد آنچه متعلقان گرگین خان بودند همه را حبس و قید نمود و جمیع اموال و اسباب و کارخانجات و نقدگرگین خان را ضبط نمود و بتصرف در آورد و در قلعه را محکم بست و باطراف و جوانب نزد قبایل افغانه و غیر آنها هر که را گمان معاونتی داشت بوعده‌های جمیل و امیدواریها بنزد خود طلید و چون این خیر بلشکر الکساندل میرزا رسید آنچه افغانه همراه او بودند از توابع امیر اویس فراز نموده ملحق بفرقه کاکری شده بانفاق آنها نزد امیر اویس آمدند و الکساندل میرزا با سپاه قزلباش بتمجیل تمام متوجه قندهار گردید که شاید قلعه را بتدبیری بدست آرد، چون بحوالی قلعه رسید در قلعه را مسدود و دست تصرف خود را از گرفتن آن قلعه کوتاه دید لاجرم بیرون قلعه فرود آمد و پیش از آمدن الکساندل میرزا امیر اویس چون توابع و لواحق گرگین خان را با نعلش او از ده شیخ همراه خود بقندهار آورده بود به الکساندل میرزا از روی مکر پیغام فرستاد که من این کار را بسر خود نکرده‌ام بلکه وقتی که در اصفهان بودم امرای پادشاهی مرا نوید حکومت قندهار بشرط قتل گرگین خان داده بودند الحال من منتظر ورود فرمان ایالت قندهارم و آن عنقریب

خواهد رسید، شمارا بهتر آنست که قبایل و بازماندگان عم خود را با نعلش او گرفته باصفهان روید .

الکسندل میرزاناچارتن باین سخن در داده تابوت عم خود را با عورات و قبایل برداشته روانه هرات گردید و امیر اویس در استحکام قلعه کوشیده اکثر سرداران حوالی قندهار را بعضی را بلطف و بعضی را بعنف باطاعت خود در آورده در امر حکومت مستقل گردید و این وقایع در سال هزار و یک صد و بیست و دو (۱۱۲۲) هجری وقوع یافته بود .

گفتار در آمدن خسرو و خان سپه سالار بجهت استغلاص قلعه قندهار و مقتول شدن او بدست قوم اشکزار بعشیره دلدز آلبل و النهار

چون این خبر باصفهان رسید شاه سلطان حسین و ارکان سلطنت او خسرو میرزا برادر زاده گرگین خان را بخطاب سپهسالاری و سرداری سپاه قندهار مفوض نموده باتفاق جمیع امرای خراسان و حاکم هرات و علیقلیخان حاکم کرمان با قریب پنجاه هزار سوار و پیاده و توپخانه و خزاین و آنچه لازمه جنگ بود همراه نموده روانه قندهار نمودند و خسرو میرزا بعد طی مراحل و منازل از راه خراسان و مشهد مقدس و هرات بکنار رود هیرمند که سه چهار فرسخی قلعه قندهار است رسید و امیر اویس پیش از ورود خسرو خان با لشکر و جمعیتی که موافق استعداد و توانائی او بود از قلعه قندهار بر آمده کنار رود هیرمند را سیبه^۱ بسته سد راه عبور اشکر خسرو خان گردیده بود .

چون خسرو خان بآنجا رسید عبور لشکر او دشوار گردید، بقدر يك هفته هر دو لشکر رو بروی هم نشسته بودند که درین بین خبر بامیر اویس رسید که سرکردگان فرقه ابدالی با پنج شش هزار سوار مستعد بمعاونت و مدد خسرو خان می آیند .

۱ - سیبه یا سیبا کلمه ایست ترکی بمعنی سنگر و خاکبگی که برای حفظ لشکر در جلوی آن توده کنند .

چون فیما بین فرقه ابدالی و غلزّه عداوتی از سابق بود امیر اویس را از غایت جلادت و دلیری بخاطر رسید که بقدر سه چهار هزار سوار جرر کار آمدنی یکه تاز برداشته بیخبر بر سر راه ابدالی رود و آنها را در بین راه شکست داده تار و مار نماید و در اینجا کنار رود هیرمند که سببه ها در کمال مضبوطی است عبور لشکر قزلباش نخواهد شد .

بهمین عقیده فوج خود را گذاشته با لشکر انتخابی شباشب بیخبر بر سر فرقه ابدالی رفت و شب دوم وقت سحر علی القفله شبخون بر فرقه ابدالی زد و جمع کثیری از آنها را با چند سردار بقتل رسانید و سایر سپاه ابدالی را متفرق گردانید و درین بین روز دیگر از لشکر امیر اویس يك دو کس از رعایای قندهار شیعه مذهب که افغانه آنها را فارسی زبان میگویند از جای دور دست از آب گذشته خود را بلشکر خسرو خان رسانیدند و نزد خان رفته ظاهر نمودند که امیر اویس دیشب بقصد شبخون فرقه ابدالی رفته در لشکر حاضر نیست و سپاه کار آمدنی او همراه اوست ، در اینجا مردم ناکاره بی سردارند ، فرصتی به از این بدست نخواهد آمد ، بهتر اینست که بجلدی و چالاکی از دریا عبور نموده خود را بقلعه قندهار باید رسانید و در قلعه نیز فوج چندانی از افغانه نیست و رعایا و مردم فارسی زبان همگی منتظر و دست بدعایند که هر وقت لشکر قزلباش برسد از اندرون معاونت نموده در قلعه را بر روی فوج قزلباش گشایند . خسرو خان بمحض شنیدن این خبر بتعجیل از دریا عبور نمود و فوج امیر اویس بسبب بسی سرداری ممانعت نتوانست کرد و بهمین نحو پاشنه کوب خود را بقلعه قندهار رسانید و بمحض رسیدن بعضی از سرداران فوج داخل دروازه قلعه شدند و افغانه که در قلعه بودند بسبب نبودن سردار و غلبه حیرت از این واقعه و هجوم رعایا و فارسی زبانان اندرون قلعه از آنها حرکتی نتوانست شد .

در این بین اولاً و بالذات تقدیر در مشیت الهی و ثانیاً بتدیرات ناقصه بعضی از مشیران که بخسرو خان گفتند که اگر شما باین سهولت تسخیر قلعه قندهار نمائید و

این خبر بحضور پادشاهی رسد متصدیان و کارکنان پادشاهی از شما بازخواست خزانة و محاسبه خرج آنها را خواهند خواست و این معنی موجب وهن احوال شما و قلت منافع خواهد بود بهتر آنست که بالفعل مردمی که داخل قلعه شده اند باز باید طلید و مقدمه محاربه را طول باید داد تا صعوبت این امر در نظرها موجب عظم این کار گردد و دست آویزی برای خرج خزاین بدست آید. خسروخان از بخت برگشتگی و سوء تدبیر مردم را از دروازه قلعه بقهر و جبر باز گردانید و در این بین امیر اویس وقت شب چون بعد از جنگ با بدالی فتح کرده مراجعت نمود لشکر خود را در جای خود نیافت و هم و هراس عظیم بر او مستولی گردید، میخواست از همانجا روانه قلات غلزّه که مسکن اصلی او بود گردد، بعضی از افغانه که رفیق او بودند گفتند که مصلحت در اینست که اول تحقیق باید کرد که بر قلعه قندهار چه آمد اگر بتسخیر قزلباش در آمده باشد چنانکه ظاهر ظن و گمان همین است پس گریختن و خود را بمساکن خود رسانیدن سهل است و اگر صورتی دیگر گرفته و بتصرف قزلباش در نیامده باشد هر چند این معنی ظن ضعیفی است پس چرا باید رفت و بفتح و ظفر امیدوار باید بود.

بهمین خیال جنسوسی را بطرف قلعه فرستادند، در اندک وقتی حاسوس مراجعت نموده بر کیفیت حادثه اطلاع داد. فی الفور امیر اویس از راه دروازه ماشوری که پشت قلعه است خود را شباش باندرون قلعه رسانید و سجده شکر بجا آورده بفتح و غلبه خود متیقن گردید و هر برجی بسرداری و هر دروازه بسالاری مقرر گردانید و خود روز و شب مسلح و مکمل بر دور قلعه میگردد و مردم را تحریس بر هوشیاری و خبرداری و دلداری مینمود و میگفت که از بسیاری فوج قزلباش هراسان مباشید که عنقریب فتح و ظفر نصیب من خواهد شد و این قوم را اگر فتح در نصیب بود قلعه گرفته را از دست نمیدادند.

ذکر در بیان تحقیق شکل قلعه قندهار و بیان نقشه آن

بر طالبان احوال ماضیه و مبصران اخبار سالفه پوشیده نماند که قلعه قندهار در ازمنه سابقه چندان استحکامی نداشته و بعد از این که فیما بین سلاطین صفویه و

سلطین جغتائی هند بر سر قلعه قندهار نزاع افتاد و هر چند وقتی در تصرف طرفی میبود کمال سعی و تردد در استحکام آن از طرفین بجای می آوردند چنانکه رفته رفته بجائی رسید که باستحکام قلعه قندهار در بلاد مشهوره عالم قلعه نبود و در اواخر زمان ایالت گرگین خان تصویر قلعه قندهار بنحوی که صاحب تاریخ عباسی صاحبقرانی میرزا طاهر وحید و شاه جهان نامه ۲ و تاریخ وقایع قندهار ۳ میرزا بدیع مخاطب برشید خان مهابت خانی نوشته اند چنین است که آن قلعه ایست مشتمل بر هفت حصار وسیع الفضاء واقع از جانب غربی در دامن کوه لکی که آنرا اهل هند کوه لسه گویند و آن کوهیست در غایت ارتفاع و قلعه آن کوه منیع که آن را کوه قیتول وارگ زهره شاه باختری نیز گویند محصور است بهصاری رفیع عریض که ارتفاع آن تخمیناً شش ذرع تواند بود و یک حصار دیگر احاطه آن نموده و در وسط آن حصار زمینی است مرتفع که قلعه حاکم نشین و موسوم بارگ است بر بالای واقع شده و از دیوار شمالی آن قلعه حصار مشتمل بر سنگ انداز و کنگره و فصیل که آنرا مرد رونیز گویند بسیار عریض متصل بدیوار ارگ کشیده شده و در منتهای دیوار مذکور که متصل بارگ است دو دیوار واقع شده یکی شیر حاجی و دیگری بدن محاذی هم در

۱ - یعنی عباسنامه در تاریخ پانزده سال اول از سلطنت شاه عباس ثانی (از ۱۰۵۲ تا ۱۰۶۶) تألیف عمادالدوله میرزا محمد طاهر وحید قزوینی وزیر اعظم شاه سلیمان و از شعرا و منشیان عهد این پادشاه و سلطین بعد از او تا زمان شاه سلطان حسین.

۲ - شاه جهان نامه نام چندین کتاب است که آنها را بنظم و نثر در ذکر اعمال شاه جهان ساخته اند. در اینجا ظاهراً غرض شاه جهان نامه منثور تألیف میرزا جلالی طباطبائی زواره ای است در ذکر وقایع سلطنت این پادشاه (از ۱۰۴۱ تا ۱۰۴۵ هجری)

۳ - نام دیگر این کتاب لطائف الأخبار است در شرح محاصره بی نتیجه قندهار بتوسط شاهزاده دارا شکوه در سال ۱۰۶۳ تألیف میرزا بدیع ملقب برشیدخان و بدیع الزمان مهابت خانی که بسال ۱۱۰۷ در آگره بسنی قریب بهشتاد فوت کرده .

نهایت استحکام ، و خندق عریض عمیق بدیوار شرقی قلعه اتصال یافته و از رکن غربی ارگ نیز بهمین هیئت دیوار متصل بدیوار جنوبی قلعه سرانجام یافته و جانب غربی ارگ که کوه لکه در آن سمت واقع شده مشتمل بر سه دیوار متین و عریض است که بمحاذات یکدیگر فاصله بسیاری کشیده شده چنانچه مابین هر دو دیوار قلعه وسیع و عریضی صورت حصول یافته و هر یک از دیوار های مذکور غربی از حصار جنوبی قلعه بقله کوه لکه اتصال یافته که از کشیدن حصار های مزبوره هفت قلعه متین مستحکم که هر یک از دیگری منفرد و جدا بنهایت متانت موصوف است بهم رسیده و در هر یک از قلاع مذکوره بر که ها و آب انبار ها که ساکنین از رهگذر عطش تعب نیابند مهیا شده و آنچه از اقوال مترددین و اهل تحقیق معلوم بر فقیر شده باین نحو است که قلعه قندهار مشتمل بر هفت حصار مستحکم و حصین رصین بوده است:

اول حصار دور شهر که آن را شیر حاجی نیز گویند .

دوم قلعه ای که اهل هند آن را دولت آباد و اهل ایران قلعه بدن مینامیده اند .
سوم قلعه مندوی باصطلاح هند .

چهارم قلعه ارگ .

پنجم قلعه فراز کوه قیتول .

ششم حصاری که علی مردان خان آن را وضع کرده بود .

هفتم قلعه کوه چهل زینه که در زمان شاه جهان که علی مردان خان قلعه

قندهار را باهل هند داد حسب الحکم شاه جهان پادشاه قلیچ خان قلعه دار حصاری بر دور کوه چهل زینه کشید و این کوه چهل زینه کوهی است واقع در مابین شمالی و شرقی قلعه قندهار و مشرف بر قلعه ای که در زمان بابر پادشاه حسب الحکم سنگتراشان چهل زینه سنگی تراشیده بر سر آن کوه را پیدا کردند و چون آن کوه اشراف زیادی داشت بابر پادشاه عمارتی مختصر بر قلعه آن کوه ساخت و شبهای ماهتاب بر فراز آن کوه رفیع بر آمده سیر ماهتاب مینمود ، بسبب اشراف آن کوه

قلیچ خان حصارى بردور آن کشیده آن را نیز داخل قلعه نمود .
اما دروازه های قلعه قندهار پنج دروازه بود :
اول دروازه ماشوری که غربی قندهار است .
دوم دروازه بابا ولی یعنی بابا حسن ابدال که مزار او نیز در آنجاست و
در سمت شرقی واقع است .

سوم دروازه خواجه اویس قرن که در سمت شمال است
چهارم دروازه خواجه خضر که در سمت جنوبی واقع است .
پنجم دروازه علی قاپی .

و اما برج مشهوره قلعه قندهار بر سه برج است :

اول برج ستانه درویش مجنون قتال .

دوم برج خاکستر .

سوم برج دده ، و این برج دده پست ترین برجهای قلعه و بر روی زمین
است که در زمان شاه عباس نانی که قلعه قندهار محاصره بود اندرون قلعه از طرف
شاه جهان دولت خان مخاطب بنحواس خان که صوبه دار قندهار بود محصور گردید
و دده نام تفنگچی از تفنگچیان شاه عباس بود که از راه آن برج جمعی از رقما را با
خود برده داخل قلعه گردید و بهمین فتح روی داده بنابراین آن برج ببرج دده مشهور
شده و چنانکه در زمان نادر شاه که قلعه قندهار را محاصره نموده بود چنین مسموع
شد که فرقه بختیاری را بخت یاری نموده از همان راه برج دده شبنگاه بیخبر بر قلعه
مستولی گردیدند .

پوشیده نماند که بروج حصار های هفتگانه قلعه قندهار از پنجاه متجاوز بود

لکن چون این سه برج هر يك مسمی بنامی بود مذکور گردید .

باغات مشهوره قندهار که بیرون قلعه بوده :

اول باغ میرزا کامران پسر بابر پادشاه برادر همایون پادشاه عم اکبر پادشاه

است که در زمان ابالت خود در قندهار ساخته بود.
دوم باغ گنج علیخان پدر علی مردان خان است که در زمان شاه عباس
ماضی ساخته بود،

سوم باغ نظر علی مردان خان است که او نیز در زمان حکومت خود بعد
از پدر در قندهار ساخته بود.

ذکر در بیان تهنه اسواران و جوانان و محاصره قندهار

و از این جانب خسرو خان اطراف و جوانب قلعه را بر سپاه قسمت نموده و هر
سرداری را در سیبه مقابل دروازه مقرر نمود چنانکه خود در برابر دروازه باباوالی
فرود آمد و علی قلیخان حاکم کرمان را در سیبه برابر دروازه خواجه اویس قرن
مقرر کرد و فرقه گرجیه را که عمده سپاه او بودند نزد خود در سیبه دروازه باباوالی
و کوه چهل زینه تعیین نمود و فرقه قاچسار و غیره سپاه خراسان را در سیبه دروازه
ماشوری و دروازه خواجه خضری نشانید و بهمین ترتیب سپاه او ب فکر نقب زدن و سیبه
پیش بردن روز و شب سرگرم گردیدند.

اما خسروخان باعتبار غلبه غرور و بخاطر نیارودن سپاه افغان در امر قلعه گیری
مساها و مماطله مینمود و بخاطر داشت که هر وقت که بخواهد باندک توجیهی قلعه را
میتواند مستخلص کرد و از طرف افغانه چون دیدند که سپاه قزلباش در کمال سستی و
بی اعتنائی است چندین بار از قلعه بر آمده گاهی در شب و گاهی در روز دستبرد های
نمایان مینمودند چنانکه چندین مرتبه بر سیبه ها ریخته هر مرتبه صد و دو صد کس از
مردم سپاه را بقتل رسانیده همچون برق لامع خود را بقلعه میرسانیدند و از اندرون
قلعه نیز شب و روز متواتر و متوالی گلوله توپ و تفنگ مانند زاله و برق بر سپاه و لشکر
بیرونی میریخت و هر روز جمعی کشته و زخمی میشدند و امیر اویس با طرف و جوانب
کوهستان بالوس ۱ افغانه خطوط نوشته آنها را تحریر و بردزدی و راهزنی و تاراج نمودن

۱ - الوس کلمه ابست مغولی بمعنی طایفه و رعایا و کلیه مردم مطیع يك خان

قافله ها که بلسکر و اردوی خسرو خان می آمدند مینمود و هر جا که سپاه خسرو خان برای تحصیل آذوقه باطراف میرفت اکثر از دست افغانه شکست خورده بر میگشتند و کاری از پیش نبرفت و سپاه قزلباش از دو جهت با خسرو خان یکدل و موافق نبودند یکی آنکه ایشان مسلمان و او گرجی بود هر چند در ظاهر اظهار اسلام نموده بود اما باطناً با طریقه اسلام و مسلمانی آشنائی نداشت زیرا که سرداران سپاه او همگی گرجی و بر مذهب قدیم خود بودند و هر روز در مجالس او که شیلان^۱ و سفره کشیده میشد بطریق کفار گرجستان لحم خنزیر و خمر علانیه میخوردند و سرکردگان سپاه قزلباشیه بایست زیر دست سرداران گرجی بنشینند و بخاطر های ایشان این معنی گران می آمد، دوم آنکه خسروخان بسبب غرور اعتنا باحوال سرداران قزلباش نمی نمود و در داد و دهش و طلب و تنخواه نیز کوتاهی میکرد و باندک تقصیری سرداران سپاه را خفیف و بی عزت مینمود .

بسبب این جهات تمام سپاه دل شکسته و آزرده بودند و تن بچنگ درنمیدادند چنانکه روزی از روز ها یکی از بنی اعمام خسروخان که سردار عمده گرجستان بود با علی قلیخان حاکم کرمان سواره ایستاده بودند که از طرف دروازه خواجه اویس قدری از سپاه افغان از قلعه بر آمده و از تخته پل گذشته بر سر سیه از سیه ها ریختند و فیما بین اهل سیه و افغانه جنک در گرفت و چون بعضی از اهل سیه برای حوائج خود بار دو رفته بودند در سیه جمعیت قلیلی بود، فرقه افغانه دو فرقه شده نصفی بر سر سیه ریخته بودند و نصفی دیگر بر سر راه اردو در جا های پست و بلند کمین کرده بودند که اگر کسی از اهل لشکر بمدد سیه آید مانع آیند و از بالای بروج گولی^۲ توپ و تفنگ مثل تگرك آتشین میریخت سردار گرجی بغیرت آمده بعلی قلیخان تکلیف رفاقت نمود که خود را بمعاونت مردم سیه باید رسانید، علی قلیخان تساهل نموده سردار گرجی از

۱ - شیلان یعنی بساط امرا و سلاطین برای اطعام عام

۲ - کلمه ایست ظاهراً غیر فصیح بجای گلوله همان که امروز عوام گوله بنشدند

لام میگویند و از آن غرضشان هر جسم گرد از جمله گلوله است .

فرط تهور و غیرت با قلیلی از مردم که همراه داشت اسب انداخت و او را معلوم نبود که درین راه فرقه افغانه سد راه اند، چون بوسط راه رسید فرقه افغانه از اطراف وجوانب در آمدند و با او دست و گریبان شدند، از بالای بروج نیز توپ و تفنگ بی- نهایت سردادند چنانکه در آنروز از اهل سیبه که اکثر لشکر گرجی بودند کم کسی جان بر شد و همگی مقتول گردیدند. این معنی موجب هراس عظیم بردلهای سپاه قزلباش گردید و خسرو خان علی قلیخان را در موقف طعن و تشنیع و اهانت در آورد و گفت که بنی عم مرا تو بقتل رسانیده نه افغانه، و در این بین فصل تابستان روداد و بسبب نرسیدن آذوقه و قلت ورود غلات گرانی در لشکر بهم رسید و علاوه آن و با و بیماری در میان لشکر پیدا شد، رفته رفته کار بجائی رسید که خسرو خان و مردم لشکر را معلوم گردید که در این سال باین پایه مردم فتح قلعه قندهار ممتنع است باید که رفته در هر ات و مشهد که بیلاقات خوش هوا دارد فرود آمده فکر لشکر جدید و سپاه تازه زور نموده باز مراجعت کرد.

چون این خبر شهرت یافته بامیر اویس رسید از راه مکر و حیلۀ عرضی متضمن معاذیری چند که من جمله آنها این بود که بسبب بدسلوکی گرگین خان از من این حرکت شنیع روی داد و بالفعل بر جان خود ترسانم اگر نواب خان متعهد جان و ناموس من شوند آنچه دست مکنّت من بآن برسد آنرا پیشکش نموده و قلعه قندهار را سپرده بهره از آن جانب مأمور شوم بجا آرم و بالفعل اگر مطمئن از نواب خان شوم آمده بابوس مینمایم و عذر تصیرات خود می خواهم و چون عیال و اطفال افغانه همگی در قلعه اند هر گاه نواب خان چند منزل از قلعه دور شوند من عیال و اطفال خود و افغانه را برداشته بمأمنی میرسانم و قلعه را بهره حکم شود میسپارم و خسرو خان از شنیدن این خبر بسیار مسرور و مطمئن گشته همه مطالب و مدعیات امیر اویس را پذیرا گردید و مردم لشکر چون بسبب شنیدن این خبر شروع بکوچ نمودند و خسرو خان بسبب غلبۀ غرور و بی وقوفی و نا کرده کاری در صدد ممانعت سپاه بر نیامد و مقرر چنین شد که توپخانه و اردو بازار و کارخانجات کوچ نمایند و خود جریده با قدری از سپاه توقف نماید چه وعده بود که امیر اویس بعد از دو روز از قلعه خواهد برآمد که چون امیر اویس از قلعه بر آید.

او را خلعت داده فی الفور سوار شوند و شبی که فردا وعده بر آمدن امیراویس بود نیز اکثری از مردم همراهی او سوار شده آخر شب رفتند و با خسرو خان چهل پنجاه غلام و خدمتکار و نهایت صد سوار از مصاحبان و رقما باقی ماندند. وقت صبح خسرو خان عادت خواب داشت، چون صبح شد و کیفیت احوال را امیراویس معلوم نمود با چهار پنج هزار سوار مستعد از قلعه بر آمده اول برخسرو خان ریخت و او را با جمیع رقما فی الفور بقتل رسانید و از آنجا بتعجیل تمام خود را بکارخانجات خسرو خان وارد و بازار که پیشتر رفته بودند زده بعضی را در منزل اول که خر مالیغ باشد و بعضی را در منزل دوم که کشت نخود است و بعضی را تا گرشک بدست آورده سرداران را بقتل رسانید و مردم ادانی را عریان و برهنه نموده جمیع کارخانجات و خزاین و توپخانه و اسلحه و یراق و اسپان و شتران بی نهایت بدست آورده سرانجام سلطنت اودو بالاگردید و بعد از آن سرکردگان و رؤسا و سرخیلان و هزارجات و فرقه طاهری و جمشیدی و خسروی و تیموری که الوس صحرائشین حوالی قندهار بودند و سرکردگان بلوچ و غیره را تاخت و تاراج و غارت نموده اکثری را باطاعت خود در آورد و آنچه طاقت مخالفت نداشتند بجا های دور دست مانند هرات و سیستان و کرمان متفرق شدند و این واقعه در سال یک هزار و یک صد و بیست و چهار (۱۱۲۴) هجری واقع شد و کلمه «خسرو میرزا» تاریخ قتل او و حدوث آن واقعه است.

گفتار دومستان محمد زمان خان قورچی باشی از دارالسلطنه اصفهان

بقندهار و فوت نمودن او در بین راه بقضای اله

چون این خبر باصفهان رسید موجب کدورت خاطر پادشاه و امرا گردید و محمد زمان خان قورچی باشی را با سپاه جدید و خزانه و توپخانه سرانجام نموده و ارقام بجمیع سرداران خراسان و استرآباد و قاجار و کرد چمشگزک و ترکمان از فرقه گرایلی و اخلو و غیره فرستاده همه را باتفاق او مأمور بسفر قندهار نمودند و چون محمد زمان خان از اصفهان بر آمد همه جا برای جمعیت سپاه و سرانجام یراق و اسلحه

آنها و انتظار حضور سرداران و سرکردگان بتانی طی مسافت مینمود. چون بحوالی بسطام و جاجرم که مابین سرحد خراسان و استرآباد است رسید چند روز بسانتظار سرداران قاجار و گرایلی توقف نمود، دراین بین مزاج او از حیز اعتدال منحرف شده امراض متضاد بر بدن او مستولی گردید و دراندک وقتی سفر آخرت را بر سفر قندهار ترجیح داده روانه عالم عقبی گشت و مقارن این حادثه هرات و بقتل آمدن حاکم آنجا و غلبه فرقه ابدالی وقوع یافت. دیگر از درگاه پادشاهی کسی متوجه قندهار نگردید زیرا فرقه ابدالی در هرات سد راه قندهار بودند و بعد از آن امیر اویس در قندهار بفراغبال بساط حکومت گسترده در کمال استقلال سلوک مینمود و برای احتیاط و عاقبت اندیشی برادر خود حاجی امکو نام را باقدری از هدایا و تحف و اسبان عراقی و استران بردعی و غیره که از اموال گرگین خان و خسرو میرزا بدست آورده بود باعریضه متضمن بر اخلاص و رسوخ بندگی و اینکه این امور را محض برای اظهار دولتخواهی سلسله تیموریه بجا آورده ام بخدمت پادشاه هندوستان که در آن وقت فرخ سیر بود و امرای پادشاهی مع نه مهر و يك صد و يك روپیه مسكوك بنام فرخ سیر ارسال نمود و چنین شنیده شد که از این جانب نیز فرمان استمالت متضمن ایالت صوبه قندهار و خطاب حاجی امیرخانی باخلعت و شمشیر و فیل ارسال نموده بودند، العلم عندالله.

بعد از آن امیر اویس در یکی از شهرور سال يك هزار و يك صد و بیست و هشت یا يك هزار و يك صد و بیست و نه (۱۱۲۸-۱۱۲۹) هجری بیمار شده بمستقر درك حجیم که مسکن اصلی خود بود روانه گردید و مجموع زمان حکومت امیر اویس در قندهار بعد از کشتن گرگین خان الی مردن او شش سال بود.

بعد از آن عبدالعزیز برادر او بجایش نشسته يك سال بامر حکومت پرداخت و بعد از آن محمود ولد امیر اویس که آثار رشد و اقبال از ناصیه او هویدا بود با چند نفر از خاص خیالان و فارسی زبانان و چند کس از اقوام و اقارب اتفاق نموده بینخبر برسرعم خود ریخت و او را فی الفور بقتل آورده لوای حکومت برافراخت و زیاده بر ایام پدر

در تألیف قلوب سرداران افغانه و جمعیت سیاه و تسخیر بلاد کوشش نمود چنانکه در زمان او قلعه فراه نیز بتسخیر افغانه غلزه در آمد و تا سرحد سیستان و سرابان در حوزه ملک او داخل گردید و در این بین در او اخر سال هزار و یکصد و بیست و هفت (۱۲۲۷) یا اوایل بیست و هشت (۱۲۲۸) حادثه هرات روی داد .

گفتار در بیان اسواران فرقه ابدالی و خروج ایشان در سلطنت هرات

سخن سرایان وقایع تواریخ کهن و نکته دانان احوال بدایع و حوادث زمن بدین نمط ایراد نموده اند که فرقه ابدالی قومی اند از افغانه که در سنه الف (۱۰۰۰) هجری از کوهستان کابل که مسکن آن فرقه است بسبب بعضی از حوادث برآمده بحوالی هرات سکنی نموده اند و بطریق صحرا نشینان بیلاق ایشان در حوالی بادغیس که از سرد سیرات آن ملک و در ضلع شمالی است میبود و قشلاق ایشان در ضلع شرقی هرات که او به و شافلان است تاضلع اسفزار که آن را سبزار گویند، و مسوع شد که در زمان شاه سلیمان و شاه سلطان حسین شصت هزار خانه وار کمابیش شده اند و همیشه از طرف سلاطین صفویه سردار آن قوم مخاطب بخطاب سلطانی می بود چنانکه قوم غلزه را نیز چنین بود و در او اخر زمان شاه سلیمان که سرداری قوم ابدالی بحیات سلطان سدوزنی که قبیله اند از ابدالی تعلق داشت اتفاقاً او را بایکی از محصلان حاکم هرات بر سر امری گفتگوی روی داد و کار بمناقشه و جنگ کشیده آن محصل کشته شد و معامله با حاکم هرات بطول انجامید .

حیات سلطان با برادرش لشکر خان و پنج شش هزار خانوار ابدالی که از قوم حیات سلطان بودند از خوف بازخواست خون قتل و سیاست، که رویه حکام قزلباشیه بود که باندک تقصیری عمدگان سپاه را بزیر چوب انداخته بی آبرو می کردند چه جای تقصیر چنین، از هرات فرار نموده و جاگیر در ملتان داده روانه آن صوبه نمود و بنی اعمام او در هرات بدستور سردار قوم و قبیله خود بودند .

در این زمان عبدالله خان ولد حیات سلطان با پسر خود اسدالله خان بعد از شنیدن

واقعه قندهار و آمدن خسرو خان بر سر قندهار محض اظہار نمک بجلالی و رسوخ عقیدت دیرینه حقوق سلاطین صفویہ با پانصد ششصد سوار بمدد خسرو خان وارد اردوی او گردید و بعد از آنکه مقدمه قندهار بنحوی که مذکور شد برخلاف مدعی صورت گرفت عبدالله خان با اولاد خود وارد هرات شد و چون بزرگزاده قوم بود جمیع سرخیلان ابدالی با رجوع آوردند .

در آن اوقات حکومت هرات بعباس قلیخان شاملو مفوض بود ، خان مذکور از هجوم فرقه ابدالی و کثرت ایشان و جمعیت نمودن بر سر عبدالله خان متوهم گردید زیرا که از ناصیه احوال پدر و پسر تفرس فتنه و اراده خروج معلوم نموده بود و بهمہ جهت کثرت و هجوم و استعداد فرقه ابدالی زیادہ از فرقه غلزہ بود .

در روزی کہ عبدالله خان با پسرش برای ملاقات عباس قلیخان آمده بود ہردو را دستگیر نموده و در خلال آن احوال سرداران قزلباشیہ ہرات بسبب بدسلوکی عباس قلیخان هجوم آور شدہ او را مقید نموده و عریضہ بدرگاہ پادشاهی متضمن بدسلوکی عباس قلیخان فرستادہ استدعای حاکم جدید نمودند و از بیشگاہ پادشاهی نیز حسب الارادہ آقایان ہرات عباس قلیخان را معزول نموده جعفر خان استعلاو را بجای او منصوب کردہ روانہ ہرات کردند و در این بین ہرج و مرج فرصت بدست عبدالله خان ولد او افتادہ بہ معاونت جمعی از مردم ابدالی کہ در شہر بودند از محبس گریختہ بجانب کوه دوشاخ کہ در آن وقت ایل ابدالی در آنجا قشلاق نموده بودند رفتند و از آنجا جمعیت نموده بر سر قلعہ اسفزار رفتہ آن را مسخر ساختند و از آنجا بہیشت مجموعی بر سر ہرات آمدند و جعفر خان حاکم ہرات نیز با سپاہ و لشکر خود از شہر بر آمدہ در یک فرسخی شہر تالاقی فریقین روی داد و بہداز محاربه عظیم شکست بر لشکر ہرات افتادہ جعفر خان دستگیر افغانہ گردید لیکن چون این خبر بشہر

رسید مردم سر از اطاعت افغان پیچیده دروازه های شهر را مسدود کردند و افغانه نیز از بیرون بمحاصره شهر قیام نمودند و هرروز فیما بین فریقین جنگ قائم بود تا بعد از مدتی که محاصره بطول انجامید و از هیچ طرف کمک و مددی باهل قلعه نرسید و بسبب قلت ذخیره و آذوقه در شهر قحط و غلا پیدا شد لاعلاج مردم شهر هر يك ب فکر کار خود افتاده بعضی آشکارا و بعضی پنهان از قزلباشیه با افغانه بیرون راه سازش و آمیزش بهم رسانیدند و آخر الامر افغانه از راه برج مشهور برج فیلخانه که در سمت درب عراق واقع شده بمعاونت بعضی از مردم دهات بکمند برجدار حصار صعود نموده بر شهر استیلا یافتند و بقدر امکان بقتل و غارت شهر پرداختند و از فرقه قزلباشیه هر که را یافتند بقتل رسانیدند و مردم شهر را بعد از قتل و غارت تتمه را امان داده باستمالت کوشیدند و بتدریج در اندک زمانی توابع هرات را مانند اوبه و شافلان و کوسویه و غوریان و پوریان و جام و لنگر و خواف و باخرز و زوزن و میمند و فراه تا سرحد سیستان و از سمت شمال از بادغیس تا حوالی آب مرغاب متصرف شدند و این وقایع در سال هزار و یکصد و بیست و هشت (۱۱۲۸) هجری روی داده و قلعه فراه نیز که سال سابق بتصرف افغانه غلزه در آمده بود اسدالله خان علی القفله ایلاخار نموده بتوسط نردبان بیروج قلعه صعود نموده آن قلعه را نیز بتصرف در آورده صبط نموده بهرات مراجعت نمود.

ذکر سرداری فتح علیخان ترکمان

چون این اخبار باصفهان بسمع بار یافتگان باجاه و جلال رسید امرای دولت پادشاهی فتح علیخان ترکمان را بسپه سالاری و سرداری مأمور نموده با سپاه بسیار و سرانجام بیشمار روانه خراسان نمودند و فتح علیخان منزل بمنزل قطع مراحل نموده در آخر همان سال در حوالی کوسویه و پل سالار و رباط پریان که دو منزلی هرات است رسید و از این جانب اسدالله خان ابدالی نیز با افواج خود از شهر هرات بر آمده

در مقام مذکور تلافی فریقین روی داد و بعد از زد و خورد بسیار نخست شکست بر فرقه افغانه افتاد چنانکه گریختگان ایشان بحوالی هرات رسیدند و سپاه قزلباش بغارت و تاراج لشکر افغانه مشغول گردیدند و فتح علیخان از بخت برگشتگی و کمال بی-تجربگی و سوءتدبیر و غرور فتح با اندک مردمی که تخمیناً از صد کس زیاد نبودند تعاقب هزیمتبان نمود و در حوالی غوریان بسپاه شکست خورده افغان دچار گردید و بی باکانه خود را برایشان زد، چون معلوم افغانه گردید که سردار خود با این فوج قلیل است و مددی نیز از عقب نمایان نیست بقدر چهار پنج هزار سوار که در کار گریختن بودند برگشته او را شکاری وار در میان گرفتند و مجموع آن صد کس را با فتح علیخان بقتل رسانیدند و از آنجا مراجعت کرده بر فوج قزلباش ریختند و چون فرقه قزلباش متفرق بودند و نیز معلوم گردید که سردار بقتل رسیده طاقت مقابله و مقاتله از ایشان مسلوب گردید و رو بگریز نهادند و شکست فاحش بر آنها روی داد و اکثری کشته گردیدند مگر قلیلی که بدر رفتند.

ذکر سرداری صفی قلیخان مشهور بدیوانه

در سال هزار و یکصد و بیست و نه (۱۱۲۹) هجری که این خبر باصفهان رسید امنای دولت صفی قلیخان ترکستان اغلی را که از جمله امرای ترک و در کمال سفاکی و ضبط بود بسرداری تعیین نموده با افواج بی نهایت و سرانجام توپخانه و غیره روانه خراسان نمودند.

ذکر آمدن شیرغازی خان اوزبک در بلاد خراسان

مقارن این حادثه آمدن شیرغازی خان اوزبک پادشاه اورگنج بر خراسان و تلخت و تاراج آن بلاد روی داد.

پوشیده نماند که این شیر غازی خان نیره ابو الغازی خان است^۱ که معاصر شاه عباس ثانی بوده و سلطنت خوارزم و خیوق و هزار اسپ و شهر وزیر و جرجانیه و کات و گرگانج که در میانه ترکان این مملکت و بلاد را اور گنج مینامند ابا عن جد باو تعلق داشت و با وجود آنکه همیشه آباء و اجداد او دست گرفته سلاطین صفوی بودند و حقوق کلی از آن دودمان بر ذمه ایشان ثابت بود چنانکه هر گاه از بنی اعمام آنها که سلاطین ماوراءالنهر و بلخ و بدخشان و بلاد فرغانه بودند مانند عبدالله خان و عبدالؤمن خان اذیتی بآنها میرسید و مغلوب میگشتند پناه بیایه سر بر سلاطین صفویه آورده باعانت این سلسله علیه بر مملکت خود مستولی و کامیاب میگرددند چنانکه در تاریخ عالم آرا و جهان آرا و احسن التواریخ حسن بیک روملو و روضه الصفویه امیر بیک جنابندی بتفصیل مذکور است شیر غازی خان مذکور مجموع این حقوق را بر طاق نسیان گذاشته مکرر بتاحت خراسان آمده دقیقه از دقایق نهب و غارت و تاراج و قتل و اسر را فرو گذاشت نکرد چنانکه مسموع گردید که یک مرتبه از بلاد خراسان شصت هزار اسیر بملک خود برده بود.

در همان سال که صفی قلیخان را سردار و سپهسالار فوج نموده بر سر هرات میفرستادند خیر آمد که باز شیر غازی خان لشکر خود را باتفاق سرکردگان ایل ترکمانان صابن خانی از تکه ویموت و آدینه غورت و اوخلو و اغریچه بر سر خراسان فرستاده بصفی قلیخان حکم پادشاهی صادر گردید که بتعجیل خود را بخراسان رسانیده اول تنبیه فرقه اوزبک و ترکمان نموده بعد از آن متوجه هرات گردد.

صفی قلیخان نیز حسب الامر پادشاهی بتعجیل تمام متوجه خراسان گردید و در حوالی نیشابور در وقتی که فرقه اوزبک و ترکمان بسیاری از توابع خراسان را تاخت و

۱- شیر غازی خان نواده ابو الغازی خان (۱۰۵۳ - ۱۰۷۴) از سلسله ایست که آنرا ایلبارس خان در حدود ۹۲۱ هجری در خوارزم تشکیل داده بود. ابتدای سلطنت شیر غازی خان سال ۱۱۲۷ هجری است.

تاراج نموده با اسیر و غنیمت بسیار متوجه بلاد خود بودند تقارب فریقین روی داد و در همان ایام سرداران قاجار استرآباد با سپاه و جمعیت خود نیز ملحق بفرج صفی قلیخان گردیده بودند و در وقت جنگ اول فرقه کرد و غیره سپاه قزلباش با سپاه اوزبک مقابل گردیدند و بعد از زد و خورد بسیار شکست بفرقه قزلباش و کرد افتاد . در این بین فرقه قاجار از طرفی دیگر بمدد رسیده فرقه اوزبک را از پیش برداشتند و جمع کثیری از فرقه اوزبک بقتل رسید و چند سردار باجهمی دیگر از سپاه زنده دستگیر شدند و صفی قلیخان مجموع اسیران را گردن زده و سرهای آنها را با مقتولان دیگر کله منار ساخت و سرداران را که زنده گرفته بودند بر بالای منار زنده بکج گرفت و فرقه قاجار که از آنها در جنگ کمال شجاعت و دلیری بعمل آمده بود و متوقع انعام و آفرین و تحسین بودند صفی قلیخان بسبب طیش و خفت مزاج و سرعت غضب با سرداران آنها که زیاده از حد تعریف تهور و دلاوری خود مینمودند بخلاف توقع ایشان پیش آمده مطلق متوجه آنها نگردید بلکه آنها را بجن و عدم شجاعت منسوب کرده فرق دیگر را که از آنها کاری بر نیامده بود انعام و خلعت داد و نسبت فتح این جنگ را بآنها داد و فرقه قاجاریه و اکثر سپاه از این معنی دل شکسته شده کینه او را نگاه داشتند .

ذکر واقعه شیخ بهاءالدین استیری

گلشن آرایان چمن وقایع و آثار و نکته پردازان حدایق سیر و اسما پرده گشایی صحایف عروسان کلام را باین روش نموده و بر اورنگ سخن سرائی جلوه گر ساخته اند که در این بین شخصی از اعظام علما و مشایخ خراسان که در سلسله آنها پیری و مریدی از قدیم بود شیخ بهاءالدین نام در سال سابق که شیرغازی خان بخراسان آمده

قتل و اسر بی نهایت نموده بود شیخ بهاء الدین مذکور از غایت درد دین باصفهان رفته ۱ شکایت تظلم بسیار پیش امرا نموده بود و از نهایت دل سوختگی چون مردی حراف و زبان آور و واعظ پیشه بود بعضی از سخنان وحشت انگیز عبرت افزا پادشاه و امرا و علما و جمیع شیعیان بر زبان آورده بود از عالم آنکه جهاد امریست واجب و احادیث و آیات متکثره منظاره در تحریض و تأکید آن وارد شده و آنکه پادشاهی عبارت از ترحم و اشفاق و غیرت و حمیت دین است و پادشاه و امرا همه در این زمان بسبب تن پروری و راحت طلبی دست از فضیلت این امر برداشته اند و همیشه مشغول بفسق و فجور و شنایع و قبایح اند و بیخبری از احوال رعایا و زیردستان را شیوه و شعار خود نموده اند چنانکه مثل شیر غازیخان اوزبک ملعون از بلاد خراسان شصت هزار کس از انان و ذکور فرقه شیعیان از صلحا و عباد و مؤمنین و زهاد و سادات اسیر نموده و هیچکس را از شاه و امرا و سپاه درد دین و غیرت پیرامون خاطر نگذشت که این نفوس محترم را از دست این فرقه نواصب بیدین ظالم خلاص نمایند و علما نیز مهر سکوت بر لب گذاشته مطلق در مجلس پادشاه و امرا سخنانی که موجب تنبیه و آگاهی ایشان باشد هرگز بر زبان نیاوردند، این معنی چگونه با دینداری و ایمان جمع میشود؟

از این سخنان حق اکثری از علما مکدر شده آن عزیز را متهم بتصوف و الحاد نموده حکم بانخراج او کردند چنانچه او را از اصفهان باهانت تمام بیرون کردند. چون بخراسان وارد گردید بهرجا و بهر مکان که میرسید بعد از ادای نماز جماعت و امامت

۱ - مخفی نماند که در این مسافرت شیخ بهاء الدین تنها نبوده بلکه عده از علماء از قبیل میر محمد مهدی مشهدی خراسانی نیز به همراهی او باصفهان آمدند و شکایت و تظلم آنها بجائی نرسید.

شیخ بهاء الدین مذکور برگشت و میر محمد مهدی مشهدی در اصفهان باحصال یأس ماند تا در زمان نادر شاه فوت شد و قبرش در قبرستان آب بعشان میباشد. در سنه ۱۳۵۰ که حقیر اصفهان بودم زیارت قبرش فائز شدم و ایشان از سادات حسینی خراسان میباشد (شهاب الدین الحسینی النجفی المرعشی)

درین وعظ مردم را ارشاد مینمود که در این زمان پادشاه و امرا و تمام مردم دست از دفاع و جهاد برداشته‌اند و مردم را بدست دشمن حواله نموده چه ضرور است که انتظار حمایت پادشاه باید کشید، بر هر کس فی نفسه واجب است که برای حفظ عرض و ناموس و مال و جان خود بموجب حکم خدا و رسول دفع شر دشمن نماید و هر کس که از او کاری آید و تغافل نماید در آخرت مستحق عذاب الیم و ورود جحیم خواهد بود. مردم از روی غیرت و حمیت دین بقصد جهاد جمعیت عظیم نموده رفیق آن مرد گردیدند چنانکه بروایتی بقدر چهار پنج هزار کس از این جماعت متنوعه جمع شدند.

در این بین ورود صفی قلیخان بخراسان اتفاق افتاد. از شنیدن جمعیت این مردم بر آشفته حمل بر خروج کرد و او را متهم بیغی و طغیان نموده نزد خود طلب داشت و چون آن مرد گمان تقصیری بخود نداشت بلکه خود را مستوجب تحسین میدانست که چهار پنج هزار کس بی‌موجب و بی‌علوفه جمع نموده در رکاب سپه‌سالار از روی درد دین خواهد جنگید بی‌مضایقه بملاقات صفی قلیخان رفت و آن سفاک بی‌باک از فرط طیش و غضب بمحض دیدن حکم بفرایشان نمود که او را گرفته انداختند و بضرب میخ کوب سر آن عزیز را خرد نمودند و این معنی با دوسه امر دیگر که ذکر خواهد شد بر او نامبارک آمد آخر الامر در جنگ افغانه باقیخ و جهی کشته گردید چنانکه در طی این اوراق بتفصیل مذکور میشود.

القصة صفی قلیخان با جمعیت و کثرت تمام و غرور مالا کلام وارد مشهد

مقدس گردید.

ذکر تصرف نمودن قنادیل سرگار فیض آثار و طلا آلات و نقره آلات

بعد از ادای آداب زیارت بنحوی که سابق بر این فتح علیخان ترکمان نیز این نوع سوه ادب بجا آورده بود او نیز بجا آورد. تبیین این مقال آنکه چون در خزانه فیض آشیانه حضرت امام‌الجن والانس علیه‌السلام قدر معتدبیهی از قنادیل و شمعدانها و عود سوزها و منقلها از طلا و نقره که سلاطین و مردم دیگر بنذر آورده بودند جمع شده

بود فتح علیخان بیبانه اینکه این جنگ جهاد است و بمصرف غازیان میرسد و نیز جناب حضرت از این نوع زخارف دنیوی مستغنی اند و این وجوه از سرکار حضرت بعنوان قرض گرفته شده بعد از طی این معاملات مع شیء زائد مسترد خواهم نمود قدری از آن تصرف نموده و مسکوک کرده بخرج آورده بود تتمه آنرا که در خزانه موجود بود صفی قلیخان بتصرف در آورد و دیگر از اعمال سیئه او قتل محمد زمان خان چرخچی باشی خراسان بود.

ذکر در بیان قتل محمد زمان خان چرخچی باشی خراسان

مخفی نماند که چون در بلاد خراسان بسبب کارهای نمایان و اشغال شگرف و امور دست بسته که در جنگ اوزبک از او سر زده بود شهرت شجاعت و پردلی او در افواه عوام و خواص افتاده و مردم همگی او را لایق و سزاوار سپه سالاری و اسپهبدی میدانستند این اخبار چون بصفی قلیخان رسیده بود از روی حسد و ناتوان بینی و شدت غضب آن مرد را باندک تقصیری که چرا دیر باستقبال ما آمده بنا حق کردن زد و این امور بر او مبارک نیامده در اندک وقتی منتقم حقیقی جزای اعمال سیئه او را باو رسانید.

مجملاً صفی قلیخان بعد از جمعیت سپاه خراسان و استرآباد و مرو و نسا و ایورد و سرخس و زورآباد و مروجات که در ایام خلفا آنرا مردالروء مینوشته اند^۱ علاوه سپاه عراق نموده متوجه هرات گردید و از آن جانب حاکم هرات که اسداللهخان ابدالی بود با افواج و جمعیت خود از شهر هرات بر آمده بقصد محاربه صفی قلیخان متوجه شد و در حوالی کافرقلعه که شش منزلی هرات است تلافی فریقین روی داده طرفین لوای

۱ - اصل این کلمه مرو جق است که بترکی بمعنی مرو کوچک است در مقابل مرو بزرگ یعنی مرو شاهجان که یکی از چهار شهر بزرگ و آباد خراسان در ایام قبل از استیلای مغول بوده. مرو جق که در قدیم آنرا مروالروء میگویند قدری در جنوب بالامرغاب حالیه است در کنار نهر مرغاب در صورتیکه مرو شاهجان همین مرو گنونی است در کنار همان نهر ولی در شمال.

معاربه را بر افراشتند و چون فرقه قاجار استرآباد و کرد چمشگزاک که عمده سپاه خراسان بودند و کینه دیرینه از صفی قلیخان در سینه پر کینه داشتند بنا بر وجهی که سابق مذکور شد بمحض مقابل شدن هر دو سپاه خود را يك کنار گرفته تن به جنگ در ندادند و پسر صفی قلیخان که در سن شانزده هفتده سالگی بود و او کمال علاقه با پسر داشت و در آن جنگ چرخچی فوج شده بود در حمله اول کشته شد و چون ضابطه افغان بسبب جری شدن و مکرر غالب آمدن بر سپاه قزلباش باین نحو بود که به محض دیدن سپاه قزلباش بی تأمل اسپ انداخته خود را بر صف سپاه میزدند و سپاه مقابل تاب صدمه ایشان نمی آورد و البته شکست میخورد در اینجا نیز بعد از شکست خوردن سپاه چرخچی افغانه بهیئت مجموعی خود را بر قلب سپاه قزلباش زدند و چون در قلب مردم قلبی مانده بودند و باقی همه فرار اختیار نموده افغانه خود را بصفی قلیخان رسانیده او را بقتل آوردند و در باب کشته شدن او چند قول مختلف شنیده شده :

یکی آنکه بدست افغانه در جنگ بقتل رسید ،

دوم آنکه بسبب کشته شدن پسر و شکست خوردن فوج از حدت طبع و غلبه غضب بعضی از سرداران قاجار و کرد را فحش و دشنام داد و آن جماعت او را بقتل رسانیدند .

سیم آنکه چون دید که فوج شکست خورده و پسر کشته شده از کمال طیش خود را بر عراده باروت انداخته آتش زد و در آتش باروت سوخته گردید و قول اخیر مشهورتر است والله يعلم .

فرقه قاجار و کرد خزانه را تاراج نموده بجانب وطن خود روانه گردیدند و باقی آنچه مانده بود افغانه تاراج نمودند و بسبب آنکه افغانه مشغول بتاراج بودند کسی بتعاقب سپاه گریخته قزلباش نرفت و اسدالله خان با فتح و ظفر بهرات مراجعت نمود و چون از این دو فتح متوالی که بفتح علیخان و صفی قلیخان بافته بود غرور موفور در کاخ دماغ او راه یافت بعد چندی بخاطر رسانید که قلعه فراه که همیشه قول

بیکی هرات بوده است یعنی تابع هرات چرا در تصرف افغانه غلزّه باشد بلکه باید بتسخیر در آورده ضمیمه ملک هرات نمود بهمین اراده شبی از شبها بی خبر ایلغار نموده دم صبحی بتوسط نردبانها که همراه داشت بر قلعه فراه صعود نمود و از فرقه غلزّه هر که دست بر آورد کشته گردید و هر که دست بر نیآورد اسپ و یراق او را گرفته مرخص نمود و قلعه را بعد سرانجام آذوقه و اسباب قلعه داری بیکی از رفقای خود سپرد و باز بهرات مراجعت کرد .

چون این خبر بمحمود غلزّه رسید سال بعد از آن بتدارك این معنی بفکر سرانجام فوج و سپاه افتاد که بر سرفراه آمده از فرقه ابدالی قلعه را منتزع نماید . چون این خبر بنسدادالله خان ابدالی رسید پیشدستی نموده با افواج و سپاه خود از هرات بر آمده بفراه رسید و متوجه گرفتن قلعه نشده بقصد تنبیه محمود غلزّه از روی غرور بحوالی زمین داور که از توابع قندهار است آمد و از آن جانب محمود نیز با افواج غلزّه از قندهار بر آمده در منزل موسوم بدلارام چنگی هردو فوج بایکدیگر متلاقی گشتند و بعد از محاربه بسیار وزد و خورد بیشمار شکست بر فرقه ابدالی افتاد و اسدالله خان در آن جنگ بقتل رسید و محمود سراو را بریده با عریضه حیل اندوز بدربار پادشاهی ارسال نمود چنانکه در احوال محمود این سانحه بتفصیل بتحریر خواهد آمد .

فرقه ابدالی بعد از قتل اسدالله خان شکسته و بد حال بهرات مراجعت نمودند و محمد زمان خان نام شخصی را از رؤسای خود بسلطنت موسوم نمودند و عبدالله خان پدر اسدالله خان را که از جانب پسر در هرات نایب بود محبوس نموده جعفر خان استجلوی حاکم سابق هرات و بعضی از سرداران قزلباش را که در این مدت اسدالله خان آنها را محبوس نگاه میداشت همگی را بقتل رسانید و خود در امر حکومت مستقل گردید و بعد از مدتی عبدالله خان را نیز مقتول نمود و خود نیز بعد از يك دو سال مانند دیگران روانه سفر آخرت گردید و بعد از زمان خان محمد خان ابدالی حاکم هرات شد .

در سال هزار و یک صد و سی و نه (۱۱۳۹) هجری محمد خان بهوس تسخیر مشهد مقدس آمده چهار ماه قلعه مشهد را محصور داشت، آخر الامر اطراف و نواحی را تاخته بهرات مراجعت نمود و چون بهرات وارد شد افغانه بنا بر بعضی جهات بر او شوریده ذوالفقار خان ولد زمان خان را از شورابک آورده در هرات حاکم ساختند.

در سال بعد از آن عبدالرحمن خان ولد عبدالله خان که پدرش در ایام حکومت زمان خان در هرات بقتل رسیده بود بعزم خونخواهی پدر وارد گشته احداث فتنه و نزاع کرد تا اینکه افغانه برای اطفای شر او ذوالفقار خان را بجانب خواف و باخرز و عبدالرحمن خان را بسمت قندهار و فراه روانه کرده الله یار خان برادر مجمد خان را از ملتان طلبیده بر مسند حکومت متمکن ساختند. چون عبدالغنی خان علی کوزائی که فرقه از ایل ابدالی اند و او از سرداران آن فرقه بود و سمت هواخواهی ذوالفقار خان داشت و از الله یار خان متوحش بود چندی مدارای وحشت آمیز کرده عاقبت پرده از روی کار برداشت و ذوالفقار خان را از خواف و باخرز آورده رایت جدال برافراشت و تا شش ماه نایره قنال اشتعال داشت تا اینکه افغانه دست از اطاعت هر دو برداشته ذوالفقار خان را بجانب فراه و الله یار خان را بسمت مروچاق فرستاده هریک محلی و ناحیه را مالک شدند بی حاکم و سر کرده بسر میبردند، و تنه احوال ابدالی در ضمن نادرنامه بتفصیل مذکور است از آنجا طلب باید نمود.

ذکر در بیان سرگت گردن شاه سلطان حسین از دار السلطنه اصفهان

بمهم افغانه ابدالی و افغانه قلزه و وصیدن

بدار السلطنه قزوین

چمن بنیان گلستان سخن سرائی و ناقلان آثار نکته پیرانی شواهد مدعی را بدین وتیره بجلوه ظهور آورده اند که چون این خبر باصفهان رسید امنای دولت سلطانی مصلحت وقت در آن دیدند که چون سه چهار امیر عظیم الشان با سرانجام و اساس لایق بمهم قندهار و هرات تا حال منصوب گردیدند و بسبب اتفاقات سیئه فایده بر تمیین آنها

مترتب نشده بلکه موجب مزید خیرگی اعدا و غلبه هراس و خوف عسکر و سپاه گردیده چاره منحصر در آنست که پادشاه خود حرکت فرموده متوجه این مهم اهم گردد چنانکه شاه سلطان حسین در اواسط سال هزار و یکصد و سی (۱۱۳۰) هجری بعد سرانجام کارخانجات و تهیه سفر از اصفهان برآمده منزل بمنزل طی مراحل مینمود تا آنکه از قم يك دو منزل پیش تر رفتند.

چون در آن وقت وزیر اعظم و کل اختیار امور سلطنت با فتح علیخان داغستانی بود و بالنسبه بسایر امرای دیگر در تدبیر و کردانی امتیاز تمام داشت مصلحت چنان دید که چون سپاه عراق و خراسان مکرر از افغان شکست خورده اند و وهم هراس بی نهایت از افغانه در دل ایشان جا گرفته بمحض این سپاه کار از پیش نخواهد مصلحت آنست که بقزوین تشریف باید برد زیرا که قزوین از يك طرف متصل ببلاد آذربایجان و از سمتی دیگر متصل ببلاد خراسان است و فوج خیز بلاد ایران و مجمع سپاه جنگی بلاد آذربایجان است از آن بلاد سپاه تازه زور طلب باید نمود و باستعداد و سرانجام لایق و سزاوار متوجه مهم باید شد و امرای دیگر چون راحت طلب و آرام جو بودند این رأی را نه از روی مصلحت اندیشی و صلاح دولت بلکه از روی هوای نفسانی و آرام طلبی مستحسن شمردند و شاه سلطان حسین خود مردی سلیم النفس و راحت دوست و از تدابیر امور سلطنت و پادشاهی بی خبر و بی بهره بود بمصلحت همگی امرای متوجه قزوین شده در آنجا رحل اقامت انداخت و در آن اوقات چون بقی و خردج اعراب عمانی و امام مستط که سیف بن سلطان نام او بود روی داده بود بنا بر این لطف علیخان عم فتح علیخان وزیر اعظم را سپهسالار مطلق و ینگلرینگی بلاد فارس و کوه گیلویه و خان لار و بنادر کرده روانه آن ضلع نمودند و چون تفصیل احوال افغانه غلزه و سلطنت محمود پسر امیر اويس که بعد از این مذکور خواهد شد فی الجمله موقوف علیه بر ذکر احوال لطف علیخان سپهسالار بود و احوالات لطف علیخان موقوف بر احوالات مردم عمان و لشکر کشتی ایشان بر جزایر و بنادر ملک فارس که واقع بر

سواحل دریای عمان است بنا بر این لازم نمود که فی الجمله از احوال بلاد عمان و پادشاهان آن بلاد که آنها را در اصطلاح آنجا امام گویند نوشته شود تا موجب زیادتی بصیرت مستخبران احوال گردد .

ذکر احوال ائمه عمان و مسئولی گشتن آنها بر آن بلاد و بعضی و طبیبان
سیف بن سلطان امام آن بلاد و تاراج بعضی از بنادر فارس و نسخیر
جزیره بحرین و قشم و لارک که در جزیره دراز و اقصی است

بر دیده و ران با بصیرت و مطالعه کنندگان باذکاء و فطانت پوشیده نماید که بلاد

۱ - مغنی نماید که در مملکت عمان طوائف و سلاسل مختلفه سلطنت نموده اند . یکی از آن فرق سلسله سلاطین یعاربه است سیف بن سلطان از آن سلسله است و اول آن خاندان ناصر بن مرشد یعربی است که در ۱۰۳۴ بسطنت رسیده و با پرتغالیها جنگها نموده و آنها را از سواحل عمان دور نمود فقط در مسقط باقی بودند . وی در سنه ۱۰۶۰ درگذشت .

پس از او سلطان بن سیف امام و سلطان عمان شد و او مرد فناک و مقتدر فعالی بوده مسقط را هم از دست پرتغالیها گرفت و او در سنه ۱۰۹۰ درگذشت .

و پس از او پسرش بلعرب جانشین وی گشت چهارده سال سلطنت کرد و مرد و پس از او برادر او سیف بن سلطان بن سیف پادشاه عمان شد تا در ۱۱۲۳ فوت شد و مقصود از سیف بن سلطان در متن کتاب همین شخص است و او مرد شجاع سفاکی بوده فتوحات زیادی نموده از جمله ریاض پایتخت آل سعود و احساء و قطیف و بحرین و جزیره قشم و لارک و بندر عباس را متصرف شد .

پس از او خلاف کلمه شد بین اهل عمان، عده پسر او را که صغیر بود بسطنت قبول فرمودند و عده محمد بن ناصر غافری را و اثر این اختلاف تا کنون در عمان باقی است . پس از این اختلاف کم کم سلطنت یعاربه رو بضمف گذاشت و سلسله دیگری که سلاطین بوسعیدی باشند تخت سلطنت را تصرف نمودند و اول ملوک بوسعیدی احمد بن سعید بن احمد بن محمد البوسعیدی الازدی العمانی بود و تا کنون سلطنت در اعقاب او باقی است .

توضیح آنکه در یعاربه سلطنت با امامت و مقام روحانیت جمع بود چه اباضیه یعنی خوارج که اهالی عمان و مسقط و زنگبار افریقا بر این مذهب هستند خاندان یعاربه را امام مفترض الطاعه خود میدانستند ولی فعلاً سلطنت از امامت منفصل شده و امام خوارج در خارج عمان در صحرا زیست می نماید و سلطان در عمان حتی سلطان زنگبار همان امام را مفترض الطاعه خود میداند

(شهاب الدین الحسینی النجفی المرعشی)

عمان مملکتی است واقع در جنوبی بحر فارس که آنرا بحر عمان نیز گویند. حد شرقی آن که کوه رأس الحد باشد متصل ببحر هند و حد جنوبی از طرف بحر بنادر بلاد یافع که عبارت از مطرقة و مصیره و مرباط و حضرموت و ثریم و قس و شحر و ظفار است و واقع بین بلاد عمان و یمن است و از طرف بر براری یمن و حد غربی آن متصل ببلاد نجد و یمامه و بوادی بنی تمیم و بنی حنیف تا بلحفا و قطیف است و حد شمالی بدریای فارس و از بنادر مشهوره آن بلاد در زمان قدیم شهر قلہات بود و حکام آن بلاد همیشه از آل حمیر بوده اند از فرقه سبا چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده که: لقد کان لسبأ فی مسکنهم آية الی آخر الآیة، و در زمان خلافت خلفای عباسی بعضی از اعراب که مذهب خوارج داشتند از توابع محمد بن زید اباضی که او از جمله رؤساء خوارج بود ببلاد عمان آمده ساکن شدند و چون این بلاد يك کنار مملکت افتاده و تردد در آن طرف بسیار کم اتفاق می افتد خلفا و سلاطین از فکر آنها ذاهل و غافل شدند و بمرور ایام و دهور مردم آن بلاد همگی منتقل بذهب اباضیه گردیدند چنانکه بالفعل در براری و بوادی آن بلاد غیر فرقه اباضیه کمتر یافت میشود مگر در سواحل که اکثری از فرقه شافعیه و قلیلی اثنا عشریه و بلوچان ساکنند.

ورود فرقه فرنگان بدریای هند و سواحل آن

در مابین سنه ثمانمائه و تسعمایه هجری ۱ فرنگان پرتگال که مسمی به پرتگیش ۲ اند مطلع بر راه دریای هند گردیده وارد بنادر هند و حبش و بلاد یمن و عمان و بنادر فارس و جزایر آن گردیدند و بیهانه تجارت در هر يك از این بلاد فرود آمده در اندک وقتی بانواع حیل سررشته حل و عقد آن بلاد را بدست آورده بلطف و عنف در هر يك از آن بلاد قلاع متینة رصینه بنا نهادند و مالک آن ملک گردیدند از آن جمله در بلاد عمان . چون

۱ - ابتدای استیلای پرتغالیان بر سواحل عمان که ابتدای تصرفات دیگر ایشان در

جزایر و سواحل خلیج فارس است با سال ۹۱۲ هجری مقارن بوده .

شهر قلعات ۱ را لایق و شابان قلعه ساختن ندیدند در چهار منزلی آن از سمت غرب مکانی را که اهراب عمان آنرا مسکت بفتح میم و سکون سین بی نقطه و فتح کاف و سکون تاء دو نقطه می نامند و اهل عجم مسقط بقاف و طاء بالف میگویند لایق قلعه ساختن یافتند زیرا که اطراف آن مکن از کوه های بسیار مرتفع بقدرت الهی بهیشت قلعه بهم رسیده و طول فضای وسط آن کوهسار دو فرسخ و عرض آن نصف فرسخ و بعضی از امکان آن تا دو فرسخ است و دروازه آن کوهسار که رو بجهت شمال واقع شده عرض آن دروازه تخمیناً پنجاه شصت ذرع خواهد بود و سفاین و جهازات از آن راه داخل شده وارد آن شهر میشوند و نصف آن فضا را دریا احاطه کرده و نصف آن خشکی است و آن قدری را که دریا احاطه نموده بسیار عمیق واقع شده چنانکه جهازات بسیار بزرگ متصل بکناره ایستاده میتوانند شد و وسعت آن مکن بقدر گنجایش ایستادن چهار صد پانصد جهاز میتواند بود و در نصف خشکی شهر واقع شده و آب شیرین خوردن اهل آن شهر مجموع از چاهی است که بیرون حصار شهر واقع است و از آنجا در زیر زمین جدولی را بسنگ و صاروج در کمال استحکام ساخته اند که آب در آن می آید و در کنار دریا حجره را بهیشت بر که و آبگیر ساخته اند که آن آب جدول در آن آبگیر جمع میشود و در آن حجره پیوسته مقل میباشند و اطراف آن حجره را شیر دهنها نصب نموده اند که مردم آب از آن شیر دهنها میگیرند و آن نیز باجاره میباشد که فی مشکى يك غاز که زریست مسکوک از مس میخرند .

بالجملة فرقة فرنگان پرتگیش بریمین و یسار شهر برقله کوه دو قلعه مستحکم بنا نهاده اند هر يك مشتمل بر سنگ انداز و فصیل و بروج مستحکم و سایر اطراف آن حصار محیط بدویا را نیز بروج متعدده ساخته و در مجموع قلاع و بروج توپخانه و سامان جنگ چیده اند و نیز سلسله از آهن در کمال استحکام برای دروازه آن حصار

۱ - بفتح قافه و سکون لام در ساحل عمان شرقی بین مسقط و رأس الحد که مرکز اقامت حکمران ایرانی عمان از طرف ملوک هرموز بوده .

از طرف دریا ساخته اند که عند الحاجة هر گاه آن زنجیر را بکشند هیچ جهازی و کشتی را ممکن نیست که از اندرون بیرون یا از بیرون باندرون تواند تردد نمود و از طرف خشکی نیز زیاده از دوراه ندارد یکی از طرف غرب که بجانب مطرح که قصبه ایست از آن بلاد از بالای کوه مسلوک است و در آنجا نیز برجی ساخته اند که بی رضای ساکنین آن برج تردد ممکن نیست و دیگری از طرف مابین شرق و جنوب که بجانب سداب و دغمر و قریات (بنم قاف و تشدید یاء) که هر یک قصبه ایست می رود و در آنجا نیز برقله کوه برجی مانند راه مطرح ساخته اند .

القصة چون فرنگان مالک آن ملک شدند بسبب غلبه تعصب در مذهب که لازم غیر منفک فرقه یرتگیش است شروع در تصرف در دین و آئین مردم آن بلاد نمودند و بلطف و عنف مردم را دعوت بمذهب خود کردند . چون فرقه عرب در مذهب اسلام متصلب و ثابت قدم اند بعد از اطلاع این معنی از اطراف و جوانب جمع شده در صدد استرداد این ملک از تصرف آنها و بدر کردن آن اشقیاء از ملک خود شدند و چون فرنگان یرتگیش ممالک سواحل دریا را متصرف شده بودند مانند مصیره و مطرقة و رأس الحد و سور و بعلان و طوی و قلہات و قریات و مسقط و مطرح و برکه و صحار و دبا و لیما و سیر و نخصب و جلفار و بلادی که از کنار دریا دور بود مانند روضه و صمد الشام و نزوا و بهلاز رستاق که این سه بلاد اخیر قلمرو پای تخت عمان است و سمایی تا حصن الحروم و پیرین همه در تصرف اهل عمان باقی بود و بعضی از اولاد ملوک حمیر که وارث آن بلادند نیز بر آن بلاد مستولی بودند بعد از سنه الف (۱۰۰۰) هجری در روز یکشنبه که نصاری در معبد خود که آنرا کرجه ۱۴ میگویند بعبادت خود مشغول بودند علی الففله بر آنها ریخته همه را بقتل آورده قلاع آنها را متصرف شدند و خود مانند فرنگان صاحب جهاز گردیده بنحوی در جهاز رانی و جنگ دریا ماهر شدند که در زمان تسلط آنها هیچ جهازی از فرنگان را یارا نبود که در برابر جهاز آنها تواند

آمد و سالی نبود که چهار پنج جهاز از پرتگیش بچنگ نگیرند و در آن اوقات که احوال بلاد ایران مشوش و از هر گوشه صاحب داعیه و سرخیلی تاخت و تاراج حوالی ممالک ایران مینمود سیف بن سلطان که در آن وقت امام و سردار آن قوم بود نیز بتحریر و وسوسه فرقه هولیه که قومی اند از عرب ساکن سواحل بلاد فارس دندنان طمع بتسخیر جزایر و بنادر دریای فارس تیز کرده در سنه عشرين و مايه و الف (۱۱۲۰) هجری يك دو جهاز باجمعی از عساکر خود بر سر بندر کنگ که معمورترین بندر فارس بود فرستاد و چون در بنادر کنگ در زمان سلاطین صفویه بسبب خاطر جمعی از دستبرد اعادی و امنیت بلاد لشکر و فوجی نمیبود حاکم نشین آنجا شهر لار و بندر عباسی بود و ضابط عشور و خروج بندر مرد نویسنده میبود و داروغه که برای محافظت دزدان کوچه و بازار میبود مجموع از سی چهل کس زیاده نبوده و نوکر نگاه نمی داشت لهذا بمحض ورود لشکر عمانی هیچکس مانع و مزاحم ایشان نتوانست شد ، تمام شهر را که مملو از اموال تجار و نقد و جنس بی نهایت بود تا سه روز غارت و تاراج نموده و بر جهازات خود مشحون کرده بجانب بلاد خود بدر رفتند و عباس قلیخان حاکم لار و بندر که در آنوقت در لار میبود به محض شنیدن این خبر بتعجیل تمام خود را ببندر کنگ رسانید و چون فرقه عمانی بعد تا راج بر جهازات بدر رفته بودند سرانجام سفر دریا از جهازات و غیره در سر کار پادشاهی و امرا هیچکدام نبود بر آمدن او فایده مترتب نگردید و چون این خبر بعرض پادشاه رسید جمشید خان نامی را بسرداری مهم عمان و تنبیه سیف بن سلطان مقرر نمودند و جمشیدخان با سپاه و لشکر و سرانجامی که لایق آن مهم باشد متوجه بنادر گردید و چون بحوالی بندر کنگ رسید بقضای الهی فوت شد و باین جهت آن امر لایق عایق گردید و بعد دوسه سال فرقه عمانی باز بر سر بندر کنگ آمده آنرا تاراج نموده مثل مرتبه اول بدر رفتند و در این مرتبه نیز چون بعرض پایه سریر پادشاهی رسید محمد مؤمن بيك جهرمی که از اعظم امیرزادگان بود و آباء او از غلامان معتبر سرکار پادشاهی بودند و او خود

نیز در کارطلبی و شایستگی پیشقدم بود بخان لار و بندر نموده محمد مؤمن خان جهرمی خطاب یافته با سپاه و سرانجام شایسته متوجه عمان گردید و او چون ببندر کنگ رسید نیز بسبب فقدان جہازات و سرانجام سفر دریا يك چندی بلیت و لعل گذرانیده مراجعت بحضور نمود و فرقه عمانی بعد از رفتن او سرانجام نموده متوجه جزیره بحرین گردیدند و این جزیره بحرین معمورترین و بهترین جزایر فارس است زیرا که طول او که از جانب جنوب بجانب شمال است قریب بچهارده فرسخ و عرض آن که از مشرق بجانب مغرب است از سه تا نه فرسخ است، مجموع آن مشتمل بر عیون نابعه و انهار جاریه و نخلاستان بسیار و زراعت بی شمار برخلاف جزایر دیگر آن دریا که بعضی کم آب و اکثری بی آب واقع شده، و از جمله منافع عمده جزیره بحرین مغاص مروارید است که در اطراف و جوانب عالم در آبداری و خوبی و گرانها بودن مثل مروارید بحرین بهم نمیرسد.

القصة بار اول در سنه هزار و یکصد و بیست و هفت (۱۱۲۷) هجری لشکر عمانی در يك جهاز بر سر بحرین آمدند. حاکم بحرین که آنرا سلطان خطاب میبوده و در آن وقت حاکم مہراب سلطان بوده باتفاق مردم بحرین هجوم آور شده بساقبج و جہی جمعی کثیر از آنها را کشته بقیة السیف را گریزانیدند و تاریخ این واقعه را مردم بحرین: «قتلت اهل عمان» یافته بودند، و باز مرتبه دیگر در سنه هزار و یکصد و بیست و هشت (۱۱۲۸) هجری اهل عمان با جمعیت بسیار و لشکر بی شمار و هفت جهاز جنگی بر سر بحرین آمدند. مہراب سلطان چون دید که از عہدہ این فوج نمی تواند بر آمدگشتیهای جلدرو را ببندر ریشهر فرستاده و استعانت از حاکم دشتستان نمود. حاکم دشتستان با جمعیت معقول بمعاونت حاکم بحرین رسید و در این مرتبه نیز اهل عمان جمعی را بکشتن داده و شکست خورده مراجعت نمودند.

مرتبه سیوم در سنه هزار و یکصد و بیست و نه (۱۱۲۹) هجری چهارده جهاز را سرانجام نموده با افواج و لشکر بسیار سه چهار چند دو مرتبه سابق بر سر بحرین

آمدند و در این بین از سوء تدبیر امرای آستان خاقانی مهرباب سلطان را که مستحق تحسین و آفرین و خلعت و جایزه بود از حکومت بحرین معزول نموده و حاکم جدید هنوز در راه بود که لشکر عمانی رسیده بحرین را محاصره نمودند و از سوء اتفاق فرقه بنی عتبه که طایفه اند از اعراب بدوی که در براری بلاد قطر که قریب ببحرین است میباشند و از اهل سنت اند و بسبب اختلاف مذهب با اهل بحرین عداوت قلبی میدارند و نیز باعتبار قرب جوار و تردد بحزیره بحرین واقف از مداخل و مخارج آن بلادند در این سال رفاقت اهل عمان را اختیار نموده از راهائی که در آن طرف لشکر و فوج نبود شبها شب رهبری نموده لشکر عمانی را داخل شهر و جزیره نمودند و بسبب بی سرداری و هجوم اعادی اهل بحرین نتوانستند از عهده مقاومت آنها بر آمد.

بعد از جنگ و جدال بسیار که بچهار و پنج روز کشید آخر الامر بدست آوردند و جزیره بحرین را تسخیر نمودند و بعلاوه آن مرتبه سیوم بندر کنگ را باز تاراج نمودند و قلعه قشم و لارک که در جزیره طویله واقع است که آنرا جزیره دراز نیز میگویند مسخر ساخته بر سر قلعه هرموز که در جزیره هرموز واقع است آمدند و آنرا شش هفت ماه محاصره نمودند لکن چون مستحفظین آن قلعه جری و دلیر بودند و در بندر عباسی یعقوب سلطان نامی از غلامان شاهی حاکم بود از روی ضبط و کاردانی و تدبیر شایسته آب و آذوقه و مدد وافر از راه دریا با اهل قلعه میرسانید و در مدت محاصره هر چند اهل عمان کوشش نمودند و چند بار یورش نیز بر قلعه کردند فایده بر آن مترتب نشد آخر مخدول و منکوب روانه بلاد خود گردیدند و چون از روی عرایض سرحد نشینان این اخبار در آن زمان بدر بار پادشاهی میرسید بسبب همچشمی یکدیگر و بعضی دیگر بسبب مشغولی بله و لعب و فسق و فجور چه از خود و چه از پادشاه

۱ — غرض قلعه قشم است که در جزیره طویله یا دراز واقع شده و این جزیره همانست که آنرا امروز بمناسبت قلعه قشم جزیره قشم میگویند و نباید نوهم کرد که قلعه لارک در جزیره طویله یا دراز قرار داشته چه بدیهی است که لارک جزیره دیگری است غیر از طویله یا دراز.

فرصت گوش کردن این اخبار نداشتند. آخر الامر شیخ محمد بن ماجد نام شیخ الاسلام بحرین که از اعظم علماء آن بلاد بود با اتفاق مردم بحرین بدربار پادشاهی آمده کیفیت غلبه اهل عمان بر جزیره بحرین و بدست در آمدن قلعه قشم ولارك و محاصره نمودن قلعه هرموز و سد راه کردن آن فرقه بحجاج بیت الله الحرام و تجارت و متردین بلاد هندوستان رقتل و غارت و اسیر نمودن و بعد از گرفتاری قید و حبس شدید نمودن بتفصیل تمام بعرض پادشاه رسانید چنانکه حضرت ایران پناه از شنیدن این اخبار بر آشفته و متأثر شده لطف علیخان عم فتح علیخان را سبه سالار و سرفوج مهم بلاد عمان نموده اختیار جمیع امور او را بشیخ محمد بن ماجد حواله کرده روانه آن ضلع نمود چنانکه سابق بر این مسطور گردید.

در شرح بدو گراسترا ل لطیف علیخان صیبه سالار

و چون لطف علیخان وارد بلاد فارس و شیراز گردید و از آنجا بپندر ریشهر که عوام آنرا بوشهر گویند و اقرب اماکن از کنار دریا بحرین است آمد در تل سیاه که مکانی است قریب بپندر خیمه زد و بقدر هفت هشت هزار سوار و پیاده بر طرادات و زعمه ها که نام نوعی از کشتیهای آن بلاد است سوار نموده بر سر جزیره بحرین فرستاد که لشکر اهل عمان را از آنجا بیرون نموده آن جزیره را در حوزه تصرف خود آرند. چون در آن وقت آرام و راحت در ملک ایران بمرتبه کمال رسیده بود و از تدابیر جنگ و محنت کشی آن شغل شگرف مطلق بیخبر بودند و نیز مردمی که کشتی سوای کشتی فلك بمخیله ایشان خطوط ننموده و دریای بغیر دریای خاك ندیده بودند چون اول بار سوار شدند لهذا سرایشان مانند فلك دوار بدوار آمده قی و غنجان روی میداد چنانکه اکثر آن سپاهیان را بر روی طرادات همین حالت روی داد، چون بحوالی جزیره بحرین رسیدند

۱ - شیخ محمد بن ماجد شیخ الاسلام از اجله علماء و محدثین و فقهاء بوده و تألیف بسیار دارد از جمله تعلقه برفقه و کافی و نهذیب و استبصار و وافیه فاضل تومی نوشته اعقاب او در شیراز و بحرین اهل علم و فضایل هستند (شهاب الدین العسینی النجفی)

و در سمت شمالی آن جزیره که جهازات مردم عمان در آن طرف نبود لنگر انداختند بی تأمل بدون اینکه ملاحظه خیر و شر امور خود نمایند همگی دفعتاً فرود آمدند و برای محافظت آن طرادات و غله و آذوقه و آب شیرین و سرب و باروت و سرانجام توپخانه و اسباب خود بلکه اسب و براق که همه بر کشتیها بود کسی را نگذاشتند . این خبر چون بجهازات عمانی رسید هماندم لشکر کشیده بر سر طرادات آمدند و چون کسی بر آن داراوات نبود همگی اسباب و اموال با کشتیها بتصرف خود در آوردند و از راه خشکی فوج خود را تیار کرده بر سر آن فوج بی براق و اسباب آمدند و از طرف دریا نیز گلوله توپ از جهازات متوالی شروع بانداختن کردند .

چون در کنار دریا آب شیرین نبود و از خشکی فوج آنها سد راه گردیده بود و براق جنگ نیز با خود نداشتند و اگر بود نیز چیز قلیلی بود و از ده کس یا یک کس براق داشت از غلبه تشنگی و بی سرانجامی بستوه آمده و عاجز شده فریاد الا مان بر آوردند و فرقه عمانی تمام آن فوج را بهیئت گله بز و گوسفند اسیر نموده همگی را بقتل رسانیدند و نیز در آن زمان از تدابیر و اهیه که بخاطر لطف علیخمان سپه سالار و امرای حضور پادشاه رسیده بود این بود که چون فیما بین فرقه پرتگیش و اهل عمان عداوت قدیم و دشمنی بسبب بدر کردن آنها از آن بلاد و تسخیر قلاع آنها و گرفتن جهازات و قتل سرداران و لشکریان ایشان بود و فیما بین منسوبان سلاطین صفویه و فرقه فرنگان پرتگیش اگر چه در اول حال بسبب تسخیر قلعه هرموز و قلعه لارک و قشم و جزیره بحرین و بندر گنبره که الحال ببندر عباسی مشهور است بتفصیلی که در تاریخ عالم آرا اسکندر بیگ منشی در احوال شاه عباس گیتی ستان ماضی نوشته عداوت بود . فرنگان پرتگیش راهزنی طریق بنادر فارس می نمودند و مانع آمدن تجار بودند لکن بعد از آن بتوسط فرنگان انگلس در غیره دوستی بهم رسیده و مقرر شد که در بندر کنگ و کیلی از جانب پادشاه پرتگال که آن و کیلی را فیطورا گویند ساکن

۱ - Vedor در پرتغالی بمعنی ممیز عواید و ناظر خرج حاکم کشوری یا لشکری

ناحیه ایست .

شده هر ساله هزار تومان برای سرکار پادشاه آنها و صد تومان برای وکیل سالیانه مقرر نمودند که آنرا سال بسال باز یافت نموده دست از راهزنی و قطع طریق بردارند چنانکه اکثر اوقات فیطور پرتگیش در بندر کننگ میبود لکن چون در زمان شاه سلطان حسین اکثر عمال آنچه میخواستند بعمل می آوردند و باز یافت و بازخواست و بغور امور رسیدن مفقود بود و فرنگان پرتگیش نیز سست و ضعیف شده بودند عمال بندر وجه سالیانه ایشان را بتعویق انداخته خود متصرف میشدند چنانکه قریب بیست سال بود که وجه سالیانه پرتگیش بوکسلای او نرسیده بود و هر وقت که مطالبه مینمود بلیت و اعمال میگذرانیدند .

در این وقت بخاطر امرای پادشاهی و اطاب علیخان و مشیران که اکثر فرقه گرجیه و بعضی اترک که با فرقه آرامنه و گرجیه و فرنگان محشور بودند رسید که غلبه فرقه عمانی با اعتبار داشتن جهازات و لشکر ایشان است که معتاد بسواری جهاز و صاحب وقوف جنگ دریا اند و فرقه قزلباشیه با اعتبار فقدان جهاز و عدم صفات کذا از عهد جنگ آنها نمیتوانند برآمد و فرقه فرنگان بخصوص پرتگیش ماهر این امور و استادکار و واضع فن جهازرانی و توب و تفنگ اند اگر چنانچه آنها را بمدد طلبیده شود جنگ دریا بعهده آنها و جنگ خشکی بعهده سپاه قزلباش شود یقین که این مهم بنهج خاطر خواه صورت خواهد گرفت .

وکیل پرتگیش که در آن وقت در دربار پادشاهی حاضر بود لافهای گزاف زده تأیید این تدبیر نمود .

از حضور برای اجرای این تدبیر طهمورت بیات نامی را از غلامان پادشاهی که بصفحت چرب زبانی و زبان آوری و آداب دانی ممتاز بود بایلچی گری نزد پادشاه پرتگال باهدایا و تحف لایق مقرر نمودند و مشارالیه باتفاق فیطور بندر کننگ آمده سوار جهاز گردیده روانه بندر گوه^۱ که مسکن بی زرین^۲ است که در اصطلاح پرتگیش

۱ - Goa از بنادر ساحل ملیبار در ولایت بمبئی مرکز حکمران کل هند پرتغال .

۲ - معلوم نشد که اصل این کلمه چه بوده

وزیر را گویند روانه گردید که از آنجا بر جهازات پادشاهی پرتگیش سوار شده روانه پرتگال گردد چنانکه مشارالیه بعد از سه سال از سفر پرتگال مراجعت نمود و چهار جهاز جنگی همراه جلال که عبارت از سه سالار پرتگیش باشد و آل میران ۲ که نایب جلال است و قیشکال ۳ که سردار فوج است و همین فیطور که و کیل الدوله است با خود آورد و شهرت چنین بود که چهار هزار صولداد^۴ یعنی تفنگچی بر این جهازات است و آنچه بتحقیق پیوست قریب بدو هزار و پانصد صولداد بودند و جهازات مذکور در آخر سال هزار و یکصد و سی (۱۱۳۰) هجری وارد بندر کننگ شدند و رفتن طهمورت بیک اگرچه از حضور پادشاهی پیش از ورود اطاف علیخان ببلاد فارس بود بلکه تعیین او لکن بتقریب ربع سخن مؤخر ذکر شد .

القعه چون خبر رسیدن جهازات باطاف علیخان در تل سیاه بندر ریشهر رسید میرزا زاهد علی لاری ولد میرزا سعد را که همیشه ضابط عشور و خروج بنادر فارس اباً عن جد بود و در آن وقت معزول بود همانندار پرتگیش نموده روانه بندر کننگ کرد و بعد از چند وقت خود نیز از تل سیاه متوجه بندر کننگ گردید و در این بین خبر بسیف بن سلطان امام مملکت عمان رسید که چهار جهاز پرتگیش باراده مصاف با جهازات شما ببندر کننگ وارد شده اند و میگویند که ما جمیع جهازات امام عمان را سوخته دمار از روزگار فرقه عمانی بر خواهیم آورد و فرقه قزلباشیه را نیز همین اعتقاد است .

از شنیدن این خبر امام بر آشفته چهار جهاز از جهازات خود را مقرر نمود که چون فرقه پرتگیش وارد بندر کننگ شده و در همانجا لافهای گزاف میزنند و برسرها نمی آیند شما پیشدستی نموده بعدد جهازات آنها جهاز خواهید برد و زنها را زیاد بر

۱ - Geral پرتغالی بمعنی فرمانده کل جهازات یا سپاه است .

۲ - Almirante یعنی ناخدای دوم جهازات یا معاون امیرالبحر کل

۳ - اصل این کلمه معلوم نشد .

۴ - Soldade

چهار جهاز نبرید تا بر مردم ظاهر شود که فرقه نصاری بر فرقه مسلمین تفرقی ندارند و هر وقت که فرقه مسلمین بر انجام شایسته با فرقه نصاری مصاف دهند [فرقه نصاری] بمدد باطن اسلام مقهور و منکوب میگردند و خیالیست باطل که مردم میگویند که در دریا با فرقه فرنگان کسی منابله نمیتواند کرد.

الغرض چهار جهاز عمانی در برابر بندر کنک چون نمودار شدند فرقه پرتگیش نیز با سرانجام لایق و استعداد شایسته لنگر کشیده با یکدیگر صف آرا گردیدند و شروع بتوپ اندازی نمودند و سه روز و سه شب لاینقطع آواز توپ و تفنگ منقطع نمیشد. بعد از سه روز جنگ کزان دریائی شدند و بعد از هفته جهازات پرتگیش بجای خود مراجعت نموده آنچه پرتگیشان میگفتند این بود که جهازات عمانی از پیش ما گریختند و ما نتوانستیم تعاقب نمود و فرقه عمانی میگفتند که جهازات پرتگیش از پیش ما گریختند العلم عند الله لکن از اطوار پرتگیش معلوم گردید که مردم بسیاری از آنها در این جنگ بقتل رسیدند و نیز جهازات ایشان از ضرب گلوله های توپ معیوب شده بود و بر همگان ظاهر گردید که لاف های گزاف پرتگیشان مبنی بر اصلی نیست زیرا که هر گاه از عهده چهار جهاز ایشان نتوانند بر آمد چگونه از عهده صدویست جهاز از خرد و کلان و قریب پانصد زعیمه و طراد که در آن وقت پیش امام مسقط جمع بود توانند بر آمد.

در این بین لطف علیخان نیز وارد بندر کنک گردید و فرنگان پرتگیش چون خود را آزموده بودند و خوف و هراس از فرقه عمانی در دل ایشان جا گرفته بود شروع ببهانه جوئی نمودند که بتدبیری تقصیر بر لطف علیخان و فرقه قزلباش ثابت نموده خود را از آن میان بدر اندازند از آن جمله ادعا نمودند که بیست ساله طالب ما بر ذمه عمال پادشاهی باقیست که بیست و دو هزار تومان باشد و علاوه آن خرج جهازات و مشاخره سپاه که مدت يك سال میشود که در مهم مشغولند بیست هزار تومان دیگر میشود خلاصه تا پنجاه هزار تومان بماند ندهید ما جنگ نمیتوانیم کرد و لطف علیخان

تا هشت هزار تومان راضی شده بود که بدهد و سابق بر آن نیز از روز وصول آنها
ببندر کنگ تا آنوقت قریب پینج شش هزار تومان بدفعات عاید ایشان شده بود .
چون این تکلیفی بود ما لایطاق و لطف علیخان از عهده ادای آن نمیتوانست برآمدشبی
از شبها بدون رخصت بر جہازات خود سوار شده و لنگر کشیده از میان بدر رفتند و
لطف علیخان چند وقت دیگر در بندر کنگ بعضی از تدابیر سست و فکرهای نادرست
اوقات را گذرانید و مردم فکری و هر لحظه خیالی میکرد و باز آنرا موقوف مینمود تا
آنکه رأی بر آن قرن گرفت که بتوسط شیخ محمد بن ماجد شیخ الاسلام بحرین ۱
و میرزا نورالله فراهانی ۲ که در آن زمان ضابط عشور و خروج بنادر بود و از طرف امام
عمانی محمد بن برد و محمد بن جساس که هر دو از تجار عمده شهر جلفار و کل اختیار
امور سیف بن سلطان بودند بنای صلح گذاشته شود باین نحو که مبلغ پنجهزار تومان
لطف علیخان بوکلای سیف بن سلطان بدهد و ایشان دست از جزیره بحرین و قلعه
قشم و قلعه لارک بردارند و شیخ محمد بن ماجد چون متمول و مالدار بود و ارکان
دولت سیف بن سلطان او را محل اعتماد میدانستند بضمانت او اکتفا نموده اماکن
مذکوره را خالی نمودند و بتصرف و کلای لطف علیخان دادند و آنچه از حقیقت
حالات لطف علیخان معلوم گردید مردی بود در کمال جبن و سوء تدبیر و کثرت غرور
و شدت غضب و طیش چنانکه در وقتی که او در بندر کنگ و حوالی لار بود بلوچان
مکرانی با جمعیت و ازدحام آمده تا هشت نه فرسخی لشکر او تاخت و تاراج و غارت
و اسیر بینهایت نموده روانه ملک خود گردیدند و از او با وجود داشتن سی چهل هزار

۱ - شیخ محمد بن ماجد شیخ الاسلام از اجله علماء و محدثین و فقهاء بوده تألیف
بسیار دارد از جمله تالیقه برقیه و کافی و تهذیب و استبصار و وافیه فاضل تونی نوشته
اعقاب او در شیراز و بحرین اهل علم و فضائل هستند . (شهابالدین العسینی النجفی)
۲ - میر نورالله فراهانی از سلسله مرحوم قائم مقام میباشد و او برادر میر
هدایه الله و پیر روح الله است ، نسب مرحوم قائم مقام بمیر روح الله منتهی میشود .
(شهابالدین العسینی النجفی)

سوار و پیاده هیچ تدارکی بعمل نیامد و همچنین در زمانی که او در بندر کنگ بود محمود پسر امیر اویس غلزۀ از قندهار بکرمان آمده تمام شهر کرمان را تاخت و تاراج و غارت و اسیر نموده و سه چهار ماه در شهر کرمان توقف نموده باز روانۀ قندهار گردید و از لطف علیخان بعد از تشنیع و توییح مردم و استغاثۀ اهل کرمان تدارکی که بعمل آمد آن بود که دو سه هزار کس را بکشتن داده چنانکه بعد از این در احوال محمود این واقعه بتفصیل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی.

بالجمله لطف علیخان از بندر کنگ بعد از تمهید این صلح متوجه شهر لار گردید و چون وارد شهر لار شد مین باشیان و یوز باشیان را پیغام داد که دوسه سال شد که شما نو کردید و مواجب گرفته اید و در این مدت از شما کاری و جنگی بعمل نیامد باید که آنچه گرفته اید مسترد نسائید و الا همه شمارا کند و دوشاخه نموده بانواع تعذیب گرفته خواهد شد.

چون سرداران سپاه این معنی را شنیدند با یکدیگر شور و مصلحت نمودند که چون استرداد زر مزبور مقدور ما نیست و تکلیفی است مالا یتطاق بغی اختیار باید نمود. همگی بر این م عهد شده بنای کار خود را بر متمریدی گذاشتند و در محلاتی که ساکن بودند کوچه بند نموده بر پشت بامها سیبه ساخته که انداز و تفنگچی نشانیدند.

چون این خبر بلطف علیخان رسید محمد قلی بیگ قزوینی را که سردار فوج و میر شمشیر او بود با لشکر و جمعیت بچنگ آن مردم تعیین نمود. محمد قلی بیگ با غرور موفور و نخوت فوج را برداشته بر محلات و خانه های آن قوم آمد و بعد از محاربه بسیار چون بجرأت تمام آمده بود بضرب گولی تفنگ بقتل آمد و قریب بدو صد کس از مردم لطف علیخان که از شجاعان و دلیران لشکر او بودند کشته شدند و لطف علیخان ناچار شده دست از اراده خود برداشت و سرداران لشکر نیز چون باو بی اعتماد بودند بملازمت او نتوانستند آمد. آخر برای رفع این فتنه بعد از گفتگوی بسیار بنا بر این شد

که مجموع آن مردم از سیبده‌های خود بر آمده بهیئت مجموعی بجانب جنوب رویه شهر لار که عبارت از صحرای فاسکند و عماده ده و فدایغ و بیرم تا کل و اهل است ۱ بروند و لطف علیخان نیز بطرف شیراز که مابین غرب و شمال لار است روانه گردد چنانکه بهمین نحو بعمل آمد و لطف علیخان روانه شیراز گردید . چون بچهرم رسید که بین شیراز و لار است خزانه‌ایکه برای امام عمانی موعود بود و ظلمیده بود رسید ، آنرا باتفاق میرشکار باشی که حاکم کوه گیلویه بود و نایب لطف علیخان باشی هفت هزار سوار روانه بجانب بندرکنگ نمود ، چون بدو منزلی لار رسید سرداران سپاهی که با لطف علیخان در شهر لار مضاف داده بودند از سمت صحرای فاسکند و غیره با غرور موفور بشهر لار مراجعت نمودند و چون خبر آمدن خزانه را شنیدند قوت طامعه آنها بحرکت آمده برای تاراج خزانه و بدست آوردن آن متوجه شدند و چون ایشان را غرور دریافته بود در کمال بیخبری و بی پروائی بجهت آنکه معلوم نبود که خزانه از کدام راه می آید براهپائی که مضمون ایشان بود که خزانه از آن راه خواهد آمد متفرق شدند چنانکه میرزارفیع لاری که منشأ این فتنه بود و سرکرده آن قوم بود برکتل کورد ۲ نشست و جعفر بیک کوسه که او نیز مین باشی عمده بود با یک دو هزار کس برکتل بر که شیخ ۳ توقف نمود و جعفر بیک قراباغی کتلی گراش ۴ را مضبوط نمود .

در این بین حقایق این احوال بمیرشکار باشی رسید و نیز این سرداران اگرچه راه ها را مسدود نموده بودند لکن در کمال بی پروائی و بی اعتنائی شب و روز میگه‌رانیدند .

-
- ۱ - عماده ده درنه فرسخی مغرب شهر لار و فدایغ دریا نزده فرسخی مغرب آن و بیرم قریب بیست فرسخ دورتر از این شهر در جنوب غربی آن و کل یا کال درسه فرسخی شمال شرقی اشکنان مرکز ناحیه بیخه فال لارستان و اهل (بفتح الف و کسرها هوز) در مشرق اشکنان واقع شده اند .
 - ۲ - درسه فرسخی شمال شهر لار
 - ۳ - جزء بلوک جهانگیریه لار قریب بیستک
 - ۴ - سه فرسخی مغرب شهر لار

چون میرشکار باشی بقریه نیریز رسید براهنمائی مردم ده کوه ۱ و کورده بقدر دوهزار کس از متجنده را بر سر میرزا رفیع فرستاد و آن فوج در دم صبح وقتی رسیدند که میرزا رفیع و فوج او در خواب غفلت بودند. میرزا رفیع و مردم او را مطلق فرصت حرکت دست و پاننده همگی را دستگیر کردند و میرزا رفیع را کند و دو شاخه نموده نزد میرشکار باشی فرستادند و از آنجا او را روانه شیراز نزد لطف علیخان نموده و میرشکار باشی با جمعیت خود و خزانه از کتل کورده گذشته داخل شهر لارشد.

چون این خبر بسایر سرکردگان که بر کتاهای دیگر بودند رسید لشکر آنها متفرق گشته خود نیز بصورت مبدل از کتلها فرود آمده بقصد گریختن باطراف متفرق شدند و چون احکام لطف علیخان باطراف و جوانب رسیده بود که از فرقه باغیان هر جا کسی وارد شود و مردم آنجا در گرفتن آنها مساهله نمایند مستحق قتل و غارت و تاراج خواهند گردید مردم اطراف جویای اخبار آنها بودند و بهمین سبب همگی دستگیر گردیدند چنانکه نه کس از سرکردگان عمده را با میرزا رفیع که در شیراز نزد لطف علیخان آوردند، همگی را بردار کشیده بضرر گولی تفنگ مقتول نمود و میرشکار باشی خزانه را بنزد شیخ محمد بن ماجد بحرانی رسانید و قبض گرفته مراجعت نمود و چنین شنیده شد که شیخ محمد بن ماجد مبلغ مذکور را نزد خود نگاه داشته من جمله آن بدفعات هزار و پانصد تومان تا دو هزار تومان زیاده بوکلای امام مسقط نداد و آنرا نیز اکثر جنس داد و چون در همان ایام سیف بن سلطان که امام مسقط بود بمقر اصلی او که درك اسفل باشد نزد مقتدای خود ابن ملجم ملعون رفته بود و در میان اولاد و اقارب او بر سر سلطنت و امامت نزاع بود کسی ببازخواست آن متوجه نشد.

ذکر در بیان انقراض درات لطف علیخان صیبه سالار

و برادرزاده او که فتحعلیخان وزیر اعظم بود

اما احوال لطف علیخان و فتح علیخان برادرزاده او که وزیر اعظم بود آنست که چون خاقان سعید شهید چند وقتی در قزوین گذرانید و امور سلطنت و حل و عقد آن با اختیار فتح علیخان بود و هر چند فتح علیخان نسبت بامرای دیگر که فساد مزجه آنها از حد اعتدال بدر رفته بود بالنسبه در تدابیر و کاردانی کمال امتیاز داشت لکن سر رشته امور نه بنحوی از دست بدر رفته بود که بتدبیر او باصلاح تواند آمد زیرا که از پادشاه تا امرای دیگر همگی متفق السلیقه بودند در راحت طلبی و جبن و از مقدمه جنگ و جدل احتراز کردن و حسد بر یکدیگر داشتن و مغایب الغضب بودن و مطلق نظر در عواقب امور نداشتن چنانکه بسبب همین اخلاق ذمیه هیچ امری از امور سلطنت پیشرفت نمیشد و هر تدبیری که وزیر مینمود قورچی باشی تقیض آنرا میگرفت و آنچه قورچی باشی مینمود وزیر خلاف آنرا صواب میشمرد و پادشاه نیز طبیعت بعلت تامه داده بمصداق این بیت :

عادل کند متابعت زیر دست خویش در هر رهی که پا نرود سر نمیرود

القصه خود نیز در خیر و شر مطلق غور نمی فرمود و هر يك از متناقضان آنچه از

مطالب متناقضه خود بعرض پادشاه میرسانیدند در جواب همه بنیر از کلمه «بخشی در»

که بزبان ترکی بمعنی بسیار خوب است چیزی نمیفرمود چنانکه یکی از ظرفا در آن وقت این بیت گفته بود، شعر :

آن زدانش تهی ز غفلت پر شاه سلطان حسین بخشی در

الفرض بسبب تقیض گیری و حسد و عدم بند و بست و وفور طمع که در کانون

طبیعت اهل کار آن درگاه سلطانی غلبه تمام داشت بنوعی که هر يك از عمال ولایات

چون از حضور اعلی سرافراز بخدمتی و حکومتی میشدند مبلغها بطریق نذرانه و

رشوه از آن شخص بعنوان تقبل می گرفتند و شخصی دیگر که وجه رشوه را زیاد مینمود با وجود حصول فرمان و خلعت و راهی شدن باز او را از بین راه بر گردانیده تشریف و فرمان را مسترد نموده کار را بشخصی که وجه زیاده داده بود تفویض نموده بقاعده دور و تسلسل پیوسته بازار تغییر و تبدیل عمال دایر و رایج بود چنانچه شخصی که از حکومت کاشان معزول شده او را از بین راه بر گردانیدند این بیت گفته بود، شعر:

معزول شدم بنده بکاشان نرسیده گر گت دهن آلوده یوسف ندیده

خلاصه اینکه همه امرا از قورچی باشی ۱ که محمد قلیخان شاملو ولد محمد مؤمن خان شاملو بود، که بعد از عزل فتح علیخان داغستانی او بمنصب والای وزارت اعظم سربلندی یافت، و قول لار آقاسی ۲ که رستم خان نام داشت و مصطفی خان که میرشکار باشی بود و عمده ندهای پادشاه که کلید حل و عقد امور در دست ایشان بود و همه امرا و اهل خدمات دیگر بی دخل بودند و آن ندما دو کس بودند یکی میرزا رحیم حکیم باشی و دوم ملا محمد حسین ملاباشی .

بالجمله همگی کمر عداوت با فتح علیخان که بحسب تدبیر و کاردانی بالنسبه بآن نادانان مزیت تمام داشت و بحسب اعتبار وزیر اعظم بود بسته همیشه در تدبیر بر انداختن و خیال کارشکنی او میبودند تا آنکه در اوایل سال هزار و یکصد و سی و سه (۱۱۳۳) هجری فرصت یافته در پیش پادشاه او را متهم بخروج و بقی نمودند و خاطر نشان پادشاه کردند که او قصد گرفتن و قید نمودن موکب عالی را دارد.

خاقان سعید شهید را بسبب سادگی و بلاهت این سخنان در دل کارگر آمده حکم قید نمودن او را بایشان نمود چنانکه مسموع گردید که جناب ملاباشی منصب فضیلت

۱ - قورچی باشی ریش سفید کلبه ایلات مملکت و عمده ترین امرای دولت صفویه بوده .

۲ - قولار یا قولر آقاسی ریش سفید غلامان خاصه سلطنتی و در رتبه بعد از قورچی باشی بوده .

را بجلادی تبدیل نموده بروایتی بدست خود و بروایتی بدست پسر خود بنوک خنجر چشم فتح علیخان را بعد از قید نمودن از حدقه بر آورد و اموال او قدری ضبط بسرکار پادشاهی و تتمه بفقوای هبء منشوراً بدست هر که افتاد متصرف شد و وزارت اعظم بمحمد قلیخان شاملو تعلق گرفت و مصطفی خان میرشکار باشی را قورچی باشی نمودند و ایشان جمعی را از معتمدان خود باستقبال لطیف علیخان که از شیراز متوجه اصفهان بود فرستادند که در هر جا باو رسند او را مقید نموده در کمال اهانت و ذلت و خواری در اصفهان آورده محبوس نمایند چنانکه محصلان امر مذکور در قریه ایزد خواست که چهار منزلی اصفهان است بلطف علیخان رسیده حسب الامر دست او را بسته و سراو را شکسته و دوشاخه نموده باصفهان رسانیدند و بر طبق خواهش امرا او را ملبس بلباس نسوان نموده بر گلوی و از گون سوار کرده دم گاو را بدست او داده بودند و لوطیان شهر استقبال او کرده و چند سگی را بهیئت کتل اسب پیش او میکشیدند و از اطراف و جوانب تف و لعنت و اهانت بی نهایت نموده او را حبس نمودند .

ذکر بقیه احوال شاه سلطان حسین در مدت بودن قزوین

و صیب مراجعت نمودن او باصفهان

اما چون فتح علیخان را حسب الحکم پادشاهی کور نموده قید کردند عمال و متعلقان او را هر جا یافتند برای تفحص اموال بلطف و عنف آنچه ممکن بود از ایشان بدست آوردند و در این بین بنحوی که بتفصیل بعد از این بتحریر در خواهد آمد ان شاء الله تعالی عریضه محمود غلزه باسرا سدا لله خان ابدالی که در حوالی زمین داور با او بر سر قلعه فراه جنگ کرده بود اسدا لله را در جنگ بقتل رسانیده متضمن اظهار کمال خلوص عقیدت و بندگی و اظهار پشیمانی و تبری از اعمال و افعال پدر از روی مکر و خدعه و استمزاج احوال پادشاه و امرا و اینکه ایشان در چه قصد و اراده اند با فرستاده او رسید و بعد از عرض پادشاه و امرا چون همگی مستغرق بلاهت و سفاهت و غرور و نخوت و

بیخبری از معاملات جنگ و جدال و سهل انگاری این نوع امور بودند سخنان روی اندود او را حمل بر صدق و اخلاص نموده او را مخاطب بخطاب حسین قلیخان و ملقب بلقب صوفی صافی ضمیر نموده خلعت و اسب و شمشیر و رقم حکومت قندهار برای او ارسال نمودند و با اعتقاد خود خاطر از مقدمه قندهار جمع نموده برای مقدمه هرات اسمعیل خان را که از جمله غلامان معتبر پادشاهی بود سپه سالار و سردار آن مهم نموده از او مچلکا^۱ و التزام تسخیر هرات گرفته تا اینکه اگر عهده بر نشود سر و مال و عرض او بحکم پادشاه در معرض تلف باشد او را روانه سمت خراسان نمودند و پادشاه خود در اوایل شهر ربیع الأول سنه هزار و یکصد و سی و سه (۱۱۳۳) هجری از قزوین بر آمده بعد قطع منازل و مراحل با فتح و ظفر وارد دار السلطنه اصفهان گردید.

اکنون مناسب چنان مینماید که قلم و قایع رقم متوجه تحریر احوال محمود نام محمود غلزّه و متوجه شدن او بر سر پادشاه و الاجاه و بلاد عراق و فارس گردد زیرا که عمده سوانح که باعث فتن و آشوب و خرابی بلاد ایران بل ربیع مسکون گردید این مقدمه بود و المعونه من الله المعین.

ذکر احوال محمود غلزّه و کیفیت رسیدن او به سلطنت ایران

تا متوجه شدن او بمسقط مجسم

ز جور و ظلم کار اهل ایران بس که درهم شد

برای انتقام افغان مظلومان مجسم شد

بر مستخبران احوال بلاد ایران و جویندگان انقلاب آن زمان و بر هم خوردگی آن بلاد بهشت نشان مخفی و پوشیده نماند که چنانکه سابق بر این در ذکر احوال امیر اویس غلزّه محرر گردید محمود واد او بعد از آنکه يك سال عبدالعزیز عمش بعد از برادر حکومت قندهار نموده بود او را بقتل رسانیده لوای حکومت برافراشت

۱ - مچلکا کله ایست مغولی بمعنی التزام نامه

و زیاده بر پدر در تألیف قلوب سپاه و رعیت کوشیده مردم آن بلاد و رؤساء افغانه دیو نژاد را گرویده خود نمود و از جمله افغانه کوهستان کابل و ملاحای آنها شخصی را که از روی تعظیم و تکریم بمیانجی مشهور بود که در صحبت بعضی از مرتاضین و فقرای توران تحصیل بعضی از اشغال و اوراد بر طریقه فقرا نموده بود و پاس انفاس و حبس نفس را ورزیده بود چنانکه در اواخر بهمین نام مشهور شده و نام اصلی او معلوم نبود در آن اوقات بمحمود برخورد او را معتقد خود ساخت و بعضی از اشغال و اعمال فقرا او را مشغول گردانید لکن چون میانجیو این طریقه را از استادی کامل بنحوی که شاید و باید اخذ نکرده بود و بعضی از امور اختراعی و تصرفات واهی از نزد خود بر طریقه مشابه سلاسل افزوده بود او را صفائی در باطن حاصل نبود اما محمود را چون استعداد و مناسبت این طریق نسبت با استاد زیاده بود و بجد و جهد تمام مشغولی میورزید فی الجمله صفائی در باطن و کشف بعضی از مفیبات آنیه قبل از وقوع و اخبار بامور مستقبله او را بهم میرسید و این معنی موجب مزید غرور او گشته صاحب دواعی عمده گردید و افغانه نیز نسبت باو اعتقاد پیری و هریدی بهم رسانیده در حلقه ارادت و هریدی او درآمدند و بعد از آن بنحوی که سابق بر این در احوال فرقه ابدالی مذکور شد با اسدالله خان ابدالی بر سر قلعه فراه در حوالی منزل دلارام چنگی مصاف داده اسدالله خان را بقتل رسانید و سر او را از روی مکر و خدعه بدرگاه گردون مساس پادشاهی با عریضه عنو تقصیرات والد خود و اینکه هر چند والد او باغی و طاغی بود من از افعال او بری و مستعفیم و بنحوای آیه کریمه و لا تزر وازرة و زراخری اگر از تقصیر این غلام در گذرند هر آینه با افواج و قبیله خود از این جانب و سرداری که از حضور فیض گنجور برای قلع و قمع فرقه ابدالی تعیین شود از آن جانب هر آینه در تسخیر هرات کمال بندگی و فرمان پذیری بعمل خواهیم آورد فرستاد و امیران حضور پادشاهی کلام ظاهر صدق باطن حیلۀ او را اعتماد نموده از راه سادگی و راحت طلبی خلعت و شمشیر و

اسب و رقم حکومت قندهار از درگاه والا برای او فرستاده ملقب ب لقب صوفی صافی ضمیر و او را مخاطب بحسین قلیخان نمودند و چنین مسموع شد که عضی از نکته سنجان قزوینی در آن زمان تاریخ قتل اسدالله خان را بردست محمود غلزّه چنین یافته اند : « اسد را سگ شاه ایران درید که موافق حساب ۱۱۳۲ هجری شده باشد و قائل این مصراع تفاوت يك سال را مجاز داشته .

الفصه بعد از آنکه محمود باین عریضه حیلّه اندود و جواب سرا پا بلاهت از طرف پادشاه و امرا خاطر جمع نمود بیهانه مهم هران سر انجام سپاه نموده از راه سیستان و بیابان ناگاه بی خبر خود را بحوالی بم و نرماشیر و خیبر که از توابع کرمان و دهنه بیابان است رسانیده بلا تأخیر وارد حوالی شهر کرمان گردید و حاکم کرمان در آن زمان از جانب پادشاه حسین خان سیستانی بود. چون در خود استعداد محاربه با محمود را ندید و مردم شهر کرمان نیز بسبب آنکه سالها برفاه و امنیت گذرانیده بودند و خوفی و بیمی از لشکر بیگانه در خاطر ایشان نبود و نیز کرمان حصاری و قلعه نداشت و حاکمی نیز نبود کدخدایان و اعزّه شهر با کلاتر و داروغه ناچار شده باستقبال محمود مبادرت نمودند و چون محمود وارد شهر گردید تاحدی در ظاهر بتألیف قلوب سکنه شهر میکوشید تا آنکه خبر این سانحه بعرض امرای پادشاهی در قزوین رسید و از آنجا احکام بنام لطف علیخان سپهسالار که در بلاد فارس بود صادر گردید باین مضمون که با وجود بودن آن سپهسالار عظیم الأقتدار بقرب وجوار کرمان و متوجه نشدن بتنبیه محمود مردود کمال استعجاب روی داد ، باید که بمحض رسیدن حکم پادشاهی بی تأمل متوجه دفع این حادثه گردد. چون این رقم بلطف عایخان رسید محمدقلی بیگ قزوینی را که میر شمشیر او بود با قریب هشت نه هزار سوار از قشون فارس و کوه گیلویه و شوشتر و دزفول و رامهرمز و قلعه سلاسل با جمعی کثیر از مین باشیان و یوز باشیان و سرداران برسر محمود تعیین نمود

و چون این سپاه از راه نیریز و قطرو که عوام آنرا گدرو گویند از کفه نمک که فاصل بین توابع فارس و کرمان است عبور نموده وارد خیر آباد نمک که اول دهات میمند و سیرجان است گردید بعضی از سرداران کرمان مانند امیر بیک طاهری و خواجه کریم الدین براکوهی و سالار عسکر بلوک اقطاع ملحق بفوج او گردیدند. سابق بر حرکت قشون خبر آمدن فوج قزلباش به محمود رسیده بود و زکریا سلطان نامی از افغانه غلزّه که سمت قرابت با او داشت با سیصد سوار افغان بقریه مشیز فرستاده بود که بطریق قراولی از راه خبردار باشند .

سرکردگان کرمان فوج محمد قلی بیک را راهنمایی نمودند و بی خبر بر سر زکریا سلطان بردند ، چون موما الیه بیخبر بود مطلق دست و پائی نتوانست زد، زکریا سلطان با سیصد کس افغان مجموع قتل رسیدند . چون این خبر به محمود رسید خود حرکت کرد، با جمیع فوج افغان بر سر محمد قلی بیک آمد و محمد قلی بیک بسبب آن فتح جزئی چون غرور موفور بهم رسانیده بود در کمال بی اعتنائی در برابر فوج افغانه صف آرا گردید و باندک زد و خورد سهلی شکست بر اشکر محمد قلی بیک افتاده قریب بدو هزار کس بقتل رسیدند و تنه سپاه با سردار هزیمت یافته باطراف و جوانب متفرق گشتند و محمود در آن سال بهمین قدر اکتفا نموده بکرمان مراجعت نمود . چون سپاه قلیلی همراه داشت که زیاده از دوازده هزار سوار نبود و این آمدن برای امتحان بود که از احوال بلاد ایران اطلاع بهم رسانیده در باب تسخیر آن بلاد فکر اصلی نماید .

بنابر این شهر کرمان را تاخت و تاراج نموده و جمیع سرکردگان و رؤسا از سیاهی و تجار و اربابان و کدخدایان شهر را اسیر نموده اراده مراجعت بقندهار داشت و مجموع بودن او در کرمان نه ماه بود که در این بین از قندهار خبر رسید که بیجن سلطان لزگی که سابق بر این در زمان دولت صفویه بجهتی از جہات درفراه

ساکن میبود و بسبب اشتراك مذهب که با افغانه داشت با ایشان محبت و دوستی می ورزید زیرا که فرقه از گیه که در حوالی شیروان و شماخی میباشند اهل سنت و جماعت و حنفی مذهب اند و بالطبع با همکیشان خود یکدل و یک جهت میباشند و محمود بهین جهت او را از جمله يك جهتان خود دانسته رفیق و مصاحب خود کرده بود چنانکه در وقت بر آمدن از قندهار بقصد کرمان مشارالیه را معتمد دانسته نایب و جانشین خود کرده در قلعه قندهار گذاشته بود در این وقت بیچن سلطان مذکور اطاعت و نوکری افغانه را تنگ و عار خود دانسته و نیز طمع در حکومت قندهار و توابع بهم رسانیده با اتفاق جعفر خان سیستانی که محمود او را دستگیر کرده در قلعه قندهار محبوس کرده بود تمهید نموده و باظهار دولتخواهی صفویه و دستگیری رعایای قندهار که اکثری شیعه و خواهان سلطنت صفویه بودند در قلعه خروج نموده جمعی از افغانه که هر جا در قلعه بیخبر بودند بقتل رسانیده قلعه را متصرف گردید اما از سوء تدبیر و عدم موافقت تقدیر لازمه هوشیاری و خبردازی را بکار نبرده در کمال بیخبری شب را بروز رسانیده در وقت صبح فرقه افغانه که در بیرون بودند خبردار شده از بعضی بروج بدستیاری کمند خود را ببالای قلعه رسانیده بیچن سلطان و ملک جعفر خان را با سایر رعایا که با او شان متفق شده بودند و در قتل افغانه شریک بودند همه را بقتل رسانیده قلعه را باز بدست آوردند و بتعجیل تمام فاسدان و چارپایان را برای اخبار بکرمان نزد محمود فرستادند .

محمود بعد از استماع این خبر شهر کرمان را قتل و غارت و اهالی آنرا اسیر نموده بقندهار مراجعت نمود و در آنجا بعد از چند ماه بموافقت فرقه ابدالی و بلوچان مکرانی و هزارجات و فارسی زبانان جمعیتی معقول نموده بقدر چهل پنجاه هزار سوار مرتبه ثانی در شهر شوال سنه یکهزار و یکصد و سی و سه (۱۱۳۳) هجری بکرمان رسید و بمحاصره شهر قیام نمود و از جانب پادشاه در آن وقت بعد از عزل حسین خان

سیستانی رستم محمدخان حاکم بود و رستم محمدخان قبل از آمدن محمود حصارى محکم ساخته بود که بعد از آمدن محمود باندرون شهر نتوانست رفت .

در ماه ربیع الأول سنه هزار و یکصد و سی و چهار (۱۱۳۴) بقولی رستم محمد خان به محمود پیغام فرستاد که اگر شما را مدعی گرفتن ملک است پس اول اصفهان را بگیری بعد از آن ما هم تابع اصفهان هستیم و اگر شما را مدعی تاخت و تاراج ملک است پس تاخت و تاراج بسیار کرده اید . و بقولی در آن ایام رستم محمدخان فوت شده بود ، مردم شهر پیغام داده بودند و شمشیر و اسب برای محمود فرستاده ، محمود نیز حرف آنها را شنید از راه میمند و سیرجان متوجه اصفهان گردید و امنای دولت پادشاهی بتهیه اسباب قتال مشغول شده با موازی هفتاد هزار سوار چیده دو اسبه و توپخانه بسیار و پیاده بیرون از حد شمار در روز دوشنبه بیستم جمادی الاولی سنه یک هزار و یکصد و سی و چهار (۱۱۳۴) هجرت مطابق اودنیل ترکی در گولون آباد چهار فرسخی اصفهان تلافی فریقین شد .

چون بعضی از امرا و سرداران با او در جزو راه سازش و پیغام داشتند بعد از اندک زد و خوردی قزلباشیه مغلوب و رستم خان قوللر آفاسی ثبات قدم ورزیده با احمد خان توپچی باشی و جمعی از اعیان و کبار دولت مقبول گشتند و تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف افغانه در آمده بقیه السیف وارد شهر اصفهان شده و بنای سیه بندی در دروب و محلات گذاشتند . بعد از دو روز محمود عاقبت نامسعود فرح آباد را برای نزول اختیار ، بیت :

قدم نا مبارک محمود گر بدریا رسد بر آرد دود

و از پشت سیه ها آغاز نایره قتال نمود . در غره جمادی الآخره سنه یک هزار و یکصد و سی پنج (۱۱۳۵) هجری که سلطان دار الثرار عالم یعنی مهر جهان آرا بعزم تسخیر شهرستان حمل رایت اعتلا افراخت لشکر بهار بر همزن هنگامه بهمین وغارتگر شهر

اردی گشت و افغان هزارستان با هزار داستان شور افروز فرح آباد گلشن و هزاره بلب و بلوچ خارا ئی گل مالک پایتخت چمن گردید محمود خان با کمال شوکت و ابهت دست تعدی بتاخت و تاراج دراز کرده باندیشه اینکه امداد از طرفی باصفهان خواهد رسید سلک جمعیت خود را از هم نمی پاشید. اعیان دولت فکری که از برای کسر شوکت خصم بدانندیش اندیشیدند این بود که سلطان محمود میرزا ولسد اکبر خاقان شهید را در هفتم شبر رجب بولایعهدی بر آورده بعد از چهار روز او را بدمیرقایی راجع کردند و صفی میرزا برادر او را بجای او بر مسند ولایتعهد تکیه دادند، باز در بیست و هفتم رجب خلع خلاعت جهانبانی از او کرده قرعۀ این فال بنام شاهزاده والا گهر طهماسب میرزا زدند و در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان سنه مذکوره در ظلمت لیل او را روانۀ کاشان ساختند که شاید در سمت قزوین و آذربایجان جمعیتی منعقد و لشکر مستعد کرده منشأ امری شود و جمعی از امرا و امیر زادگان سیما محمد علیخان ولد اصلانخان که از جمله غلام زادگان معتمد پادشاهی و توپچی باشی یعنی داروغۀ توپخانه جنسی باصطلاح هند بود و اسمعیل آقای خواجه سرا جبه دار باشی و جمعی دیگر از امیر زادگان و میرزا سید احمد^۱ ولد میرزا ابوالقاسم ولد نواب میرزا داود متولی مشهد مقدس رضویه صلوات الله علیه و جمعی دیگر از معتمدین را همراه شاهزاده کامکار نمودند.

بعد از خروج طهماسب میرزا افغانه بنای محاصره شدید گذاشتند، اطراف شهر را سببه بندی و راه آمد و شد را بیکباره مسدود ساختند، پس یأس تمام بحال خاص و عام راه یافته روز بروز قوت ضعف و ضعف قوت پذیرفته آتش غلا و نایره بلا بالا گرفت بحدی که مردم برای اکل میته میمردند و بزرگان در اسواق و محلات اطفال خرد سال را دزدیده ذبح کرده میخوردند، دلها برای گندم چون سینه گندم چاک و طایر جانها در عم دانه گرفتار دام هلاک، نانوا نان میگفت و جان میداد. شعر:

۱ - یعنی میرزا سید احمدخان مرعشی ابا و صموی اما (شهاب الدین النجفی المرعشی)

گرده اش خون میشدی تا گرده از تنور رزق بیرون میکشید
برای گرده نانی درونها چون تنور با آتش حسرت مینافت و چشم مردم قرصی برای
تهاری سوای پنجه کس خورشید نمی یافت، از شور چشمی زمانه عهدی شد که شیرین
دهقان بیاد شکر لب خورش می مکیدند و شکر لبان بجای ریزه قند نبات می خاییدند،
بهوس میوه دامن از گل زندگانی بر میچیدند و بیاد انگور خاک پای ناک را از یک مبل
راه چون توتیای غوره به چشم میکشیدند، کسانی که از جامه ابریشمین تن میپوشیدند
چون گرم پيله برگ خوردن شدند او جمع می که پوست کنی مغز پسته نازد و سبب آرایش ۲
و انگور مهره مینمودند از بیمهری ایام پوست درختان افتادند و اگر نه ارزنی میجستند رفیق
را پی نخود سیاه میفرستادند، اگر حبه جاورسی می یافتند در تقسیم آن مته بر خستخاش
مینهادند، کسی روی یاز را سیر نمیدید و دانه ماش از شادانج عدسی عزیز تر گردید،
سائلان از بردن اسم نان تودهنی میخوردند و دیوانگان از حسرت خوردن سنگ طفلان
را چون خشت احد با خود به حسرت میبردند، اوجاق مطلبخیان دور شد و چراغ
دودمانها بی نور، آشپز در آرزوی طعام خیال خام می بخت و میسوخت، بیت:

همه در بیشه امید نماند آرزو های خام را نازم

امنای دولت سلطانی را سر رشته طاقت گسیخته و خاک عجز و هوان بر فرقشان
بیخته تا اینکه تن بر قضا نهاده بدادن شهر مصمم گشتند، در یازدهم محرم سنه بکهزار و
یکصد و سی و پنج (۱۱۳۵) هجری خاقان سعید شهید را بفرح آباد برده افسر سروری
را بر سر آن حسرتکش تاج و افسر زدند و تمامی سرداران لشکر و مقربان آن سرور
بآئین مقرر در رکاب آن حضرت بفرح آباد الم بنیاد آمدند. محمود عاقبت مردود چون
این حال مشاهده نمود در نهایت قواعد ادب را مرعی داشته و همان شب کس برای ضبط

۱- در اصل: تنید ۲- سیب آرایش از انواع ممتاز سیبهای اصفهان است

و در ترجمه محاسن اصفهان مکرر ذکر آن آمده (رجوع شود به حواشی آن کتاب) و
انگور مهره نیز از اقسام انگورهای ممتاز است.

حزانه و کارخانجات پادشاهی رزانه اصفهان ساخت و خود در چهاردهم ماه مزبور با فر
فرعونی و بیداد شدادی داخل شهر شده سکه و خطبه بنام خود کرد. کیفیات وقایع
شهادت خاقان سعید شهید را شیخ محمد علی حزین و میرزا مهدیخان مصنف تاریخ نادری
بتفصیل ذکر نموده اند از آنجا طلب باید داشت.

بعد از آنکه سنوح واقعه اصفهان در آخر محرم سنه مشارالیه در دارالسلطنه
قزوین بطهماسب میرزا رسید بر اورنگ شاهی جلوس کرده سخن سنجان قزوین « آخر
ماه محرم » را تاریخ جاوس او یافته اند.

بناکر شرویح میرزا سید احمد ولد میرزا ابوالقاسم نواده نواب

میرزا داود که در اوایل حال شهر رسید احمد خان

و بعد از آن سید احمد طاه شده بود باراده و تقدیر بلك بقدر میزان

نکته سرایان جواهر سخن شناسی و خرده بینان رموز داستان طرازی باین مزمار
شیرین زبان قلم را در قانون نو ادائی بمنصه جلوه گری در آورده اند که در اواخر سنه
یکهزار و یکصد و سی و شش (۱۱۳۶) هجری بعد از آنکه محمود افغان مسلط اصفهان
گردید شاه سلطان حسین و سایر پادشاهزادگان صفوی را محبوس نمود چنانچه سابق
مرقوم قلم وقایع رقم شده بود در ایام محاصره اصفهان طهماسب میرزا را که فرزند صلیبی
خاقان شهید بود حسب الامر ولی عهد نموده برای تحصیل سپاه و لشکر باتفاق بعضی
امرا و امیرزادگان و غیره معتمد پادشاهی و میرزا سید احمد ولد میرزا ابوالقاسم نواده
نواب میرزا داود متوالی مشهد مقدس معلی که از اعظام سادات عالی درجات و اعزّه افخم
دهر ذوالحسب المنیع و النسب الرفیع جامع آیات الدرس و النفس ناصب ر ایات النقل
و العقل و داماد شاه سلیمان ماضی بود و نسبت شریفش ابا بحضرت میر قوام الدین الشهیر
بمیر بزرگ والی ولایت مازندران و اما بشاه عباس ماضی منتهی است و در عنفوان
شباب ابجد خوان مکتب خانه رایش صاحب ری و زله بند عنوان آرایش صد چو حاتم
طی، لطاف طبعی چون رحیق صہبا و اصابت فکری چون سهام قضا داشت، پادشاه آگاه

دل جوهر شناس اعنی شاه سلیمان ماضی انارالله برهانه از نامش بخلفه - سلطان ما تعبیر میفرمود و تولیت سرکار فیض آثار شاه خراسان علیه السلام که باعتقاد اهالی ممالک ایران بر همه مناصب عالیه رجحان دارد بنواب میرزا تعلق داشت و در سنه یکهزار و نود و دو (۱۰۹۲) هجری بعد از فوت شیخ علیخان وزیر مرحوم آن منصب والا راهم نامزد آن جناب فرمود و تا واقف شدن نواب میرزا بدقایق امور مالی حکم شد که وحیدالزمانی آقا میرزا طاهر قزوینی نیابةً بسرانجام آن مهم پردازد و میرزای غفران پناه را ده نفر اولاد ذکور و چهار نفر اناث بود : اکبر از همه میرزا ابوالقاسم والد سید احمد شاه است .

چون امرای پادشاهی از قریه گولون آباد منهزم شده در اصفهان بحضور خاقان سعید شهید فائز گردیدند و آن حضرت آنها را در مقام اعراض و اعتراض بر آورده مخاطب و معائب ساخت آخر الامر بنا بر سبب بندی دور شهر ها شده محافظت هر حد و محله بیکی از امرای و سران سپاه تقسیم یافت و محمود خان افغان توپهای کلان که در جنگ گولون آباد از قزلباشیه بدست آورده بود بر سببها بسته تزلزل در ارکان نبات و قرار اهل سببها افکند لهذا پادشاه در باب بر آوردن توپهای مذکور از تصرف آن اشقیاء بجهت امور اتا کید بمبالغه نمود ، نهایت هیچیک از آنها این مطالب را در قوه خود ندیده شانہ خالی نمودند و جماعت افغانه بواسطه اضرار توپهای صاعقه کردار قیامت لیبب آتش فشان در خرمن حیات جمعی از برنا و پیر می افکندند . میرزا ابوالقاسم که از اقربای پادشاه و بعد از فوت والد خود در درگاه سلطانی بدستور معزز بود چون حال بدین منوال مشاهده نمود بعرض رسانید که هر گاه این خدمت باین فدوی مقرر شود رفته توپهای مذکور را از ید جماعت یاغی انتزاع نموده می آورم . ابتدا نظر بفرط توجهات و الطاف که پادشاه را با او بود رضا باین معنی نمیداد بعد از مبالغه او ماذون فرمود و او با جمعی از رزم آزمایان معرکه نبرد از شهر بر آمده مثل برق لامع و سیف قانع خود را بلشکر افغان زده و مغلوب نموده بتوپها رسیده چند عدد از

آنها را که درین نربودند میخ زده و معیوب نموده و آنچه توانست باخود آورد و بازخود را بفوج سد راه زده با حصول مطلب معاودت بشهر نمود .

این معنی باعث سرور نا محصور پادشاه و سپاه گردید و خاقان سعید شهید او را بکنار عاطفت گرفته تحسینات بالا نهایت فرموده مقرر شد که هر گاه افغانه در هر يك از سیبه ها جنگ اندازند بتهجیل هر چه تمامتر امیر صاحب سیبه میرزا را مخبر نماید که او رفته کمک اهل سیبه کند چنانچه روزی آدم محمود آقای ناظر آمده خبر رسانید که افغانه جمعیت نموده و در سیبه آقای مذکور آتش حرب مشتعل دارند و کار را بر او بسیار تنگ نموده اند بمجرد این خبر میرزا ابوالقاسم باجمعی که در آن وقت حاضر بودند متوجه سیبه او گردید .

وقتی رسید که افغانه با اهل سیبه بگری و دار مشغول بودند و نزدیک بود که سیبه را تصرف نمایند که او رسیده بالا تأمل خود را بر فوج افغان زده حربی صعب روی نمود و افغانه منهزم رو بفرار نهادند و او تعاقب نموده چند فرسخ افغان را دوانیده متفرق ساخت و در وقت مراجعت منهبیان خبر دادند که میرزا سید احمد در سمتی بسا افغانه مشغول حرب است و افغانه دور او را گرفته اند .

از شنیدن این خبر عرق ابوت او بحرکت آمده بدون تقید جمعیت سپاه اشهب صبارفتار را بآن صوب در حرکت آورد بنحوی که احدی از اراده او آگاهی نیافت مگر دو نفر از غلامان کرجی که یکی را نام هوشنگ و دیگری را لاجین بود ، با او اسب برانگیخته قضا را بعد از قدری طی مسافت و دور شدن از لشکر درخت چنار عظیمی نمودار شد ، چون شهادت او بردست افغان درجریده مشیت ازلی ثبت گشته بود شخصی افغان تفنگچی در بالای درخت مخفی شده بود ، رسیدن او بیای آن درخت همان و سردادن تفنگ همان ، قضا را گولی تفنگ برپیشانی آن هزبر معرکه هیجا آمده شربت ناگوار اجل نوشید ، نهایت تا رسیدن بشهر رومی از حیات او باقی بود . حاصل اینکه یکی از آن غلامان با ضرب تفنگ افغان اجل بر گشته را از درخت بخاک مذلت انداخته و سراورا بریده و دیگری میرزا را بر اسب بسته بشهر رسانید امامالجه جراحان

و اطباء مؤثر اثری نگردیده بعد از سه روز بجوار رحمت ایزدی پیوست و در مقبره والد خود مدفون گردید .

چون خبر فوت او اصغای سمع بار یافتگان مجلس ارم تزیین خسرو ایران گردید محفل بهشت آیین نه ماتم سرا بلکه در تمامی شهر اصفهان صورت روز رستاخیز ظاهر شد . آن مرحوم را از صبیبه میرزا ابراهیم خلیفه سلطانی دو پسر نیک اختر و یاک صبیبه فرخنده سیر بود ، میرزا سید احمد و میرزا عبدالأئمه که ان شاء الله بعد از این ذکر احوال آنها مذکور خواهد شد .

و بعد از آن^۱ میرزا محمد علی^۲ و بعد از آن میرزا عبدالله^۳ که در مشهد مقدس از جانب پدر نایب بود و بعد از آن میرزا محمد حسین که بعد از استیلائی افغانه باصفهان باعانت جمعی از هوا خواهان پوشیده از افغان مع عیال از اصفهان بر آمده بعزم شرفیابی عتبات عرش درجات عازم گردید ، قضا را قومی از افواج رومی که از برای تسخیر نهاوند و بروجرد می آمدند قریب بروجرد باو دچار شده چون کوچ همراه داشت راه فرار بر خود مسدود یافته و از ناصیه احوال آن گروه اراده غارتگری مشاهده نموده با اندک مردمی که داشت با آن فوج کثیر مستعد قتال گردید ، بعد از جدال بسیار خود در معرکه مقتول شد . بعد از قتل او بعضی از ملازمان و خواجه - سرایان که باقی مانده بودند عیال او را بشهر بروجرد رسانیده از آنجا بنزد شاه طهماسب روانه نمودند .

۱ - یعنی دوه پسر ازده پسر میرزا محمد داود منولی بعد از میرزا ابوالقاسم مرعشی

۲ - میرزا محمد علی مذکور اعقابش در هندوستان و خراسان و اصفهان هستند و خود

او از علماء بوده است (شهاب الدین الحسینی)

۳ - میرزا عبدالله شاعر ادیب فاضل دیوان شعر دارد و مظلوم تغلمس مینموده .

(شهاب الدین الحسینی النجفی)

۴ - میرزا علی از فضلاء عصر خود و در طبع شعر و سیر و سلوک مرد برجسته

بوده . اعقاب وی در حدود خراسان و طهران و اصفهان هستند .

(شهاب الدین الحسینی النجفی)

وبعد از آن میرزا محمد رضا و بعد از آن میرزا کلب رضا و بعد از آن میرزا سید علی^۴ و بعد از آن میرزا عبدالعولی و بعد از آن میرزا زین العابدین. کوچکتر از همه که والده او شهر بانویگم صبیبه کبیره شاه سلیمان ماضی بود که بعد از داخل شدن افغان باصفهان با والده مکرمه خود پوشیده از اصفهان بر آمده نزد شاه طهماسب رفته پیوسته همراه او میبود میرزا سید محمد نام داشت و در ایام سلطنت مخاطب بشاه سلیمان ثانی شد و احوالات او ان شاء الله العزیز در ذکر وقایع سنه یک هزار و یکصد و شصت و سه (۱۱۶۳) هجری مرقوم قلم و قایع رقم خواهد گردید .

میرزا محمد علی سابق الذکر ولد نواب میرزا محمد داود در وقت آمدن افغان شاه طهماسب قزوین را با وسپرده خود بطرف آذربایجان حرکت نمود و او در آنجا بعد از محاربه از دست سیدال خان که سردار بود در قلعه بدرجه شهادت رسید .

تفصیل این اجمال آنکه میرزا محمد علی مدتی در مشهد مقدس بنیابت. والد خود بامر تولیت آستانه عرش درجه روضه رضویه مشغول و گاهی باصفهان بخدمت والد ماجد میرسید و در تحصیل کمال میگذرانید، روزی در مشهد مقدس بعلت حمایت چند نفر که بصحن مقدس پناه آورده بودند او را با رستم محمدخان که حاکم و صاحب اختیار بود و اراده قتل آنها را داشت و برخی را مقتول نمود کسبورت و منازعه واقع شد .

میرزا محمد علی مکدرآ از ارض اقدس متوجه اصفهان و بعد از رسیدن بخدمت والد ماجد و شرفیابی حضور بادشاهی و عرض مطلب بامر حکومت از حضور اقدس مأمور گردیده باندک زمانی مراجعت نمود . چند مدت میرزای مشارالیه بدستور بامر تولیت سابق و حکومت لاحق راتق و فاتق تا بعد از استیلای جماعت بی عاقبت افغان باصفهان روانه قزوین شده بخدمت شاه طهماسب رسید .

و بروایتی میرزا در حین محاصره دربرجی از بروج که سردری داشت می نشست ، روزی در آنجا نشسته بود که از ضرب گولی توپ خود بخود علی اختلاف الروایتین

برج فرو ریخته میرزا با جمعی که در آنجا بودند بدرجه شهادت رسیده فوج افغان از همان رخنه ریخته شهر را متصرف شدند .

خلاصه اینکه طهماسب میرزا با این جمع روانه قزوین گردید و بعد از رسیدن خبر مسخر شدن اصفهان بدست محمود افغان و بنید در آمدن شاه سلطان حسین بر تخت سلطنت در قزوین جلوس نمود و از آنجا نیز بسبب غلبه افغان و قرب جوار ایشان و وجوه دیگر که بعد از این مذکور خواهد شد تاب توقف در قزوین نتوانست آورد لهذا بطرف تبریز و آذربایجان متوجه گردید و چون شاه طهماسب در سن شباب بود و اکثر رفقای او جهال و نافرمان و از قواعد امور سلطنت و دیاداری بی وقوف و بی خبر بودند شاه را بجهت رفع هم و غم و تردد خاطر بسبب محبوس بودن پدر و اعمام و برادران و والدیه تکلیف بخوردن خمر نمودند ، بمضمون این بیت :

شه مست و جهان خراب و دشمن پس و پیش

پیداست کز این میان چه بر خواهد خاست^۱

و میرزا سید احمد چون دید که شاه بسبب اعمال شنیعه و بزم شرب خمر بر همزن امر سلطنت و سرداری است و همیشه مست و بی خبر بودن و نظر خیانت بینین و بنات سرداران و سرکردگان کردن لایق امر سلطنت و جهانداری نیست و ازار امر جهانگشائی متمشی نمیتواند شد و گوش سخن نیوش ندارد و خود نیز صاحب داعیه و پادشاه رس بود لاجرم از شاه طهماسب جدا شده ببلاد عراق آمده وارد ابرقوه گردید و بنا بر صلاح وقت فرامین جعلی بمهر شاه طهماسب که آنرا بعضی از مهر کنان که همراه داشت تبار کرده بودند بسرکردگان سپاه و سرداران فارس رسانید باین مضمون :

۱ - در اصل نسخه چنین است : پیداست کز این چه فتنه ها آید پیش ، و این صورت علاوه بر فساد قافیه صحیح نیز نیست . این بیت از رباعی معروف نورالدین نسوی منشی سلطان جلال الدین منکبرنی است خطاب باین پادشاه بی تدبیر دانه الخمر و تمام آن اینست :

شاهها ز می گران چه بر خواهد خاست	و زمستی هر زمان چه بر خواهد خاست
شه مست و جهان خراب و دشمن پس و پیش	پیداست کز این میان چه بر خواهد خاست

نقل سواد فرمان شاه طهماسب انارالله برهان

« که در این ولا میرزا سید احمد که یکی از اقارب ماست اورا مخاطب بخطاب سید احمد خانی کرده بسر داری و سپه سالاری بلاد فارس تعیین نمودیم ، باید که جمیع سرکردگان قشون و سرداران سپاه بر سر او جمعیت نموده اطاعت و اقیاد اورا اطاعت و اقیاد ما دانند و بعد جمعیت بهر نحوی که مقدر باشد در دفع تسلط افغانه از بلاد فارس و عراق کوشند و در همه امور گفته او را گفته ما و فرمان اورا فرمان ما دانند لازم دانسته در عهده شناسند » .

چون این فرامین باطراف و جوانب رسید مردم که منتظر سرداری و رئیس بودن ب شوق و رغبت تمام متوجه رفاقت سید احمد خان گردیدند و الحق هر گاه بعضی از اشرار گذاشته بودند که شاه طهماسب پرورش سخن اورا مینمود یقین که او بسیار کارها از برای شاه طهماسب میکرد و دولت صفویه باین نحو بباد فنا نمیرفت .

قصه چون سید احمد خان با خود اندیشید که ابرقوه شش منزلی اصفهان است و بعد از رسیدن این خبر با اصفهان بجهت قرب جوار دفعه البته سپاه عظیمی از افغان بر سر او می آیند و هنوز جمعیتی که لایق صف آرائی با افغانه باشد مهیا نشده است ناچار متوجه بسمت اقلید و سمرق و قنغری و مشهد ام النبی و بوانات که از بلاد فارس است شد و از هر جا بقدر مقدر جمعیتی بر سر او جمع شده خود را در اوایل سنه یک هزار و یکصد و سی و هفت (۱۱۳۷) هجری بجهرم رسانید و چون عبدالغنی بیگ که از جمله آقایان جهرم بود فی الجمله جمعیتی فراهم آورده تا آن زمان اطاعت افغان ننموده بود ورود سید احمد خان را از نعم غیر مترقبه دانسته ب معاونت او کوشید و در این وقت چون قدری افغانه وارد شهر لار که شش منزلی جهرم است شده بودند و قلعه دار را ب معاونت سنیان نواب لار محاصره داشتند از جانب شیراز بمحض شنیدن ورود میرزا سید احمد که خود را سید احمد خان نامیده بود حاکم شیراز بقدر هشتصد نهصد سوار افغان بجهرم فرستاد و افغانه جهرم را محاصره نمودند و محاصره بقدر پنج شش ماه طول

بهم رسانید اما سید احمد خان بسبب دلاوری و مردانگی که داشت جنگهای مردانه که هر روز پشت بشهر داده با افغانه مینمود جمعی کثیر از افغانه بقتل رسیده نتوانستند بهجهرم دست یافت .

در این بین خبر رسید که محمود که پادشاه افغانه بود در ماه رجب سال یکهزار و یکصد و سی و هفت (۱۱۳۷) هجری بعد از قتل شاهزاده های صفیری جنونی بر او طاری و عارض شده بردست ابن عم خود اشرف بقتل رسید و بعضی از سرکردگان افغان که رکن رکن دولت افغانه بودند نیز بسبب عدم موافقت اشرف که راضی بسلاطنت او نبودند و میخواستند که پسر محمود را پادشاه کنند بدست اشرف بقتل رسیدند. بنابراین اکثر افغانه را اضطراب روی داده از محاصره لار و جهرم دست برداشته در شیراز جمعیت نمودند و سید احمد خان در شهر رمضان سنه مذکوره از جهرم بر آمده جمیع سرداران داراب و نیریز و اصفهینات و قسا و خفر و غیره بقدر پنجشش هزار سوار و پیاده بر سر او جمعیت نمودند و در این بین خبر سید احمد خان در آذربایجان بشاه طهماسب رسید ، مخالفین دوست نما شاه طهماسب را خاطر نشان نمودند که میرزا سید احمد خود پادشاه رس و صاحب داعیه و دشمن خانگی است ، ابتدا فکر دشمن خانگی را باید نمود من بعد علاج دشمن خارج آسان است .

ملخص کلام اینکه باغواهی بعضی شاه طهماسب بفکر استیصال او افتاده ولی محمد خان شاملو را بحکومت کرمان و شاه وردیخان چگنی کرد را سپه سالار بلاد فارس نموده فرامین سرداران و سرکردگان فارس نوشت که سید احمد خان باغی و طاعی است هرگز رفاقت او نخواهید کرد بلکه او را بسته حواله شاه وردیخان نمائید که او را روانه حضور نماید و شاه وردیخان خود بحوالی نیریز و داراب رسید و نیز سید احمد خان از محاصره جهرم بر آمده بود و از جانب کرمان ولی محمد خان برادر خود را با امیر مهرعلی تزرگ احمدی که از سرداران بلوچ بود روانه سمت لار نموده بود و او

خود را پیش از سید احمدخان بشهر لار رسانید و مستحفظین قلعه لار استقبال او نموده داخل شهر نمودند .

مقارن آن بیک ماه فاصله سید احمد خان نیز از جهرم رو بجانب لار آورد، چون سید احمد خان خود مردی دلیر بود و نیز سپاه و لشکر او زیاده بر لشکر برادر ولی محمدخان بود ولی محمد خان تاب توقف در لار نیاورده بطربین فرار رو بجانب کرمان گذاشت و بفاصله چند روز سید احمد خان وارد شهر لار گردید .

ذکر داخلی شدن سید احمد خان بقلعه لار و وقایعی که در آن حین
تقدیر خالق زمان بر زمین روی داد

قائلان بقول وقایع دهر و ازمان سالقد قانون سخن طرازی را باین ترانه بسا
مزار قلم آشنا نموده اند که چون اکثر اهل توابع لار از اهل سنت و جماعت بودند
بسبب موافقت مذهب از جان و دل به ماورنت افغانه میکوشیدند و در اطاعت سید احمد
خان مضایقه داشتند چنانکه برای تحصیل سیورسات سید احمد خان جمعی را از لشکر
خود بتوابع لار فرستاد در قریه کر مستج که قلعه مستحکمی داشت بر سر تشدد در تحصیل
سیورسات یعنی رسد آغله برای سپاه فیما بین سردار لشکر سیورسات سید احمد خان که
محمد شریف بیک نام داشت جنگ شده بگولی بندوق ۳ محمد شریف بیک کشته شد و
چون این خبر بسید احمد خان رسید برای انتقام خون او بقدر دوسه هزار سوار را
فرستاد و ایشان قلعه را بدست آورده بقدر چهار صد پانصد کس از مردم آنجا را بسته
بشهر لار آوردند و مجموع آنها را بقتل رسانیدند و خود سوار شده بقصد تسخیر سایر
قلاع اهل تسنن که در سمت جنوب شهر لار میباشد متوجه گردید. هنوز یک دو فرسخ
راه طی نکرده بود که ناگاه منبیا باو خبر رسانیدند که شاه وردیخان فرامین بجمع
سرکردگانی که همراه شما ایند نوشته است که عندالفرصه شما را بکشند یا دستگیر

۱- یا کر مسته بفتح کف عربی و ضم میم و سکون سین و فتح تاء منقوطة یکی از دهات
جنوب شرقی شهر لار

۲- بفتح راء و سین یعنی سهم و قسمت

۳- و بندقیه تنک و طپانچه

نمایند ، بعد از تفحص بصحت پیوست که از میانه آن جماعت هادی بیک نام مین باشی که سردار هزار سوار بود از مردم قریه خسویه ۱ از توابع دارابجرد منعهد این معنی شده بود و بمحض تحقیق این خبر سید احمد خان از راه مراجعت نموده و دو منزل یکی کرده بتهجیل تمام متوجه دارابجرد که شش منزلی لار و مابین شرق و شمال آنجاست گردید و بمحض رسیدن بداراب هادی بیک را گرفته بقولی گردن زده و بقولی دستهای او را بریده بقصبه نیریز که دو منزلی شهر داراب است عطف عنان نموده ناگاه بیخبر بر سر شاه وردیخان که در کمال غفلت و بیخبری بود ریخت و بعد از اندک زد و خوردی او را دستگیر نموده جمیع اسباب و کارخانجات او را تاراج نمود و بعد چند روزی بتوسط بعضی از سرداران شاه وردیخان را از قید بر آورده رخصت داد که هر جا خواهد برود. مشارالیه متوجه خدمت شاه طهماسب گردید و حقایق حالات و دلاوریهای سید احمد خان را انباه داشت و سید احمد خان از آنجا سیاوش بیک را که سردار نیریز و سام بیک را که سردار داراب بودند هر یک را با هزار سوار با سایر سرکردگان و همچنین مین باشی با زهری و اشکرایج و اصطهبنات و فسا و خفر و تادوان ۲ و مشهد مادر سلیمان و بابونه بیک بواناتی و یولقلی بیک سردار ایل مدک یاری و سرکردگان در شول مانند اشنی و همسنی و فهونده و سفیدبانی متوجه کرمان گردید.

ذکر توجه سید احمد خان بسمت کرمان و وقایعی که

در آن سین روی نمود

چون این خبر در سنه یک هزار و یکصد و سی و هشت (۱۱۳۸) هجری بولی محمد خان رسید او نیز لشکر کرمان را جمع نموده باتفاق میر امیر بیک طاهری و خواجه حکیم بیک دولت آبادی و سرکردگان براكوه و سیرجان و شهر بابک و سالار عسکر بلوک اقطاع و اسمعیل بیک راوری و میرزا ابوالحسن بمی و خاندان قلی بیک کرمانی

۱ - بفتح خاء در پنج فرسخی جنوب غربی داراب ۲ - بفتح تاء منقوطه در چهار فرسخی

و سایر سرکردگان جمعیت نموده در شمالی شهر میمند با سید احمد خان صف مصاف
آراستند، در اندک زد و خوردی ولی محمد خان تاب صدمات دلیرانه او را نیاورده
فرار برقرار اختیار نموده منهزم گردید و چندان قتلگی بعمل نیامد و لشکر سید احمد خان
تعاقب نموده ولی محمد خان را دستگیر نمودند و اکثر سرکردگان کرمان طوعاً او کرهأ
اطاعت سید احمد خان نموده باتفاق او از راه سیرجان و مشیز و باغن وارد شهر کرمان
گردیدند

ذکر ورود خان معدات نشان بشهر کرمان و قضایائی گه

در آن سجن رخ نمود

ناقلان آثار کهن و مهندسان دامستان سنن قانون سخن را باین نوع بساز و نوا
در آورده اند که چون سید احمد خان وارد شهر کرمان گردید بساط معدلت و حکومت
گسترده تألیف قلوب سپاه و رعیت کرمان نمود و همه سرکردگان را بخلاع فاخره
و انعامات متکانه عاجلاً سرافراز نموده و آجلاً بوعده های جمیل ایشان را امیدوار
و مستمال گردانید و باتفاق همه سرکردگان و سرداران لشکر کرمان و فارس بر سر
بعضی از سرداران بلوچ که همیشه باغی و طاعنی بودند مثل سالار نعمه الله قهستانی و میر
مراد بن فهلی و شهداد خارانی و رخشانی و سرکردگان جیرفت و رودبار تا حد مکران
متوجه گردید و سرداران آن امکانه را بعضی باستمالت و بعضی را جبراً و قهراً باطاعت
در آورد و چون از طرف شاه طهماسب یأس مطلق داشت لهذا بمشورت بعضی از رفقا از
برای اجرای امور حکومت و رفع تسلط افغانه و رفاه خلائق و عباد الله در سنه هزار و
صد و سی و نه (۱۱۳۹) هجری بنا بر مصلحت وقت نام سلطنت را بر خود گذاشته چه مردم
را معلوم شده بود که شاه طهماسب ازاده انهدام دولت او را دارد بلکه راضی
بجیات او نیست و امر ملك گیری بغیر از دوشق متصور نیست یا باید که از طرف سلطانی
متوجه این امر شود یا خود اسم سلطنت بر خود گذاشته تا مردم بر سر او جمعیت نمایند
و کاری از پیش رود لهذا در آن وقت چاره کار را منحصر در آن دیده بر تخت سلطنت

نشست و وجوه دراهم و دنانیر بنام نامی او زیب و زینت یافت و سجع مهر و سکه او این مصراع بود که : « تاج فرق پادشاهان احمد است » ، و نقش سکه این بیت :

سکه زد در هفت کشور چتر زد چون مهر و ماه

وارث ملك سليمان گشت احمد پادشاه

و ولی محمد خان که محبوس بود او را از قید بر آورده خلعت داده استمالت نمود و وزیر و باصطلاح ولایت ایران اعتماد الدوله خود گردانید چه در بلاد ایران در زمان دوات صفویه اعتماد الدوله خطاب وزیر بود ، هر که وزیر میشد او را اعتماد الدوله میگفتند و طالب خان را که او نیز ظاهراً از توابع شاه طهماسب بود خلعت داده دیوان بیگی خود نمود .

ذکر توجه احمد شاه صفوی در سنه ۱۱۳۶ هجری از دارالامان کرمان

بقصد تسخیر شیراز و وقایعی که بتقدیر سنی مهیمان

در آن اوان روی نمود

بر دانایان دقیقه رس مقیاس کلام و بر ره نوردان بادیه ابداع و انجام پوشیده نماند که هر صاحب اقبالی را در قفا ادبار و هر مالک تختی را در پس تخت تخته تابوت مهیا و آشکار است ، شرح این کلام و تبیین این مقام اینکه سید احمد شاه بعد از جمعیت سپاه و سرانجام لشکر بقصد تسخیر دارالعلم شیراز از کرمان بر آمده بتاريخ سنه ۱۱۳۹ هزار و یکصد و سی و نه (۱۱۳۹) عزیمت شیراز نمود و همه جا در بین راه سرداران و سرکردگان ملحق بفوج او شده جمعیت عظیم روی داد چنانچه از بعضی ثقات مسموع شد که قریب بیست هزار سوار و پیاده بر سر او جمع شدند لیکن بسبب آنکه سید احمد شاه در عنفوان شباب و جوانی بود و هنوز گرم و سرد روزگار را ندیده و تجربه دهر بی مدار نیند و خسته و مطلق حسابی بجهت وفور شجاعت و مردانگی وافر که داشت از کثرت و انبوهی لشکر اعدا نمی اندیشید و در اکثر جنگهایی که کرده بود با معدودی خود را بفوج افغان زده از کشته ها پشته ها ساخته و چنان زور بازو و شجاعتها از او

بظهور رسیده بود که رستم و اسفندیار هر گاه میبودند بر آن قوت بازو و دلاوری صد آفرین میخواندند و الحق اکثری از رموز او ناسخ مصاف سام نریمان و پیران توران گردید الحاصل چون بعضی از فتوحات او را روی داده بود و بجهت یکی تجربه بمصداق این بیت :

مرد خرده‌مند هنر پیشه را عمر دو نایست در این روزگار
تا بیکی تجربه آموختی با دیگری تجربه بردی بکار

و از وفور شجاعت و مردانگی که داشت قیاس امور کلی بر آن امور جزئی ماضیه مینمود بعلاوه غرور پادشاهی و سلطنت او را فرو گرفته با وجود آنکه هنوز هیچ بلدی و مملکتی بغیر از کرمان در تصرف او نبود خود را پادشاه بالاً استقلال تصور نموده بر سرداران و سرکردگان که هنوز اکثری با او اخلاصی نداشتند بطریق سلاطین مستقل مغرورانہ سلوک مینمود و مطلقاً بتدابیر شایسته متوجه نمیشد و بتألیف قلوب خاطرهای وحشی صفتان و پراکنده دماغان نمیپرداخت همواره سرکردگان منتظر فرصت میبودند که خود را از قید اطاعت او برهانند و باطناً باو صفائی نداشتند خصوصاً ولی محمد خان که وزیر و اعتماد الدوله و کل اختیار او بود و طالب خان که دیوان بیگی و امیر دیوان و رکن رکن دولت او بودند و الحق سید احمد شاه جوانی دلیر و سپاهیی شجاع بود لکن امور سلطنت بدون تدابیر شایسته و تألیف قلوب و فروتنی با بعضی که طریقه فن و فریب روزگار است تیسیر پذیر نیست و عمدۀ مطلب عدم تأیید لطیفه‌نویسی و تقدیر الهی که اساس جمیع امور بر آن است موافق تقدیر لم یزلی بعضی جهات روی نمود که باعث برهم خوردن دولت او بود.

الفرض منزل بمنزل از راه نیریز و ایبج و بلاد شبانکاره و داراب و فسا و سروستان و کهنجان و ماهلوطی منازل نموده بپل فسا که چهار فرسخی شیراز است رسیدند و در آن وقت در شیراز از طرف افغان بعد از عزل محمد ناظر که مخاطب به زبردست خان

۱- همان مهارلودر کنار دریاچه‌ای بهین نام بین کهنجان و پل فسا بر سر راه شیراز
سروستان و فسا .

بود محمدخان بلوچ حاکم شده بود با سه چهار هزار سوار جرار افغان متوجه محاربه او گردید و در سر پل فسا مقابله فریقین و تلافی فتنین روی داد .

ذکر مقابله و حربه نمودن سید احمد شاه و محمد خان بلوچ دو پل فسا

و شکست خوردن سید احمد شاه بتقدیر خالق ارضی و سما

پوشیده نماند که چون لشکر افغان مقابل عسکر سید احمد شاه شدند آن مقام جامی بود بسیار تنگ و محل صف آرائی فوج بسیار نبود چرا که سید احمد شاه اراده کرده بود که لشکر خود را از سر پل و از دریای نمک گذرانده آن طرف پل جنگ واقع سازد. در این اندیشه تا قریب سر پل رسیده بود که لشکر افغان پیشدستی نموده از پل گذشتند زیرا که دست چپ سید احمد شاه کوهستان بود و طرف دست راست با اصطلاح اهل فارس دریای نمک بود چه آن مکان صحرا ایست به عرض سه چهار فرسخ کم و زیاد و طول قریب بیست فرسخ که مجموع آن صحرا نمک زار است و همیشه زمین آنجا بسبب رطوبت گل ولای و وحل بنحویست که بمجرد حرکتی که حیوان یا انسان نماید در آن زمین فرو میرود و بعد از فرورفتن باندک زمانی نمک میگردد چنانکه گفته اند، مصراع : هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد، و بهین سبب آنرا دریای نمک گویند والا دریای نیست که آب داشته باشد بلکه دریای گل و لای و نمکزار است .

بالجمله چون لشکر افغان از برابر نمودار شد و ضابطه جنگ افغان اینست که هرگاه لشکر غنیم را دیدند و فاصله بین هر دو صف قلیل میشد شجاعان و پیش جنگان ایشان جلو اسپ را انداخته ساعد دست چپ را بر چشم و رو میگذارند و بدست راست شمشیر از غلاف کشیده صدای مانند صدای شغال کرده بیک بار خود را بر لشکر خصم میزنند و وجه این عمل آنچه از افغانه شنیده شد اینست که میگویند بسبب رفع جبن و خوف دیدن برق شمشیر و هیبت سیاه خصم است و ندیدن کشته شدن رفقار

سپاه خود و چون چشم پوشیده شد همه این امور مرئی نمیشود پس خوف و جبن مستولی نخواهد شد .

الفرض چون سپاه افغان دفعه بر چرخچی و هراول ۱ لشکر سید احمد شاه زدند لشکر چرخچی ناب صدمه آن فوج نیاورده و نیز چون جای تنگ بود از عقب مدد بآنها نتوانست رسید جمعی کشته شدند و تنه برگشتند و صدمه بر فوج قول زدند و مقارن این ولی محمدخان و طالب خان هر دو از دست راست و ساقه لشکر رو بفرار نهادند و بنحوی فوج بهم بر آمد که دیگر طاقت صف آرائی در آنها نماند و بسیاری از فوج سید احمد شاه در دریای نمک فرورفتند و آنچه در برابر لشکر افغان بودند کشته شدند و اکثر سرکردگان کرمان در زمینی ایستاده بودند که سه طرف آن دریای نمک بود و راه بدر رو در کمال تنگی داشت نتوانستند گریخت همگی اسیر افغان شدند و سید احمد شاه که با کمال بی اعتنائی در روز جنگ بر اسپ هم سوار نشده بود و بر تخت روان استری سوار بود چون واقعه را بدین منوال مشاهده نمود از غایت اضطراب پای برهنه خود را بر اسپ کتل رسانیده و تاج و حقیقه سلطنت را از سر انداخته بصورت مبدل با افغانه بتنهائی جنگ گریز نموده جمعی که رو بروی او می آمدند از ضرب شمشیر او مقتول میشدند . خلاصه بهر نحوی که بود از معرکه بیرون رفت و اگر چنین نمیگرد او هم بگیر آمده بود .

لشکر افغان بعد از فتح جمیع کارخانجات و اسباب شاهی او را با سرداران و سرکردگان سپاه که اسیر شده بودند برداشته بشیراز رفتند و از بیم و هراسی که از تهور سید احمد شاه در دل داشتند و نیز بجهت ضیق طریق تعاقب ننمودند و سید احمد شاه بصعوبت تمام روز دیگر خود را بنیریز رسانید و از آنجا اسپان را علیق خوراند با هفتصد هشتصد سوار که همراه او باقی بودند از دریای نمک دیگر که درین بلاد فارس و کرمان است عبور نموده داخل توابع کرمان گردید و بعد ز داخل شدن بشهر کرمان چون سرکردگان کرمان بعضی کشته شده و اکثری اسیر افغان بودند چندان

جمعیتی بر سر او منعقد نشد بلکه اکثر قلاع اطاعت او ننموده بغی اختیار نمودند و بعد از چند روز از اصفهان خبر رسید که سرکردگان کرمان که اسیر افغان شده بودند و افغانه آنها را روانه اصفهان نموده بودند بعد از ورود بملازمت اشرف که پادشاه افغانه بود اول حکم بقتل آنها نمود و سرکردگان از خوف جان بعد از عجز و الحاح متمهد شدند که اگر سرداری و سرفوجی از شما همسراه شود ما جمیع بلاد کرمان را مطیع و منقاد شما میسازیم بلکه اگر تواند شد سعی در بدست آوردن و قید نمودن یا کشتن یا بدر کردن سید احمد شاه از بلاد کرمان مینمائیم.

پادشاه افغان از شنیدن این سخن اظهار ابتهاج نموده آنها را خلعت داده و عده های جمیل نمود و عبدالله خان نام بلوچ را بسرداری چهار هزار سوار افغان و درگزینی و کرد که در آن وقت همه این طوایف مطیع افغان بودند روانه کرمان نمود. سید احمد شاه از شنیدن این خبر مضطرب شده متحیر در عواقب کار خود گردید. در سنه یک هزار و یک صد و چهل (۱۱۴۰) هجری مقارن رفتن لشکر افغان بر سر سید احمد شاه بکرمان شاه طهماسب نیز شکست از رومی یافته از بلاد آذربایجان برآمد میخواست که بملک گیلان رود چنانچه بعون الله تعالی بتفصیل در محل خود ذکر خواهد شد.

ذکر آمدن قوم ارس بملک گیلان و تصرف نمودن ارس آن ملک را

و قضا یابی که در آن عین واقع شد

مستورنماناد که مقارن آن فوج ارس بر جهازات از راه دریای طبرستان بقصد تسخیر گیلان وارد گیلان بیه پس که حاکم نشین آنجا شهر رشت و فومن است و بندر آنجا که لنگرگاه و مرسای جهازات و سفاین است لنگرود و رود سرکویند شدند و تسخیر بلاد گیلان بیه پیش و بیه پس هر دو نمودند و بیان این مقال و تفصیل این اجمال را میرزا مهدیخان مصنف تاریخ نادری بطول و بسط مذکور نموده پس ناچار شاه طهماسب عطف عنان نموده از توابع قزوین گذشته بری و طهران وارد گردید و از آنجا نیز از

فوج افغان شکست خورده وارد بلاد مازندران و از آنجا بخراسان آمده بر ملک محمود سیستانی که بتغلب بر خراسان غالب آمده و صاحب سکه شده بود بمعاونت سپاه خراسان و نادرقلی بیگ افشار غالب آمده فی الجمله استقلالی بهم رسانیده بود و کل اختیار سلطنت بنادرقلی بیگ و گذاشته و او را وکیل الدوله خود نموده مخاطب بن خطاب طهماسب قلیخان کرده بود چنانکه این بیت را نادرقلی بیگ در آن وقت سجع مهر خود نمود :

ساید بفلك از ره اقبال ركابم طهماسب قلیخان شده از شاه خطابم^۱

الذمه چون خبر آمدن لشکر افغان بسید احمد شاه رسید ناچار بسبب عدم جمعیت و لشکر بقصد رسیدن بخدمت شاه طهماسب و استعفای جرایم و عنبر سکه و خطبه خواستن عریضت جانب خراسان از راه بیابان نهبندان نمود و چون وارد بلاد طبرستان گیلکی و قاین که ابتدای خراسان است گردید عریضه بهمین مضمون بخدمت شاه طهماسب نوشته مصحوب یکی از معتمدان خود روانه نمود و چون از احوال و احوال قدری با خود داشت بخاطر رسانید که باید حصار و محکمه برای خود بهم رسانید اسباب و اثاثه زیادتی را در آنجا گذاشته خود را جریده بخدمت شاه طهماسب رسانید. از سوء اتفاق یکی از قلعه داران قلاع پیغام فرستاد که باید قلعه را خالی نمود که ما را چنین اراده ایست.

۱ - نسب سید احمد شاه بدینقرار است:

السید احمد شاه ابن المیرزا ابوالقاسم که در سنه ۱۱۳۶ بدست افغانه مقتول شده ابن النواب المیرزا محمد داود متولی روضه رضویه در خراسان که در سنه ۱۰۹۲ تولیت را دارا شد و در سنه ۱۱۲۱ فوت نمود ابن المیرزا عبدالله خان ابن المیرزا شفیع مستوفی کل موقوفات ایران در زمان صفویه ابن المیرزا رحمه الله ابن المیرزا ابوالحسن ابن المیرزا قوام الدین محمد ابن المیر عبدالقادر ابن الامیر قوام الدین محمد ابن الامیر نظام الدین علی ابن الامیر قوام الدین محمد ابن الامیر تاج الدین الحسین [ابوالحسن] ابن السلطان الاکرم المیر سید مرتضی خان المرعشی پادشاه طبرستان ابن السلطان الاعظم المیر سید علیخان پادشاه طبرستان ابن السلطان الاجل السید کمال الدین پادشاه طبرستان ابن سید الملوک و العلماء المیر قوم الدین مشهور بپیر بزرگ مؤسس سلطنت مرعشیه در شمال ایران و نسب ایشان تا حضرت سید الساجدین مشهور آفاق است .

(شهاب الدین الحسینی النجفی المرعشی)

قلعه دار در جواب گفت که این قلعه تعلق پادشاه دارد و بدون حکم پادشاهی چگونه من خالی خواهم نمود . فیما بین آدم سید احمد شاه و قلعه دار کار بخشونت انجامیده قلعه دار او را بخت و اهانت تمام از قلعه بیرون نمود . سید احمد شاه از شنیدن این خبر بر آشفته بی تأمل بر قلعه یورش نمود و بعد از اندک تردیدی قلعه مزبور مستخر گردید و بقولی قلعه دار در جنگ کشته شد و بقولی گریخته خود را بشاه طهماسب رسانید . شاه طهماسب و طهماسب قلیخان از شنیدن این خبر از جا برآمده چون طهماسب قلیخان او را مغل کار خود میدانست و در مزاج شاه طهماسب دخل کلی بهم رسانیده بود طهماسب بیگ و کیل جلایر را سرفوج نموده حکم بقتل یا اسر یا اخراج سید احمد شاه از مملکت نمودند .

سید احمد شاه از وقوع این معامله که بی اختیار رو نموده بود رنیز اراده جنگ و پیکار در آن وقت با لشکر شاه طهماسب نداشت متحیر شده ناچار از بلاد خراسان برآمده بحوالی سیستان آمد و در این بین اکثر مردم او متفرق گردیدند و در سیستان نیز کسی متوجه احوال او نشد و همراهی او ننمود ناچار از خوف جان و آبرو از حوالی بلوچستان گذشته و سیابان نهبندان را طی نموده بقصبه بم و نرماشیر که از توابع کرمان است رسید و در آنجا معلوم شد که جمیع سرداران کرمان با عبدالله خان بلوچ متفق شده مطیع افغان گردیده اند ، از کرمان نیز قطع نظر کرده از حوالی توابع لار گذشته بیلاذ جرون که حاکم نشین آنجا بندر عباسی است متوجه گردید و چون در آن اوقات میرزا زاهد علی لاری که ابا عن جد از عظاما و عمدگان شهر لار بود و همیشه از جانب سلاطین صفویه او و پدر و جد او خدمات بنادر دریای فارس داشتند و او نیز از جانب شاه سلطان حسین حاکم بنادر فارس بود چنانچه قبل از این در وقایع سیف بن سلطان امام عمان ذکر یافته بسبب خالی بودن شهر لار و نبودن حاکمی شهر لار را نیز بتصرف در آورده بود و دو سال بسبب غلبه افغان در قلعه لار محاصره کشیده و بسبب هجوم رعایای توابع لار که با افغانه هم کیش و هم منزه بودند و قلعه را چون نگین

انگشتری در میان گرفته و در شهر لار بسبب قحط و غلا اکثر مردم از گرسنگی هلاک شدند تتمه جلالی وطن اختیار نموده اند و از هیچ طرف مددی و آذوقه باهل قلعه نمیرسید باین سبب اغلب مردم قلعه از شدت جوع هلاک شدند و آنچه بیرون می آمدند بسبب عناد سنیان توابع لار و قساوت قلب افغانه بقتل میرسیدند ناچار میرزا زاهد علی بتوسط بعضی از سبیه داران دور قلعه که با وجود تسنن حقوق در ذمه آنها داشت عریضه بحاکم شیراز نوشته اطاعت و انقیاد افغانه را قبول نمود و بعد بر آمدن او از قلعه افغانه او را روانه حضور پادشاه خود باصفهان نمودند و چون در زمان اشرف اکثر قزلباشیه بروی کار آمده امور معاملات سلطنت را راتق و فاتق بودند و میرزا زاهد علی با همه آنها آشنائی قدیم داشت سفارش و حمایت او را نموده در پیش اشرف ظاهر نمودند که میرزا زاهد علی مرد کار آمدنی است و از امور بنادر و لار کمال وقوف و اطلاع دارد رعایت او موجب تألیف قلوب مردم بنادر و لار میگردد و اشرف نیز عمل بگفته آنها نموده حکومت بندر و جرون و بعضی از توابع لار را مرجوع باو نموده با خلعت و فرمان حکومت آن بلاد او را روانه نمود و میرزا زاهد علی بعد ورود ببندر عباسی و متوجه سرانجام امور آنجا شدن ناگاه سید احمد شاه علی الفغله وارد آنجا گردید و میرزا زاهد علی چون تازه وارد بود و هنوز جمعیتی بر سر او نشده بود و نیز مردی متصدی پیشه بود و قطع نظر از این امور سید احمد شاه از سلاله صفویه بود از دل بحرب اوراضی نبود مع هذا دفعه سید احمد شاه وارد شده او را دستگیر نمود. این خبر چون بلار رسید حاکم لار متوجه دفع سید احمد شاه شده بتعجیل تمام وارد بندر عباسی شد و هر چند با سید احمد شاه مردم قلیلی بودند لکن چون مردی دلیر و شجاع بود با همان مردم قلیل پشت بحصار بندر عباسی داده با افغانه لار و سنیان توابع لار که افغانه بقدر دوصد سوار و سنیان بقدر چهار هزار تفنگچی بودند داد مردی و مردانگی میداد و هر روزه جنگ بصره مینمود که در این بین خبر باصفهان رسید و از آنجا زیر دست خان را باشش هفت هزار سوار جرار بتعجیل تمام روانه بندر نمودند و زبردست خان

در عرض بیستروز خود را ببندر رسانید و چون احمد شاه دید که از عهده این همه سپاه نمیتواند بر آمد و معاونی و مددی ندارد بفحوای الفرار مما لایطاق بفکر مفری افتاد و چون زبردست خان از فرقه اهل ایران و قزلباشیه بود بالطبع راضی بانقرض منسوبان صفویه نبود پنهانی کس بنزد سید احمد شاه فرستاده تأکید نمود که زود بدر رود والا دستگیر خواهد شد.

سید احمد شاه نیز این معنی را غنیمت دانسته از راهی که آمده بود مراجعت نمود لکن چون از این ترددات بی ماحصل و بیوفائی مردم زمانه او را افسردگی بسیار روی داده و اجل نیز دامنگیر شده بود و مشیت ازلی و تقدیر احدی در شهادت او بدست افغانه ثبت شده بود راه صلاح و فلاح برای مسدود گردید زیرا که نجات او منحصر در رو آوردن به هندوستان بود که از راه کیج و مکران خود را بسند و تته رساند لکن کارکنان قضا و قدر چشم و گوش او را بسته بقصبه داراب آوردند و چون قلعه حسن آباد داراب از مدتی در تصرف متعلقان سید احمد شاه بود و قدری از اسباب کارخانجات او نیز در آنجا بود بآنجا وارد گردید.

چون این خبر باصفهان و شیراز ولار رسید از اصفهان تمورخن کرد و از شیراز محمد خان بلوچ و از لار حاکم لار باقریب ده دوازده هزار سوار و پیاده بی شمار وارد داراب گردیدند و او در قلعه حسن آباد محصور گردید و مدت هشت نهم ماه محصور بود و هر روزه از قلعه بیرون آمده با افغانه نائره جدال و قتال مشتعل میساخت بمثابه ایکه دوست و دشمن بردست و بازو و شجاعت او تحسین و آفرین میگفتند آخر بسبب قحط و غلا و عاجز و بییدل شدن رقبا چنانچه بعضی صاحب کاران او بنحوی در جزو سازش با افغانه نموده بودند و هر اراده ایکه او میکرد آن خبر را بعینه با افغانه میرسانیدند و از بعضی ثقات شنیده شد که در حبسی که در قلعه حسن آباد بود چون حال خود را هر روزه در ضعف و حال دشمن را در قوت مشاهده نمود خواست برادر کوچک خود را که میرزا عبدالأتمه نام داشت و همراه او بود از قلعه بیرون نموده بطرفی بفرستد

و من بعد خود را با فاعنه زده آنچه مقدر باشد بظهور آید لهدا تقی از یک طرف بخارج قلعه تعیبه نمودند و در شبی که مقرر بود که برادر او با چند کس از آن نقب بیرون روند همراهمی او با فاعنه اطلاع نمودند. چون برادر او از نقب مذکور بیرون آمد فاعنه که در کمین بودند برادر او را با همراهمان گرفته محبوس نمودند و کس یای قلعه فرستادند که سید احمد شاه را بگوئید که ما برادر شما را گرفته بقتل رساندیم.

چون سید احمد شاه از واقعه خبردار شد و دانست که کار کار همراهمان اوست دل بر کشته شدن داده بمصداق الغریق یتشبث بکل حشیش بتوسط تمورخان کرد و ضامن شدن او بر جان و آبروی سید احمد شاه از قلعه بر آمده با فاعنه ملاقات نمود و تمور خان که سردار دوهزار سوار بود او را در حمایت خود گرفته روانه اصفهان گردید و اشرف افغان چون از دلاوری و شجاعت سید احمد شاه زیاده از شاه طیماسپ درهراس بود و نیز او را وارث ملك میدانست اول بعزت و آبرو با او ملاقات نمود و او را در خانه تمورخان فرود آوردند و بعد از آنکه تمور خان خاطر جمع گردید که او را نخواهند کشت از خبر داری و حمایت او بی پروا گردید و بعد چند روز بیانه ملاقات در باع سعادت آباد سید احمد شاه را طلبیده محبوس نمود و تمورخان گفته فرستاد که چون فاعنه بسبب کشته شدن بسیاری از عظاما در حروب با سید احمد شاه دعوی خون دارند من ناچار شده او را چند روز از برای خاطر افغانه محبوس کرده ام و بعد از اطفای شورش آنها خلاص خواهم نمود، و رفقای او را نیز که قریب سیست کس بودند در محبس و زندان خانه محبوس گردانید و چنین شنیده شد که سید احمد شاه را برای امتیاز و حفظ مراتب سلطنت بزنجیر ملمع طلائی مسلسل نموده بود، بعد از سه شب در کنار رودخانه زاینده روده در پشت پل جوئی که مکانیست او را با برادر خرد او که میرزا عبدالأتمه بود بحکم آنکه هفت درویش دریک گلیم بنسبند و دو پادشاه دریک اقلیم ننگ چند حکم بقتل او داده او را با برادرش گردن زدند تا بآباه کرام خود ملحق گردیده بدرجه شهادت فائز شد.

وقت صبح چون این معنی بر تمور خان ظاهر گشت بیازماندگان احمد شاه گفته فرستاد که نعی او را برداشته دفن نمایند. رفقای سید احمد شاه را نیز همگی از قید بر آورده گردن زدند و این واقعه در اواخر سنهٔ یکهزار و یکصد و چهل (۱۱۴۰) هجری روی داد و از او عقب و اولادی نماند.

تمور خان کینهٔ این معنی را در دل گرفته بعد از چندی از پیش افغان فرار نموده برومیه ملحق گردید.

ذکر توجیه طهماسب قلیخان از ارضی اقدس بدو السلطنهٔ اصفهانی

و خاتمهٔ اسرار شاه طهماسب و بطلان فرمودن شاه عباس

بر تخت سلطنت و نوادر اتفاقات

بر مستفسران اخبار ماضیه و جویندگان آثار متقاضیه مخفی نماند که اشرف افغان بعد از شکست از جنگ مهماندوست باصفهان رفته چون با رومیه صلح کرده بود توپچیهای قابل از نزد رومی طلب داشته با توپخانهٔ بسیار و لشکر بیشمار بجهت پیکار شاه طهماسب به مورچه خوار که دومی زلی اصفهان است رفته بعد از کوشش و کشش بسیار و حربی صعب از آنجا نیز شکست فاحش خورده مجال توقف در اصفهان نیاورده از غایت سراسیمگی بشیراز فرار نمود.

شاه طهماسب طهماسب قلیخان افشار را سر عسکر نموده متعاقب او روانهٔ شیراز نمود. اشرف باز در شیراز تیاری خود نموده نزدیک پل خان شیراز صف قتال آراسته در آنجا نیز مغلوب شده میانجیو و ملا زعفران که پیرو او بودند در آنجا بقتل رسیدند و از این شکست بالمره دست و پای او شکسته در شیراز نیز تاب استقامت نیاورده بمصداق توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بعزم فرار بقندهار راهی گشت. عاقبت در حدود بلوچستان پسر عبدالله بلوچ او را گرفته با دوسه کس از یارانش مقتول نموده سر او را بیایهٔ سریر پادشاهی فرستاد و در اصفهان بنظر اقدس رسانیدند.

بعد از انفران از کارهای عراق و فارس و کرمان و آذربایجان و غیره چنانچه صاحب تاریخ نادری مرقوم نموده شاه طهماسب طهماسب قلیخان راسپه سالار و وکیل السلطنه نمود و او روانه سمت عربستان و لرستان و قلمرو و علیشکرو آذربایجان شده با پاشای همدان و لشکریان روم مصاف داده ظفریافت و خلفی انبوه از ایشان کشته و حدرد عراق را مسخر و مصفی ساخت و بقیه السیف رومیه ببغداد گریختند و خود عازم صوب هرات و غیره که تا آن زمان در دست افغانه بود گردید که افغان را بالمره مستأصل نموده آن ملک را بحوزه تصرف در آورد .

بعد از غالب شدن او بر افغانه خبر باو رسید که شاه و الاجاد در نزدیک همدان با رومیه مصاف داده بنای صلح گذاشته باین نحو که ولایاتی که لغایت در تصرف ایشان آمده از رومیه باشد و بولایاتی که در تصرف قزلباشیه است متعرض نشوند . چون در آن وقت کار چندانی در خراسان باقی نمانده بود و افغانه را نیز رفیق خود نموده لشکر و جمعیت بسیاری از برای او فراهم شده بود لهذا باین صلح راضی نشده با افواج خود رو باصفهان حرکت نموده از راه ارض اقدس بکاشان و از آنجا در چهارم ربیع الاول یک هزار و یکصد و چهل و چهار (۱۱۴۴) هجری وارد دار السلطنه اصفهان گردید .

ذکر ورود طهماسب قلیخان قزلباشی انصار بدار السلطنه اصفهان و وقوع

و قایم منوره بعد از آن به سمت خالق الانبی و العجم

تیین این احوال و تفصیل این اجمال اینست که در اوایل حال پادشاه را هراسی از او بهم رسیده آخر الامر بعضی از نزدیکان و امرای پادشاه را طلبیده بوساطت آنها پادشاه را از خود مطمئن ساخت و بعضی دیگر از ارکان دولت پادشاهی که گاهی اراده و حالات او را از ناصیه احوال استنباط مینمودند بعرض رسانیدند که طهماسب قلیخان طهماسب قلیخان سابق نیست . آن حضرت بسا او باحتیاط ملاقات فرمایند که ما بندگان را بنحوی بنظرمی آید و اگر حکم شود در آمدن او بجهت سلام ما او را میتوانیم از میان برداشت .

پادشاه ساده دل در جواب فرمود که در میان او و ما قرآن است هر گز از او نسبت بهن خیانتی نخواهد شد خاطر خود جمع نمایند. لکن دلهای مخلصین از تشویش آغشته بخون میبود، تشریح این مقال اینکه بعد از ورود اصفهان بیاغ هزار جریب که از باغات پادشاهیست منزل گزیده از برای استسعاد کورنش بدرگاه گردزن مساس حاضر شده عرض نمود که احوالات خراسان بيمين اقبال شاهنشاهی باحسن وجوه تیسیر پذیر گردید امیدوارم که این فدوی را از خاک مذلت برداشته باغ هزار جریب را که آن نیز دولتهخانه پادشاهی است رونق افزا فرمایند و چند روز که در آنجا تشریف خواهند داشت میهمان این خاکسار باشند که باعث سربلندی و افتخار این خانه زاد متصور است.

شاه والا جاء نظر بی تجربگیها تألیف قلب او تصور فرموده بلا تأمل قبول نموده ره گرای هزار جریب شد والحق که در ابتدای ورود پادشاه بنا بر حصول مطلب خود منتهای ابتهاج نموده رسوم سرور بجا آورده جشن ملوکانه که در خور چنین میهمانی باشد آراسته نهایت خدمتگزاری بجای آورد که پادشاه را مشغول شرب خمر واهو و لهب ساخته از خود و احوال خود بیخبر نمود. در آن حال بعضی ازاعاظم و امرا را مخبر نموده آورد که پادشاه خود را در آن حال مشاهده نمایند که چنین شخصی قابل جهاننداری و کشورگشائی نیست چنانچه در آنوقت بعضی ادعان این معنی نموده و برخی مهر سکوت بر لب نهاده خاموش شدند.

القصة طهماسب قلیخان که منتظر چنین فرصتی بود مجلس را از اغیار خالی دیده فی الفور او را دستگیر نموده در ماه مرقوم از پادشاهی خلع و از برای رواج کار خود و مناسب وقت پسر سه ماهه او را که عباس میرزا نام داشت شاه عباس نام گذاشت و شاه طهماسب را مقید نموده روانه مشهد مقدس نمود و شاه عباس را از اصفهان به قزوین فرستاد.

۱- کورنش که او آن ملفوظ نیست و فقط برای بیان ضمه ماقبل است و بهین جهت آنرا کرنش هم مینویسند لغتی است ترکی معنی خم شدن و سلام کردن.

شاه طهماسب دو پسر داشت یکی القاص میرزا که در ایام پدر فوت شده بود دوم عباس میرزای مذکور، و يك صبيه که معقوده احمد میرزای برادر شاه اسماعیل ثالث^۱ بود و این هر دو پسر نواب میرزا سید مرتضی خلیفه سلطانی داماد شاه سلطان حسین و هر دو برادر نواده دختری خاقان سعید شهید بودند و از آن دختر ولد خلفی باقی نماند مگر صبيه ابکه از بطن صبيه شاه طهماسب بود .

تا مدت سه سال او را^۲ نگاه داشت ، بعد از مراجعت از سفر کرکوک و بغداد و قائم شدن و رواج کار خود فرامین مطاعه باطراف و جوانب ممالک ارقام نمود که سرداران و سرکردگان و کتخدایان هر بلاد در چول موغان که صحرای وسیعی است حاضر شوند که مجالس شوری و کنگاش در آنجا منعقد خواهد شد .

بعد از جمع شدن اعیان ولایات گفت که شما میدانید که شاه طهماسب از عقل بهره ندارد و قابل سلطنت نیست و پسر او نیز خرد سال است و لایق نیست و امورات صعب را که بواسطه او تمشیت یافته بود يك يك شمردن گرفت تا باینجا که غیر من دیگری سزاوار این امر نیست. حاضرین از ترس جان و آبرو همه گفتند که درست است مگر چند کس که یکی از آنها میر محمد حسین ملاباشی بود قبول نمود بعضی در همانجا مقتول گردیدند و از آنها برخی فراری و در بدر شدند و بر تخت جلوس نمود و اهل دانش و استعداد آن زمان کلمه : « الخیر فیما وقع » و « لاخیر فیما وقع » را که مطابق سنه ۱۱۴۸ هجری است تاریخ جلوس منحوس او یافته اند .

از آنجا اراده تسخیر هندوستان نمود و شاه طهماسب و پسر او را از ارض اقدس بمازندران و از آنجا روانه شهر سبزوار نمود که در آنجا باشند و بر ضاقلی میرزا که پسر کلان او بود در خفیه فهمانید بلکه طلبیدن او بکابل از برای القای این مطلب بود که بعد از رفتن من هردو را از میان بردار .

ملخص کلام اینکه شاه طهماسب این معنی را تفرس نموده خواست که بلکه

۱ - در اصل : ثانی ، و غرض از این هردو احمد میرزا و شاه اسماعیل ثالث است

۲ - یعنی شاه عباس سوم را

بواسطه فرار خود را از آن مهلكه نجات دهد بیهانه شکار بر آمده رو بیابان نهاد .
محمدحسین خان قاجار که مستحفظ او بود از این معنی مخبر شده او را دستگیر نموده
آورد و بگفته رضائی میرزا بخره هلاک نمود و پسر او را در چاهی سرنگون آویخته
هلاک نمود ، بیت :

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کندکش نباید بکار

و نعش شاه طهماسب را بمشهد مقدس فرستاد و در صفا ایکه مشهور بصفه شاه
طهماسب بزرگ است دفن نمودند و نعش شاه عباس را از چاه مذکور بر آورده در
همان نزدیکی دفن نمودند .

بعد از کشته شدن آن هردو پادشاه و مراجعت از سفر هندوستان نظر بکفران
نعمتی که با ولی نعمت خود ورزیده بود سودای مفرطی بر مزاج او غلبه نمود بنوعی
که از دین مبین بیگانه گشته در اوایل حال بیهانه تألیف قلوب اهل روم و غیره بعضی
از افعال را که شیوه و شعار شیعه میباشد مثل نغزیه داشتن خامس آل عبا حضرت ابا
عبدالله الحسین علیه السلام شهید دشت کربلا در عشر محرم الحرام و برپا داشتن رسم عید
غدیر خم و عید نوروز و غیره از تمام بلاد قلمرو خود موقوف نموده چادر بیک شاخ
افکنده عالیه قدغن نمود که کسی قرآن نخواند بلکه نداشته باشد ، العیاذ بالله منه
چه اگر قرآن راست میبود این همه اختلاف در میان امت جناب رسول خدا واقع
نمیشد و شروع بکلمات کفر و زندقه نموده واحداث ظلم و بیداد بی نهایت کرده باین نیز
اکتفا نموده بنا گذاشت که تمام فرقه شیعه را باید بقتل رسانید چنانچه شاعر گفته ، شعر :

سر شب سر قتل و تاراج داشت سحر که نه ش ۱۵ سر نه سر تاج داشت
بیک گردش چرخ نیلوفری نه نادر بجای مساند نه نادری ۲

تبیین این مقال آنکه باشاره و سازش علیقلیخان برادر زاده او که پسر ابراهیم

۱- در بعضی مآخذ : تن بجای شه .

۲- غرض از نادری بالش مروارید دوز گرانبھائی بوده است که مادر در موقع جلوس

همیشه بر آن تکیه میزده .

خان برادر نادر شاه بود مطابق سنه يك هزار و يك صد و شصت (۱۱۶۰) هجری در قوچان مقتول گردید چنانچه صاحب تاریخ نادری بتفصیل ذکر نموده . بعد از کشته شدن نادر شاه او در بیست و هفتم شهر جمادی الثانیه سنه مذکوره پادشاه شد و مخاطب بخطاب سلطان عالی عادل شاه گردید و سبعه سکه او این بیت بود :

گشت رایج بحکم لم یزلی سکه سلطنت بنام علی

و ابراهیم خان پنج پسر داشت : علیقلی خان و رحیم خان و ابراهیم خان و حسن خان و کاظم خان و اختلاف در اسمای مرقوم بعد از این در محل خود گذارش خواهد یافت .

القصة برادر کوچکتر که نام او ابراهیم خان بود و در ایام سلطنت خود علی شاه او را ابراهیم میرزا نام نهاده همراه جمعی از لشکر خراسان روانه اصفهان و سمراب خان کرچی را بللگی او تعیین نموده همراه او فرستاد و او در سمت عراق و آذربایجان یاغی شده بهادل شاه جواب داده نام خود را ابراهیم شاه نهاد .

چون علی شاه در آن وقت در مازندران بود با لشکر و فوج بیستمار که از صد هزار سوار افزون بودند و پیاده و توپخانه بسیار متوجه جنگ برادر شده بعد از مقابل شدن هر دو برادر شکست بر لشکر عادل شاه افتاده علی شاه از جنگ گاه بخرابی هر چه تمامتر گریخته وارد طهران گردید و میرزا محسن خان که تربیت کرده او و از طرف او حاکم طهران بود از برای خوش آمد ابراهیم شاه او را دستگیر نمود ، کسان ابراهیم شاه آمده چشمهای جهان بینش را بیرون آورده با غل و زنجیر باحوال تباه با سه برادر دیگر بنزد ابراهیم شاه آوردند و در این بین خبر رسید که امیر اصلان خان قرقلو در سمت آذربایجان یاغی شده سر از چنبر اطاعت پیچیده است . از استماع این خبر او نیز عازم آذربایجان گردید و در حدود سنه و اردلان مجادله با امیر اصلان خان نموده بر او ظفر یافت و از آنجا وارد تبریز شد و در تبریز نواب میرزا سید محمد متولی مشهد مقدس را رونه قم نمود چنانچه ان شاء الله بعد از این بتفصیل مذکور خواهد شد

و او بعد از مغلوب شدن امیر اصلا ن خان عادلشاه مکحول را برداشته وارد شهر قم گردید.

چون اخبار ناییناشدن علی شاه بخراسان رسید بعضی از سرداران کرد و غیره که از جنگ علیشاه و ابراهیم شاه گریخته بخراسان رفته بودند با امرا و سرداران خراسان متفق شده شاهرخ میرزا را که پسر رضاقلی میرزا و از بن صبیح شاه سلطان حسین و نواده نادرشاه بود از قید علی شاه بر آورده شاهرخ شاه نام نهاده بتاریخ یک هزار و یکصد و شصت و یک (۱۱۶۱) هجری بسلاطنت برداشتند و طبل یاغیگری کوفته مستعد جنگ ابراهیم شاه شدند.

چون این خبر بابراهیم شاه رسید او نیز مصمم پیکار شده هر دو لشکر مقابل شدند.

چون لشکر بجهت بد سلوکی او با جماعت قزلباشیه و پیش آمد افغان و اوزبک از او منزجر بودند بیوفائی کرده از جنگ رو گردان شده گریختند چنانکه بعون الله تعالی خاتمه احوال او بعد از این در ذکر احوال شاه سلیمان ثانی بتفصیل مذکور خواهد شد.

لہذا او لابد شده در میان دستہ افغان و اوزبک که همراه بودند رفت و افغان جنگ کنان بدر رفته همراه او بشهر قم آمدند که اسباب و متعلقان او در آنجا بودند چنانچه سابق مجہلاً بتحریر پیوست که نواب میرزا سید محمد متولی مشہد مقدس را از برای تعمیر و حفاظت در شهر قم گذاشته بود. نواب میرزا چون مشاهده این حال نمود دروب شهر را مسدود نموده بسرداران افغان و اوزبک پیغام دادند کہ شاه را بدست ما بدهید و شما ہرجا کہ خواهید بروید، آنها متقاعد نشدہ بنا را بر محاربه گذاشته یوزش نمودند.

چون نواب میرزا این حال را مشاهده نمود لشکریان را تحریرص بر حرب افغان و اوزبک نموده مکتوبی بشاه رخ میرزا نوشت کہ احوال ابراهیم شاه باین نحو شد و اسباب پادشاهی تعلق بشما دارد و بہر کس بفرمائید حوالہ نمایم.

شاه رخ شاه بنا بر زمانه سازی در جواب نوشت که من شما را جای عمو و بازوی خود میدانم البته بزودی اسباب پادشاهی را برداشته در اینجا بیایید .

بالجمله افغان چون چنین دیدند که در قم کاری از پیش نمیتوانند برد ابراهیم شاه را برداشته روانه صوب بلده کاشان شدند . اهل کاشان ضبط خود نتوانستند کرد بلده کاشان را با بعضی قرای نواحی قتل غارت نموده ره گرای شهر زور و هرات شدند .

ابراهیم شاه چون حال بدین منوال مشاهده نمود از آنجا عطف عنان نموده تحصن بقلعه قلاپور اجست .

افغان و اوزبک چون این حال مشاهده نمودند روانه سمت قندهار و شهر زور شدند و اهل قلعه ۲ فرمان شاهرخ میرزا او را مقتول نموده نعش او را بارض اقدس آوردند .

در این بین رسولان از جانب تمام حکام و سرداران اطراف عراق و فارس و آذربایجان و غیره بنزد نواب میرزا سید محمد رسیدند و عرایض عبودیت مشحون باین مضمون آوردند که آن جناب مالک و پادشاه مائید و از طرف پدر و والده هر دو پادشاه رس و مالک ملک هستید و تا حال از راه ناچاری متابعت نادرشاه و اقربای او را نمودیم و باین سبب تمام ملک ایران برباد رفت ، الحال غیر از شما کسی را وارث پادشاهی نمیدانیم و اطاعت بر اولاد نادر نخواهیم نمود ، از قم متوجه بصوب اصفهان شده بر تخت پادشاهی جلوس فرمائید که از جان و دل در جانفشانی و خدمت میکوشیم و مع هذا شاهرخ میرزا قابل سلطنت و جهانگشائی نیست چه در زبان نقل و در عقل خفت و در صغرسن و نواده نادرشاه است .

بعد از شنیدن این سخنان آن جناب فرمود که مرا اراده سلطنت نیست ، من جاروب کشی آستانه مقدسه را بهتر از سلطنت هر دو جهان میدانم ، این خیال در باره این جانب

۱ - قلعه ای بوده است مابین قزوین و ساوه .
۲ - یعنی اهل قلعه قلاپور که ابراهیم شاه را کشتند و نعش او را بمشهد فرستادند .

نخواهند نمود چنانچه ان شاء الله تعالی العزیز بعد از این بتفصیل برشته تحریر
در خواهد آمد.

القصة از قم کوچ نموده با امرای رفیق خود رو بارض اقدس نهاد. در وقتی که
بقریه فیض آباد رسید شاه رخ میرزا رسول بیگ نام را که پرورده نمک نازی بود بافوجی
بر سر راه او فرستاد که در هر جا باو برسد او را مقتول نموده نگذارد که وارد مشهد
مقدس گردد.

اتفاقاً آن جناب از راه غیر معمول روانه شده و او از راه متعارف طی مسافت
نموده بود. چون فیض آباد رسید این معنی بر او ظاهر گشت، از همانجا تعاقب نمود،
وقتی که آن جناب داخل شهر شده بود او نیز داخل شد و در وقتی که آن جناب با
شاه رخ میرزا ملاقات نمود شاه رخ میرزا ظاهراً نهایت گرم جوشی و اظهار شغف
نموده گفت که بجهت نبودن شما در اینجا اکثر کارهای من معطل و عاطل گردیده، خوب
شد که شما خود را رسانیدید و شما را بجای امو و بازوی خود میدانم، بخاطر جمع
بکار خود مشغول باشید. در این بین شاه رخ میرزا بعضی از امرای مجرم خود را مکرراً
ترغیب بقتل آن جناب نمود، آخر الامر این معنی هویدای رای انور گردید بنحوی
که در خانه خود متحصن شد و ترك ملاقات او فرمود چنانچه ان شاء الله تعالی در طی
وقایع آن حضرت ذکر خواهد شد.

خلاصه اینکه بعد از چند روز اخبار موخس از اطراف رسید که احمدخان ابدالی
که بسمت قندهار رفته بود خروج نموده و علی الغنله بر سر هرات آمده هرات را
مسخر نموده و پسر خود تیمورخان را بالشکر بسیار در هرات گذاشته و ابوالفتح خان
حاکم اصفهان سر از چنبر اطاعت شاه رخ میرزا پیچیده جواب میدهد و قوم اخوان
که قریب استرآباد میباشند باطایفه گوکلن و یموت ترکمان و غیره متفق شده سر از
ربقه اطاعت پیچیده اند و عبدالعلی خان عرب خزیمه قلعه کرمانشاهان را کشیده [کذا]
جواب میدهد و حکام آذربایجان و غیره علم خودسری و خودرانی برافراشته اند و نیز

بعضی اسباب دیگر که باعث انزجار خاطر سپاه و رعیت بود از او بوقوع انجامید که باعث توحش امرا و یأس ایشان گردیده معلوم نمودند که سرداران ممالک ایران اطاعت شاه رخ میرزا را نخواهند نمود و طوایف الملوك خواهد شد چنانچه ان شاه الله العزیز در ذکر احوال شاه سلیمان ثانی تحریر خواهد یافت .

بقولی امرا همگی بهیئت اجتماعی تخمیناً يك پاس از شب گذشته بدولتخانه پادشاهی رفته شاه رخ میرزا را گرفته در ارگ محبوس نمودند و بهمان گرمی بخانه آن حضرت آمده کیفیت احوال را بیان نمودند . آن حضرت در جواب گفتند که مرا داعیه سلطنت نیست شما چرا این عمل نمودید، من از این کار شما بیزارم و من مرد گوشه نشینی هستم ، مرا کاری بامر سلطنت نیست، این کار از من بر نمی آید .
بعد از رد و بدل سیار و تکرار بیشمار کار باینجا رسید که صریحاً گفتند که هر گاه شما قبول سلطنت نخواهید نمود هر فتنه و فسادى که رو نماید وزر و وبال آن در رقبه شما خواهد بود .

آن حضرت چون کار را بدین منوال مشاهده نمود فرمود که ان الله وانا اليه راجعون در ماه ربیع الاول در ساعت خوب جلوس خواهیم نمود . گفتند که چون امری که مقدر بود بوقوع انجامید هر گاه در جلوس تعویق شود بسا فتنه و فساد بر پا خواهد شد ، انسب و اولی همین است که بر تخت سلطنت جلوس فرموده اجرای امورات فرمائید .
غرض اصلی از این تحاشی و اظهار اکراه این بود که شاید دفع الوقتی بعمل بیاید که باعث مخلصى از این مملکت گردد اما سخنان آن حضرت هیچ منشأ اثری نگردیده آخر الامر از ایشان اقرار نامه و وثیقه بطریق مچلکا طلب نمود که مقید بقید قسم قرآن باشد باین مضمون که مادام الحیاة سر در خط فرمانبرداری آن حضرت نهاده بجان و دل در جانفشانی و خدمتگزاری حاضر بوده احدی را غیر آن حضرت و اولاد آن حضرت پادشاه و فرمانروای خود ندانیم و سرمومی از حکم او عدول و انحراف نورزیم و هر گاه در ظاهر و باطن خیانتی یا سوء اراده نسبت بخاندان آن حضرت و آن حضرت

در خاطر گذرانیم یا بعمل آریم یا دشمنی و نمک بحرامی نمائیم با خدا و رسول و ائمه دشمنی نموده باشیم و همین قرآن سزا و جزای ما را بدهد و غریب ما جناب اسداللهی باشد پس همگی نام خود را نوشته بر آن وثیقه مهر نموده دادند چنانکه راقم حروف آن صحیفه را در مشهد مقدس معاینه نموده بود، اما بفحوائی این بیت :

جهان چون کمانخانه بی دریست که هر لحظه در قبضه دیگریست

و قول دیگر ان شاء الله العزیز مفصل بحیز تحریر درخواهد آمد .

بالجمله دولت آن حضرت از صرصر حوادث روزگار بزودی انهدام یافت و بیان این اجمال و تفصیل این مقال ان شاء الله تعالی بعد از این بطی تحریر درخواهد آمد، بیت :

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر

ذکر نسب و توابع اسرار پادشاه جنت مگان شاه سلیمان ثانی

العینی الموصوفی السعوی انار الله برهان

بر مستخبران اسباب عالیه و مبصران اخبار ماضیه پوشیده نماند که آن حضرت شمس بود از آسمان رفعت منیر و آسمانی بود کامل و دانائی بود پر رای و تدبیر ، مؤسس اساس ذکر و فکر ربانی ، حاوی علم اصول و فروع و ماحی ظلم و بدعت ، دقیقه فهم ، با معدلت و انصاف ، فرازنده اعلام حکم الهی ، شایسته دیبیم و تخت شاهنشاهی ، ممدوح لواحق دوران ملقب بسلیمان میرزا و درایام صبی که مقارن زمان سلطنت خاقان سعید شهید باشد آن جناب بهمین لقب عندالخواص مشهور بود ، بنا بر این درایام سلطنت و جهانبانی خود مسمی بشاه سلیمان نانی گشت و شیخ محمد علی حزین علیه الرحمه بنا بر عدم استحضار در تذکره خود سلیمان میرزا نام یکی از اولاد پادشاه جنت آرامگاه شاه طهماسب را مقرر داشته نهایت این اشتباه کلی است بلکه سلیمان میرزا که او همراه حرم شاه طهماسب ذکر نموده نام عمه زاده آن حضرت بود که پسر نواب میرزا داود باشد

و در اکثری از اسفار همراه شاه طهماسب و در بعضی از ازمان او را همراه حرم خود گذاشته عزم سفر میفرمود و اسامی اولاد شاه طهماسب در محل خود سمت تحریر پذیرفته .
کنیت او میرزا سید محمد تولد شریفش در دار السلطنه اصفهان مطابق سنه يك هزار و يك صد و بیست و هشت (۱۱۲۸) هجری موافق قوی میل ترکی از صلب نواب میرزا محمد داود و از بطن ثمره شجره سلطنت و بختیاری شهربانو بیگم صبیة پادشاه عدالت مظهر و خسرو دادگستر شاه سلیمان اول بعرضه وجود آمد .

نسب اجداد کرام عالی مقام آن حضرت مستخرج از کتب معتبره انساب بدین تفصیل است: میرزا محمد داود بن میرزا عبدالله بن میرزا محمد شفیع مستوفی کل موقوفات ممالک ایران ابن میرزا رحمة الله بن میرزا ابوالحسن بن میرزا قوام الدین محمد بن میر عبدالقادر بن امیر قوام الدین محمد بن سید نظام الدین علی بن سید قوام الدین محمد بن تاج الدین حسن ابی محمد الامیر ابن سید مرتضی خان نواب والا والی مازندران و فیروزکوه ابن نواب والا سلطان با اقتدار ملک تاجدار امیر سید علی بن امیر کمال الدین احمد بن امیر قوام الدین المشهور به میر بزرگ والی کل دارالمرز و مازندان ۱ ابن سید کمال الدین احمد بن سید عبدالله بن سید محمد بن سید ابی هاشم بن سید علی نقیب طبرستان ابن سید حسین بن سید علی بن سید حسن بن سید علی المشهور به مرعش ابن سید سید عبدالله بن سید محمد الاکبر ابن سید حسن ۴ بن سید حسین الأصغر ۵ بن جناب حضرت امام زین العابدین صلوات الله وسلامه علیه است چنانکه میرزا طاهر نصر آبادی

۱ - راجع بشرح حال ابن سید بزرگوار که اول سلاطین از سلاطین مرعشی است و همچنین حال اعیان و اسلاف وی بکتاب تاریخ طبرستان سید ظهیر الدین و روضه الصفوح حبیب السیر و التدوین و تاریخ خانی و آثار الشیعه و الحصون المنیعہ و اعیان الشیعه و مجالس المؤمنین و تذکره شاه طهماسب و مشجرات آل رسول الله و معاذل المؤمنین و انساب آل الرسول و تذیل عمده الطالب کمال الدین اصفهانی و غیرها مراجعه شود .

۲ - الملئب بامیر العارنین و امیر الرانین ۳ - از محدثین و فقها و زهاد بود

۴ - المحدث ۵ - وفات حسین اصغر سنه ۱۵۷ و قبرش در بقیع میباشد و حسن محدث فرزند او در اراضی روم مدفون است (شهاب الدین الحسینی النجفی)

و شیخ محمد علی حزین در تذکره خود و مؤلف تاریخ سلطانی احوال نواب میرزا داود را بعنوان اجمال قلمی نموده اند .

والده نواب میرزا محمد داود مزبور عز شرف بیگم بنت جهان بانو بیگم بنت زبیده بیگم بنت فخر جهان بیگم بنت بیگم خان والی کل گرجستان است که در حباله شاه عباس بن شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب بن سلطان شاه اسمعیل الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان انارالله برهانه بود . زبیده بیگم مزبوره بنت خاقان جنت مکان شاه عباس در حباله نکاح عیسی خان قورچی باشی ابن سید علیخان مشهور بسید بیک صفوی ابن معصوم خان ابن عم شاه طهماسب ماضی که در زمان پادشاه مزبور و کیل الدوله بوده و جهان بیگم صبیئه عیسی خان قورچی باشی سابق الذکر در حباله نکاح سیمون خان والی گرجستان کارتیل بوده و عز شرف بیگم مزبور صبیئه والی مرقوم در حباله نکاح میرزا عبدالله والد نواب میرزا محمد داود بوده و نسب نواب موصوف بسه واسطه بشاه عباس ماضی میرسیده .

در سن هفت سالگی والد بزرگوار او در اصفهان عرصه جهان فانی را وداع نمود و در سنه یکهزار و یکصد و بیست و یک (۱۱۲۱) هجری بعالم جاویدانی شتافت و آن جناب در خدمت نواب علیه‌عالمه و والد خود و خاقان سعید خسالوی خود شاه سلطان حسین جنت آرامگاه تربیت یافته تا در وقوع سانحه آمدن افغان و محصور نمودن اصفهان بعد از بر آمدن طهماسب میرزا بحکم و فرموده خاقان شهید مغفور عنایت سلطان باقمی نواب علیه و آن جناب و دو صبیئه دیگر شاه جنت مکان که یکی

۱- مقصود باگرات باباگراتی ششم Bagrati VI پسر داودخان بن لوارصابخان بادشاه قسمت کارتلی Karthelie (شمال غربی تفلیس) است که در سال ۱۰۲۵ پس از جنگهای شاه عباس کبیر از جانب آن بادشاه در این قسمت بسطنت برقرار شد و چون بگراتی در سال ۱۰۲۸ مرد شاه عباس مقام او را پیسر خردسالش سیمون دوم را گذاشت و سیمون ده سال بعد در گرجستان بقتل رسید و این سیمون خان همانست که در متن ذکر او بمیان آمده.

در حباله نکاح نواب میرزا سید مرتضی ۱ و دیگری در حباله میرزا مقیم ۲ خلیفه سلطانی بودند از اصفهان بصورت اخفا بر آورده بسمت یزد برد.

بعد از رسیدن این خبر بشاه طهماسب محمدخان ترکستان اوغلی را فرستاده ایشان را از یزد از طریق جندق و بیابانک بدارالسلطنه قزوین رسانیده از آنجا بدارالارشاد اردبیل که در آن اوان مضرب خیم شاه بود رسانید، پیوسته در اسفار همراه بودند و در وقتی که پادشاه بعزم تسخیر خراسان و استخلاص قلعه طیبه مشهد مقدس از دست ملک محمود خان سیستانی روانه خراسان گردید میرزا سید محمدرضا با اولاد و متعلقان حرم خود در بارفروش و قلعه رستم دار گذاشته الله قلیخان قاچار و

۱ میرزا سید مرتضی پسر نواب میرزا سیدعلی ابن نواب میرزا سیدمرتضی ابن میرزا سیدعلی ابن العلامه السید حسین الحسینی المرعشی المشهور بخلیفه سلطان و سلطان العلماء میباشد .

زوجه میرزا سید مرتضی از نساء فاضلات و صاحبه خیرات و میرات بسیار بود، از جمله اوقاف او قریه شاه دان و قرای بسیاری در حدود ملک آباد از نواب اصفهان میباشد، حقیر در سنه ۱۳۵۰ و قفنامچه آن مرحومه را که مزین بود بمهر علامه مجلسی ثانی و آقا جمال خوانساری دیده ام .

نواب سید مرتضی از آن مخدیره دارای اولادی بود از جمله میرزا احمد فاضل شاعر ادیب است که در تذکره ها او را بتخلص نیازی ذکر نموده اند.
(شهاب الدین الحسینی النجفی)

۲- میرزا محمد مقیم پسر میرزا محمد نصیر و او پسر نواب میرزا سیدحسن و او پسر سیدحسین مرعشی ملقب بخلیفه سلطانی میباشد و میرزا محمد مقیم صدرالصدر و داماد شاه سلطان حسین شهید بود .

زوجه نواب میرزا مقیم خلیفه سلطانی یعنی صبه دیگر شاه سلطان حسین نیز زنی صالحه عابده بود و موقوفات بسیار دارد و میرزا محمد مقیم علاوه بر اینکه از اشراف دربار صفوی بود از علما نیز میباشد. قبر شریفش در قبرستان ست فاطمه اصفهان است و او مدتی متولی بقعه سامیه مشهد بوده است از طرف شاه سلیمان ثانی و در سنه ۱۱۲۶ بتولیت منصوب شده و نایب التولیه او میرزا محمد شفیق بود که مهر او در فرامین خراسان موجود است .

(شهاب الدین الحسینی النجفی المرعشی)

و غیره را بجهت حفاظت و محارست تعیین نمود و آن جناب در حضر و سفر درین طی مراحل و منازل لمحہ و دقیقه بوقت فرصت از تحصیل کمالات فوت و فرو گذاشت نمی فرمودند و در اندک مدتی با وجود ترددات گوناگون که ترقیم آن موجب تطویل میگردد سر آمد اهل کمال عصر خود گردیده محل عقیدت و اخلاص قزلباشیه و صوفیان سلسله صفویه گردید.

این مراتب در باطن موجب توحش خاطر شاه طهماسب مغفور شد لکن بسبب ادب و احتیاط از عمه بزرگوار خود امری که باعث اکراه خاطر او باشد بظهور نمی توانست آورد.

بعد از فتح خراسان و مراجعت بسمت عراق و شکست و اخراج افغانه از اصفهان میرزا سید محمد را که اسم او سلیمان میرزا بود با اهل حرم خود باصفهان طلبید و همشیره خود را با آن جناب برشته ازدواج کشید و بعد از تسلط طهماسب قلیخان بر او و مقید نمودن او و از راه یزد او را روانه خراسان نمودن سلیمان میرزا را با اهل حرم و متعلقان او از راه سمنان و دامغان روانه ارض اقدس و از آنجا روانه بلده ساری مازندران نمود و بعد از یک سال توقف در ساری از راه علی بلاغی بسمان فرستاد و بعد از جلوس خود در چول موغان شاه طهماسب مغفور و شاه عباس را بسبزواری و آن جناب را باصفهان فرستاد و نواب علیه رالده آن جناب نظر بعلاقه برادر زاده شاه را تنها نگذاشته خود در آن ورطه بلا مانده با فرزند خود وداع نموده همراه شاه طهماسب روانه سبزواری گردید.

بعد از شهادت شاه طهماسب و شاه عباس نواب علیه از سبزواری مراجعت باصفهان نزد پسر خود نمود و بعد از عود نادر شاه از هندوستان بصوب خراسان آن جناب را مع والده بمشهد مقدس طلبید که صدارت کل ممالک ایران را بعلاوه تولیت سرکار فیض آثار باو داده ببهانه صدارت آن حضرت را نزد خود دارد.

چون اراده او بنواب عالیه ظاهر گردید پیغام داد که اگر ترا اراده کشتن پسر منست مثل برادر زادهام در نزد من اراده خود را بعمل آر و اگر نه من ضعیفه پیری شدهام ، يك پسر دارم ، بفراق او مرا هلاک مکن . از استماع این پیغام فسخ اراده خود نموده آن جناب رابع والده مرخص بدار السلطنه اصفهان نمود .

بعد از سه سال نواب علیه والده آن جناب در اصفهان بر حمت ایزدی پیوست ، آن جناب نعش والده خود را بموجب وصیت باستان ملائک پاسبان حضرت امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه الصلوة و السلام روانه کرد و در داخل درزب طـلا مدفون گردید .

بعد ها نادر شاه آن جناب را بسنه واردلان که در آن وقت روانه داغستان بود طلبیده بجهت خدمت رفیع منزلت تولیت سلطان خراسان علیه السلام از راه همدان بفراهان و قم و طهران بعنوان چاباری روانه نمود و آن جناب دو و نیم ماه راه را در عرض بیست یوم طی نموده خود را بتقییل آستان بهشت سان رسانید و مدت هفت سال بآن امر جلیل القدر در کمال عزت و شوکت مفوض و مشغول نظام و انتظام آستان ملائک پاسبان میبود .

در آن وقت قصاید و قطعات بسیار که متضمن تاریخ بود برشته نظم کشیده اند از آن

جمله يك قطعه در این مختصر ایراد شد :

خورشید سپهر دین بشاهی	بر مسند تولیت چو بنشست
واقف ز رموز آن کماهی	زینت ده افسر بزرگی
آثار شرف هر آنچه خواهی	از ناصیه اش عیان چو خورشید
کز اوست فلك بخود مباحی	همنام بزرگوار جدش
کز لطف و عنایت الهی [کدا]	گفتم ز پی دعا و تاریخ
« آن آیت رحمت الهی »	ز افات زمانه در امان باد :

۱۱۵۶

در این بین يك دفعه بیردع و دفعه دیگر همراه سید حیدر مجتهد آن زمان و

دیگر اعظم و اعیان خراسان بشکی و قبله طلبد در اجلاس و مباحثه با افندیان اهل روم و سنت و جماعت و پادریان نصاری و رهبانان یهود در باب حقیقت مذهب اسلام و صحیح بودن مذهب جعفری که با افندیان ایشان مباحثه در میان بود باستماع تشخیص و تمیز در آن محل مقرر نمود. آن جناب با جمهور فضلا و طالب علمان و اعظم ایران روانه نخب جوان بجهت آراستن این مجمع عام گردیدند و بعد از دو و نیم ماه مباحثات علماء ملل آن چنین الزام یافتند و آن جناب از نخب جوان بوان رفته با نادر شاه ملاقات نموده تفهیم مراتب و حقایق گفتگوی تلمای ملل متفرقه را قله و دله نموده ترخص مراجعت بارض اقدس یافت. بعد از مراجعت نادر شاه از موصل و کرکوک دفعه اخیر بصوب خراسان و هتلب شدن احوال ایران بجهت افعال او محافظت قلعه طیبه مشهد مقدس را بآن جناب تفویض نموده خود روانه سمت قچان و خبوشان گردید و هفت هزار افغان را که نادر شاه بجهت حفاظت شهر در خدمت آن جناب مقرر نموده بود از شهر بدر نموده جماعت قزلباش را بیرج و باره بجهت صیانت و محافظت تعیین نموده مسرعان بجهت اخبار و طلبدن علی قلیخان از سیستان روانه فرمود، هر چند نصرالله میرزا و امام قلی میرزا در چناران که هفت فرسخی بلده مشهد مقدس است بعد از قتل نادر شاه آمده در نهایت نیاز از آن جناب خواهش دخول شهر نمودند نظر باینکه تمامی فرق قزلباشیه و رعایای ممالک ایران کمال تنفر از نادر شاه و اولاد او داشتند و در آن وقت آنها متوسل بنور محمد خان افغان و عطا خان اوزبک که در آن ولا بسا هفتاد هزار کس در حوالی شهر جام مجتمع بودند و اگر بار دیگر باستصواب ایشان

۱- مخفی ناماد که عده کثیری از علمای دولت عثمانی و افغانستان و بخارا و عراق

عرب و ایران و هندوستان و حجاز در آن مجلس حاضر بودند از قبیل آخوند ملا عبدالنبی طسوجی از فضلی آذربایجان و سید نصرالله شهید مدرس حرم حسین در کر بلا و آخوند ملا محمد سمائی و سید محمد نقی خراسانی و شیخ احمد جزائری نجفی و آخوند ملا حسین تبریزی و ایشان قاضی محمد خواجه بخاری و صبغة الله افندی بغدادی و مولوی عبدالحق دهلوی و مولوی حسن لاهوری و غیرهم (شهاب الدین الحسینی النجفی المرعشی).

پسران نادرشاه مسلط بایران میشدند قتل و نهب عظیم در خراسان و سایر بلاد ایران رو میداد و چون با علی قلیخان قزلباشیه را حسن ظنی بود لهذا سپردن قلعه مشهد مقدس را بعلی قلیخان اصلح و اسلم دانستند چنانکه ان شاء الله بعد از این مسطور می گردد .

شرح ورود علی قلیخان برادرزاده نادرشاه به قلعه مشهد مقدس

مبلی و تمکنی او بر سریر سلطنت ممالک ایران بخت بنیان

و وقایع بعد از آن به مشیت قادر هنان

سخن سنجان دقیقه رس احوال مختلفه گردش فلك بوقلمون رش را بدین گونه ساز داده و نیرنگی چرخ کج رفتار را بزبان قلم راست گفتار در آورده اند که علی قلیخان در کمال استعجال فریب شهر رسید و بآئین متولیان سلف سرکار فیض آثار که بجهت پادشاهان معمول است جناب خلد آشیانی باستقبال بر آمده علی قلیخان را داخل شهر و بتقبیل عتبه علیه رضویه سلام الله علیه مشرف و فایض نموده در همان روز او را بر تخت سلطنت ایران نشاندند مخاطب بخطاب سلطان علی عادل شاه شد و بعد از جلوس بسبب مخالفت کرد چمشگزك عادل شاه آن جناب را همراه بخبوشان برده بعد از انجام مهام آنجا مراجعت بمشهد مقدس نمود .

چون عادل شاه بجهت قلع و قمع برادر خود ابراهیم میرزا عازم سمت عراق و آذربایجان گردید بودن آن جناب را در ارض اقدس مناسب وقت ندانست و تخویف اهل غرض مزید علت گردیده از برای تألیف قلب آن جناب علاوه تولیت خدمت صدارت خاصه و عامه کل ایران را بنام آن جناب نموده همراه خود بهمازندران و باسترآباد برده عزم بدست آوردن حسن خان پسر فتح علیخان قاجار که در دشت قیچاق بود کرد تا کنار آب سیمبارا رفته باحسن خان و بکنج سرداریموت محاربه صعب شده یموتان و حسن خان تاب مقاومت نیاورده قرار بر فرار دادند .

۱- همان سومبار کنونی از شعب شمالی رود اترک که در نزدیکی قلعه چات باترک میریزد.

بعد از هب و غارت اسباب بجای مانده ایلات گوکان و بیوت باستر آباد مراجعت نمود و آن جناب نیز همراه آمدند .

در مراجعت پسر صغیر حسن خان که از بطن صبیۀ بکنج بیوت و نام آقا محمد خان داشت گرفتار گردیده بود . آن پادشاه بی مروت آن طفل بیگناه را از آلترجولیت محروم نموده از آن جناب خواهرش نمود که چون حسن خان از جمله صوفی زادگان سلسله علیۀ صفویه است و در این مدت به پیچوجه اطاعت بنادر شاه نموده لهذا آن جناب تا کنار آب گرگان تشریف برده حسن خان را مطمئن و امیدوار نموده بیاورند . آن جناب در جواب او گفت که در این ولا از بندگان شما این ظلم نامناسب بطفل صغیر او بظهور رسیده که بالمره باعث یأس و توحش او گردیده پس چگونه او بآمدن حضور شما از گفته من یا کس دیگر راضی خواهد شد و مرا نیز الحال اطمینانی بعهده و فرموده نیست ؛ در این صورت انجام این امر از من متمشی نمیتواند شد ، خیال دیگر که بخاطر میرسد بفرمایند .

از استماع این جواب آن شخص عاری از صواب باطنا زیاده از حد متغیر گردید لکن بسبب مصلحت وقت تغیر باطن خود را ظاهر نساخته اذعان این سخن نمود و از آنجا کوچ نموده بعزم گوشمال برادر خود بسمت آذربایجان در حرکت آمد ؛ بعد از شکست از ابراهیم شاه در سلطانیه ابراهیم شاه در کمال عجز و الحاح و نملقات ظاهری باز آن جناب را بامور سابقه مقرر کرده و اختیارات جدید داده همراه خود از راه فراهان و همدان عازم سنه و اردلان گردید و معارضه و مجادله با امیر اصلان خان همشیره زاده نادر شاه نموده بر او وظرفریافت و از راه مراغه همراه او وارد تبریز گردید .

بعد از خروج شاه رخ میرزا در خراسان بمعاونت کرد چشمگزرک ابراهیم شاه از دارالسلطنۀ تبریز پنج هزار کس همراه آن جناب نموده بجهت سد رودخانه قریب بدارالمؤمنین قم که هر سال باعث خرابی صحن مقدس حضرت معصومه میگردد و تجدید مقرنس کاری قبۀ مطهره و عمارت طیبه و تقرر و ترمیم حصن حصین شهر و ارگ

دارالمؤمنین و حفاظت شهر و تحقیق و تجویز محاسبات عمال عراق روانه نمود و بعد از دو ماه از ورود او شهر قم ابراهیم شاه نیز وارد شد و عادل شاه مکحول را بامتعلقان حرم خود و جواهر خانه و خزانه و اسباب بیوتات پادشاهی و بنه امرا و لشکریان از افغان و قزلباش و اوزبک و توپخانه که زیاده از چهل هزار کس بودند سپرده آن جناب نموده خود باراده مجادله و مقابله با شاه رخ میرزا از راه دامغان روانه سمت خراسان گردید و در منزل غارمن بلوکات سمنان ۱ جماعت قزلباش بسبب اتحاد او با افغان و اوزبک باو شوریده و او بی اختیار شده همراه افغان و اوزبک رو بجانب قم آوردند . چون الله یار خان افغان در آن ولا بسبب مرض در قم مانده بود باستماع برهم خوردگی قزلباش با افغان مردم او در اماکن خلوت فرصت نموده دست تطاول بر قزلباشیه دراز نموده در قتل و نهب اقدام مینمودند آن جناب در پی تحقیق قاتل شده چون معلوم شد که کار افغانه است لهذا چندین دفعه نزد الله یار خان و شاهین خان اعلام نمودند و خانان مذکور منکر محض شده باز بعد از چند روزی ظاهر گردید که جمعی بیگناهان در اماکن متفرقه از دست افغانه مقتول گشته اند . از استماع این خبر آتش غضب اشتعال نموده حکم باخراج آن جماعت صادر گردیده کسان برای بیرون نمودن افغان تعیین فرموده و آن جماعت طوعاً او کرهاً آنها را از شهر اخراج نمودند و حکم شد که اهل سپاه بجهت محافظت محلات و اسواق مستعد باشند ، هر کس از افغانه که مطیع حکم گردید، بی تضرر اهل شهر بیرون رود متعرض او نگردند و شخصی را که در بیرون رفتن تکاهل نموده باعث اذیت سکنه و مردم گردد قتل و نهب نمایند و نزد الله یار خان و شاهین خان پیغام فرستادند که سپاه افغان در این مدت اقسام و انواع تضرر و اذیت در باطن بعجزه و مساکین و سباهی و رعیت بلده طیبه در اطراف شهر رسانیده و میرسانند. قزلباشیه از بودن افغان در شهر مترازل بوده راضی نیستند اسلم شقوق اینست که شما بنه و عیال افغان و اوزبک را بسلامت از شهر بیرون برده در خارج شهر باشید که مبادا از قزلباش ضرری بشما رسد .

از استماع این خبر اللہ یار خان در کمال درشتی جواب فرستاد که ما دست از جواهر خانه و خزانه و کارخانجات پادشاهی کی بر خواهیم داشت، و مستعد بجداال و قتال گردید. جماعت در آنها آویخته جمعیت آنها را از هم متفرق نمودند. اللہ یار خان و بقیة السیف خود را بدروازہ شهر رسانیده بیرون رفتند و آن جناب حکم بانضباط و استحکام سنگر های اطراف و جوانب داده مستعد و منتظر ورود سپاه افغان و اوزبک که زیاده از پنجاه هزار کس بودند شده بعد از پنج یوم عطاخان و عطا مرادخان اوزبک و شهادت خان و زله خان و آزاد خان افغان با ابراهیم شاه وارد دوفرسخی شهر گردیدند و ابراهیم شاه شخصی از اعظام آقایان افغان را با مراسله مودت اسلوب مصحوب نهوده نزد آن جناب بشهر فرستادند و شرح مندرجه منوط بر آنکه در این ولایات جماعت قزلباش از راه مخاصمت و عداوت و نمک حرامی باینجانب مخالفت نموده چنانچه جماعت افغان و اوزبک که پیوسته با عموی ما در کمال عقیدت و بندگی بودند الحال نیز باینجانب آن شیوه مرضیه را مرعی میدارند اصلاح چنین است که نظر بخاندان عالیہ خود کرده بنزد اینجانب تشریف آورند که با هم نشستہ بجهت اصلاح انقلاب عظیم و درد سقیم علاجی شافی کافی مقرر نموده با هم تمشیت امور سپاه و رعیت دهیم.

بعد از رسیدن این مراسله آن جناب سرداران قزلباش از ترک والوار را که در خدمت او بودند از رسیدن مراسله و ورود رافع مطلع ساختند. بعد از کنگاش اهل سپاه و اعمال و ریش سفیدان رعیت جواب دادند که ارقام گردد بنابر این که فیما بین قزلباش و افغان و اوزبک عناد و خصومت از سابق است و زوال دولت نادری باین جهت روی داده، الحال نیز بندگان اقدس آن شیوه ناپسندیده را مرعی داشته چنانچه بکرات و مرات در اماکن خلوت مخلص آنچه الحال رخ نموده بعرض رسانیده بود این معنی هرگز خاطر نشین ذات اقدس نگردید و شد آنچه شد، الحال مناسب و مصلحت چنین میدانند که سرداران افغان و اوزبک را بجهت صلاح وقت رخصت انصراف بسمت شهر زور فرموده خود بدوات تشریف فرمای شهر گردند که باعث اطمینان قزلباش گردد، بعد از

آن ان شاء الله تعالی این عاجز تصفیه نموده بفضل ایزدی چنین خواهد شد که جمیع فرق قزلباش از ترك و تاجیک در خدمت این دولت ابد مدت لوجه فوت و فرو گذاشت نمایند من بعد جماعت اوزبک و افغان را بجهت قلع و قمع احمدخان درانی که متصرف بلده هرات و قندهار و غوریان گردیده مقرر فرمایند. اگر این جماعت در ماده استیصال فرقه ابدالی هرات و قندهار سی و تلاش خواهند فرمود ز هر طرف کشته شود سود اسلام است چنانچه ارقام فرموده اند معلوم خواهد گردید در این صورت باعث انفعال و الزام قزلباشیه شده مراتب و درجات آنها بیش از پیش در این دولت خواهد گردید و باز آنها را میتوان طلبد که در ظل چتر همايون اعلى حاضر گردند.

در باب رسیدن مخلس بحضور که حکم شده بود در سورتیکه بندگان اقدس در دست افغانه بی اختیار باشند از مجرد آمدن نیازمند چه فایده مترتب میشود بلکه دولتخواه نیز در حالت مجبوری ما صدق قول شاعر :

رواق منظر چشم من آشیانه تست کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست

باقی منتظر قدم میمنت لزوم اقدس میباشد.

باین مضمون جواب نوشته بصحابت رافع مکتوب ارسال نمود و بعد از رسیدن جواب سرداران اوزبک و افغان را معلوم شد که بغیر از تحریک سیف و سنان امر مزبور تیسیر پذیر نمیتواند شد لهذا بیهت اجتماعی سوار شده بهزم یورش و تسخیر بدور شهر آمدند و از اطراف سنگرها پیش آورده هر روز معرکه مجادله و مخاصمه برپا بود. جناب خلد آشیانی از اطراف و اکناف حکم چریک ایلجاری ۱ داده از ایالات اطراف و جوانب بقدر ده هزار کس بدفعات شهر وارد و مجموع سوار و پیاده جنگی از سابق و حال در بلده طیبه بیست هزار کس مجتمع شده بعد شش روز از محاربه شبی پنج هزار کس برداشته از طریق کوچه باغات شیخون عظیم بلشکر و بنه مخالف زده بعد از شیخون مذکور آزاد خان افغان با بیست هزار کس دسته خود از آنها جدا شده

۱- ایلجار با ایلغار بمغولی بمعنی حمله و یورش و سرعت بردشمن تاختن است.

عریضه عقیدت آمیز و اظهار توسل بجناب خلد آشیانی و اختلاف ورزیدن از دیگران بصحابت مسرعی روانه نمود .

آن جناب در جواب بسخنان محبت و مودت آمیز او را خاطر جمع و مطمئن ساخت و ارقام شد که آن عالیجاه را بنا بر اینکه موافقت قزلباش و بودن در ممالک ایران منظور افتاده مناسب چنین است که از این قوم ظالم جدائی اختیار نموده بسمت ساوه و قزوین روانه شوند و در این ماده مکاتبات سرداران ایلات آن اضلاع از جماعت قزلباشیه این بنده در گاه اله در باب سلوک و مماشات و موافقت و دوستی ارقام خواهد نمود و در کمال خاطر جمعی در آن اماکن چندی باشند تا من بعد آنچه صلاح و صواب خواهد بود از پرده نجیب بمنصه ظهور خواهد آمد .

بعد از وقوع این مراتب مابقی سرداران افغانه و اوزبک پای ثبات و قرارشان تزلزل پذیرفته قرار بفرار بسمت قندهار داده شیخی ابراهیم شاه را بسلیم خان قوتولوی افشار که وکیل مطلق او بود و مکان او در قراقان قزوین میبود دادند رسلیم خان مذکور او را بقلمه خود برده بفرمان شاه رخ میرزا مکحول و در بین راه مقتول نموده نعش او را بمشهد مقدس آوردند .

بعد از فرار اوزبکیه و افغانه سرداران قزلباش از عراق و آذربایجان و قلمرو علیشکر از اتراک و الوار هر کس قریب بود خود بخدمت او رسیده و آنچه محل اقامتشان بعید بود عریض و رسولان فرستاده و اظهار اینکه اهل ایران را از همتهاست آرزو و تمنی چنین بوده که حق بمرکز خود قرار یافته این امر جلیل القدر سلطنت و دارائی ایران که مورونی است ببندگان اقدس آن حضرت قرار یابد و در این ولاکسی از سلسله علییه صفویه که ما بندهها نمک پرورده این اوجاقیم و صفای عقاید ما بندهها باوجاق مرشد کامل شاه خلد آشیان شاه اسمعیل و شاه طهماسب بهادر خان نورالله مرقد هم - مورونی تصور نموده و ندرقلی گاهی از اهل ایران مطمئن نگردیده متوسل بقوم افغان و اوزبک گردیده بود ، الحال بعد از سالها دور فلکی بکام ما بیچارگان بی سروسامان

نگریده امید چنین است که ترحم باحوال صوفیان خود نموده متوجه پرورش و پرداخت ما مردم گشته در ظل لوای آسمان سای همایون خود داشته مصون از بلیات دارند.

در خلال این احوال شاه رخ میرزا مصحوب برزو بیگ مبن باشی غلامان عربضه در کمال عجز و الحاح باقرآن مجید فرستاد کسه من طفل یتیم بسبب قرابت در سلك فرزندان نندگان انتساب دارم لکن خود را از غلامان میدانم دیگر شفیع بی جز کلام الله و مهر مهر آسای مقدس جناب امام شهید غریب علی بن موسی الرضا چیزی نداشتم لهذا این آیات بلند درجات را بخدمت نواب ابویم شفیع نموده متوقع چنین است که باستعجال تمام تشریف فرمای این صوب گردیده فاضل بنقیل مرقد مطهر امام الانس و العجن شده و بر سر این یتیم بیگس سایه گسترده در سلك فرزندان و غلامان خود منسلك فرموده بهر نحوی که مناسب حال دانند انتظام امور فرموده این بیگس را از دست این جماعت اجامره و اوباش خراسان استخلاص دهند که باطاف الهی و از حسن تدابیر آن ابویم تنقیح در امور خراسان و ممالک دیگر ایران روی نماید که بعد از تشدد و تشمت بوقوع محن و بلا یا که بایران واقع شده بود باعث امنیت و آرام عباد الله گردد. بناء علیه آن جناب را که شرم و آزر و حق بینی و هروت و صلوة رحم پروری جبلی ذات بود مسؤل او را بدرجه قبول رسانیده و قرآن مجید و مهر مهر آثار جناب مولینا را متمسک دانسته جواب جمیع سرداران آذربایجان و عراق و قلمرو علیشکر را چنین دادند و نوشتند که اینجانب را هرگز تمنی و خواهش امر سلطنت نبوده و نیست و الحال شاه رخ میرزا را که قرابت قریبه با اینجانب از طرف والده دارد و بمرتبه فرزند خود میدانیم بعلاوه قرآن مجید و مهر شریف مقدس شاه خراسان را شفیع نموده بر خود لازم و جازم نمود که ان شاء الله تعالی جمیع کارخانجات و متعلقات پادشاهی را برداشته از هر طریق که مناسب باشد برده بایشان رساند و خود معتکف آستان ملایک پاسبان روضه رضویه علیه السلام گردیده لیلاً و نهراً جبهه سای سده رفیعه علیه باشد.

دوامت گیتی که تعنی کند با آنکه وفا کرد که با ما کند

و مع هذا مردم زمانه با اجداد و الای ما چه وفا ورزیدند که با ما خواهند مسلولک داشت و علاوه بر آن اطفال صغیر و متعلقان در مشهد مقدس اند، بعد از وقوع این واقعه احوال آنها چه خواهد بود. پس اگر آن عالیجاهان نظر بصوفیگری خاندان صفویه این خواهش دارند پس باید مال حال مشاهده نموده اطفال بیگناه را در معرض هلاک نیندازند، امرای مزبور از استماع این سخنان رضا بقضای الهی داده مهر سکوت بر لب نهادند.

بعد از این جواب آن جماعت را رخصت انصراف فرموده با همراهمان خود از شهر قم طبل رحیل کوفته با خزانة و جواهر خانه و عمارت شاه مکحول و غیره کارخانجات و توپخانه پادشاهی را نیز حرکت داده در ظاهر دارالمؤمنین قم نزول اجلال فرمود.

ف اگر تقی جده فرانس خلد آشیانی از پورده طیبیه قم بسوی مشهد مقدس

تیین این احوال آنکه چون دوازده هزار رأس استر و اشتر پادشاهی که متحمل و متعین انتقال بودند و در مدت نزاع و جدال با جماعت افغانه در قم از کمی علیق اکثر آنها مفلوك و ناتوان گشته بود و طی مسافت راه خراسان مشکل مینمود کسان بدار السلطنة اصفهان نزد ابوالفتح خان بختیاری و بهمدان نزد آقاسی خان قراقلو و بجندق نزد حاجی صفی جندقی و بساوه نزد محمد حسینخان حاکم و میرزا عبدالحسین مستوفی ساوه و بسوس تقی نزد علی تقی خان ولد مصطفی خان بیگلربیگی بجهت ارسال دواب مردمان معتبر فرستاد چنانچه بعرضه بیست و پنج روز از اطراف موازی نه هزار استرو اشتر تازه دم رسید و از درب دارالمؤمنین کاشان و قریه نظنز وارد دارالعباده یزد گردید.

بنابر اینکه در راه پشت بادام ۲ تا چشمه حسن که نزدیک چهارده طیس ۳ است

۱ - در اصل همچنین است و مقصود از آن معلوم نشد ۲ - جزء بلوک بیابانک

در کنار کویر دامنه کوه پرویز ۳ - قریب بیست کیلومتری، شمال عربی طیس

قریب بچهل فرسنگ آب و آبادی ندارد و زمین ریگزار است ازبلده یزد بنابراین شد که بجهت حرارت هوا طی مسافت منازل شب فرمایند باین روش که در سر هر قطار شتر و استر دو مشعل تا رسیدن منزل مشتعل باشد و فی ده نفر يك استر راویه آب همراه باشد باین نحو که نصف راویه ها از منزل خر نه که اول بیابان است يك يوم قبل از حرکت ایشان آب برداشته رفته در میان ریگ منتظر باشند و نصفی دیگر همراه لشکر و بنه بوده تا بمحل راویه سابق برسند و استران راویه که پیشتر رفته اند بسمت چشمه حسن رفته باستعجال آب بر سر راه رسانند .

باین نهج و حسن تدبیر صائب بفضل الله تعالی جمیع لشکر و اهل توپخانه و بنه سالمأ غانماً خود را از آن وادی خشک بساحل نجات رسانیده و احدی تلف و متضرر نگردید هم آخر بیروی بخت بلند و بعنایة الله تعالی مع همراهیان بفیض آباد که دو منزلی مشهد مقدس است رسیدند .

ذکر ورود نواب غلام آشیا فی بقریة فیض آباد قرائی

تا ورود بشهر مقدس عظمی

در آنجا اعلام ورود خود را بشاه رخ شاه نمودند . دو قطعه مراسله در يك خریطه بجواب اطلاع نامه آن جناب رسید یکی باین مضمون که از استماع ورود میمنت مسعود بفیض آباد قرائی مسرور و مبتهج گردید ، نظر باینکه خبر رسیده که جمعی اوزبک از راه بالا مرغاب و جمعی اشرار و قطاع الطریقان ایلات متفرقه از چولئی و سیاه منصور و جلایر و چگنی از سمت رازقوشخانه [؟] مصمم آمدن بسر راه جناب ابویم شده اند یقین که آنچه لازمه احتیاط است بعمل آورده در کمال تانی طی مسافت فرمایند . تمنی این بود که به مجرد اطلاع ورود افاخیم آمود خود را بخدمت رسانیده عینین را منور سازد اما بجهت مواعنی که در ذریعة الاخلاص سابقاً در دار المؤمنین قم از نظر گذشته است مندرج بود مبرهن رای صواب نمای سالی شده لهذا محروم از این نعمت عظمی و عطیة کبری گردید .

دیگری بخلاف این معنی که توقع اینست که استحکام بنه و توپخانه را در عهده سعادت قلیخان و محمد حسین خان قرائی و محب علیخان پسر فتح علیخان و میرزا رضی پسر میرزا عرب بیك و خلیل بیك برادر زاده امیرخان توپچی باشی و فریدون خان مین باشی غلامان که همعنان خدمت می آیند فرموده خود را سبای ۱ و باسته جال باینجا برسانند که بعضی مراتب ضروریه اظهار خدمت شود.

از رسیدن دو مراسله تقیض همدیگر بیك دفعه باعث تفکر و نشویش خاطر دریا مقاطر گشته در تأمل و تعجل روانه شدن بسمت مشهد مقدس استخاره کلام ربانی فرموده چنانکه رفتن باسته جال خوب آمد لهذا با موازی دوصد سوار خود را بشهر مشهد مقدس رسانیده فیض یاد، عتبه بوسی جناب مولای نریبان علیه الصلوٰة والسلام شدند. شاه رخ شاه از اطلاع ورود آن جناب باستانه مقدسه آمده در عمارات سرکار فیض آثار با آن جناب در کمال خفض جناح و تملقات ظاهری ملاقات نموده اظهار سرور بی اندازه نموده و خواهش کرد که امروز در چهار باغ که مقر سلطنت است تشریف فرما شده تا در خدمت اکل چاشت بوقوع آید لهذا آن حضرت همراه او چهار باغ تشریف آورده بعد از ورود بآن مکان از وجنات احوال شاه رخ شاه و امرای او و از اطلاع بعضی احبا معلوم گردید که اراده اذیت رساندن بآن حضرت را در همین مجمع دارند. در بین مکالمات سیصد سوار دیگر و جمعی کثیر از هواخواهان و نوکران که در دولتخانه خود از سابق بجهت محافظت و محارست حرم مقرر نموده بود از استماع تشریف آوری آن جناب در چهار باغ رسیدند و بالجمله بقدر هزار کس جمع آمدند لهذا شاه رخ شاه باقدام و اضرار تضرر جرأت نمود و جمعی از قدمار هواخواهان در کمال احتیاط مستعد محافظت اطراف حرم گردیدند.

بعد از بمصرف رسیدن ما کولات در کمال سلوک ظاهری آن جناب از چهار باغ سوار شده بدو اتخانه خود داخل شد. بعد از يك روز مسموع شد که شاه رخ شاه رسول بیك نامی را از پروردگان نمك نادری که میر آخور او بود با پنجاه نفر از فرقه

غلامان يك روز قبل از ورود آن جناب بشهر مشهد مقدس ظاهراً بجهت طلبیدن عادل شاه و پسر ابراهیم شاه که طفل بیمار بود روانه نموده بود و در باطن تلقین قتل آن جناب را عند الفرصة بر رسول بيك مزبور کرده .

نظر باینکه علام الغیوب که حافظ حقیقی است در آن وقت تضرر از آن ظالم حق ناشناس مقدر ننموده بود قبل از ورود رسول بيك مذکور آن جناب از طریق پیراه تشریف بمشهد مقدس آورده از اذیت آن موذی مصون و محروس ماندند تا اینکه جواهر خانه و خزانه و غیره کارخانجات پادشاهی داخل شهر شده تسلیم عمله های پادشاهی نموده در عوض این اعانت عظیم که هر گاه آن جناب باعث نمیشدند اهل آذربایجان و عراق و قلمرو علیشکر حبه از این اموال و ائانه را مجال آمدن بخراسان نداده اهل آن مملکت خود بتاراج میبردند در جلدوی ۱ همچون اعانتی عظیم شاه رخ شاه بدعهدی باجناب حضرت امام رضا علیه السلام و بکلام الله را مجوز شده چنانچه لیلاً و نهاراً در فکر تضرر جانی بآن جناب میبود لیکن بسبب موانع چند عداوت خود بر ملا نمی نمود و آن جناب در کمال احتیاط نزد او آمد و شد میفرمودند تا آنکه شبی پنجاه کس از غلامان خود را بتبدیل لباس بدوالتخانه آن جناب فرستاد ، بعد از نیم شب آنها از ممر آبی که بر صحن محل خواجه سرایان که در حرم بود آمده در آن وقت خواجه سرایان مطلع شده موازی ده کس از مردم که داخل محوطه شده بودند گرفتار خواجه سرایان و کشیکچیان شده مابقی که در بیرون بودند فرار کرده رفتند .

بوقت صبح دستگیر شدن غلامان شاه رخ شاه بعرض آن جناب رسید ، آن جناب بدست معتمدی آن ده کس را بنزد شاه رخ شاه فرستاده پیغام فرمود که بعد از اعانت و خدمت چینی که شما محتاج و متحیر بيك تومان وجه بودید قطع نظر از کلام الله و مهر انور جناب مولی که فیما بین ضامن است نموده نا حق عوض در جلدوی آن در صد هلاک اینجناب افتاده اید بسیار دور از هروت و انصاف است ، هر چند از وجنات و مکاتبات شما تفرس غدر و عداوت بر اینجناب مبرهن گردیده بود اما چون هنوز خصومت شما بر جمهور و خلائق ظاهر نگشته بود ترك ملاقات را مناسب نمیدانست ، الحال که غدر

شما بر همه ظاهر و معلوم گردید ملاقات را موقوف نمود، طریق مروت اینست که اینجانب را واگذارند که در اماکن قریب بآستانه مقدسه امام الجن والانس مع عیال مجاورت اختیار نماید یا آنکه بگذارند که متعلقان خود را برداشته بعتبات عالیت عرش درجات اسدالله الغالب علی بن ابی طالب یا بروضه امام همام شهید دشت کربلا جناب سید - الشهداء رسانیده فیض یاب تقییل روضات مقدسات بوده باشد .

بعد از دیدن گرفتاران و شنیدن این پیغام انکار نمود که هر گز من این اشخاص را نفرستاده ام و خبر ندارم چنانچه دو کس از آنها که از جمله یوز باشیان غلامانش بودند از استماع این انکار فریاد بر آوردند که ما بحکم شما رفته بودیم . بمجرد شنیدن آن دو نفر را در همان مجلس بقتل آورد که بهتان میزنند و پیغام داد که جمعی از مفسدین آشوب طلب فیما بین اینجانب و شما را بسختان کذب و دروغ برهم زده مبنی توحش و تنفر گردیده اند، شما هر گز بخاطر چیزی نرسانید اگر فرمائید من رفته در گوشه نشینم شما متوجه امر سلطنت گردید، اگر در این ادعا غدیری دردل داشته باشم امام علیه السلام و قرآن مجید سزا دهد .

بعد از مراجعت شخص رافع و شنیدن جوابهای پرحیل او آن جناب توکل بذات باری تعالی نموده در دولتخانه خود در کمال احتیاط میبود .

بعد از پنج روز شاه رخ میرزا چون دید که آن جناب در کمال انضباط مردم خود را همراه دارند و راه مکر و خدعه مسدود است شبی بهبود خان اتکی را در خلوت طلبد و وعده های و کالت مطلق خود را باو کرد بشرط اینکه الوس خود را برداشته آن جناب را بدست آورده مقتول سازد .

خان مذکور انکار و تحاشی نمود و از او مأیوس شده جواب داد که این اراده از بندگان اقدس بسیار بعید است اول بجهت آنکه در سن و کمالات صوری و معنوی آن جناب بر شما رجحان تمام دارند و صله رحم شما اند بعلاوه فیما بین شما و ایشان قرآن مجید و حضرت امام الانس والجن ضامن اند و ثانیاً اینکه بتحقیق مسموع شد که اهل آذربایجان و عراق و قلمرو [علیشکر] و فارس متفق اللفظ و المعنی مانع آمدن

ایشان باین صوب بودند چنانچه نهایت آرزو و تمنای سلطنت و دارائی ایران از ایشان نموده بودند، او دست رد بر سینه مستدعیان زده در کمال محبت این کثرت عظیم را از چنان دشت بی آب و آذوقه سالمأ غانماً گذرانیده جمیع کارخانجات را تسلیم شما نمود با وجود اینها ظهور اراده شما باعث یأس جمیع سرداران و لشکریان گردیده نتیجه زوال دولت خواهد بود، هرگز این اراده صلاح دولت نیست.

بعد از شنیدن این نوع جواب شاه رخ شاه متبسم شده اظهار نمود که اینجانب را از این مذکور غرض امتحان تو بود معاذ الله چه معنی دارد شخصی را که من بمرتبه پدر خود میدانم و تقویت دولت خود را از ایشان میجویم در حق چنین کسی اراده نمایم این سخن را نزد کسی مذکور نخواهی کرد.

بعد از این گفتگوها بهبود خان را از خلوت مرخس نموده فردای آن شب در وقتی که جمیع امرا در نزد او حاضر بودند بهبود خان را طلبیده فرمود که بکرات و مرآت اخبار آمدن اوزبکیه از سمت حیات شادمان [کذا] از طریق دریای آمویه بسمت خراسان بوقوع میرسد، چون مرو چاق و اناک که محل اقامت تست بآن اماکن قریب است تو با قوم تاتار الوس خود روانه آن سمت شده در آنجا قرا سوران باش بعنوان سخلاوچی باشی. در جواب عرض نمود که الوس من پنج هزار کس اند و در آن اضلاع صورت رسیدن مواجب و سیورسات باین جماعت از چه ممر و از کجا مقرر میفرمایند؟

از این جواب شاه رخ شاه متغیر شده حکم بقید بهبود خان نمود و بهبود خان مذکور را آورده در کشیکخانه نشانیدند.

از وقوع این سلوک جمیع سواران متغیر شده بعرض او رسانیدند که جد شما نادر شاه لشکری که بسمتی مقرر میفرمود اول تدبیر و تدارک وجه مواجب و غلات و سیورسات را معین و سرانجام نموده روانه مینمود، بمجرد عرض نمودن این مطلب که متن واقع بود بهبود خان را که سردار با نام و ننگ است محل اعتراض فرمودن و مقید نمودن بعید از مصلحت ملکی و دور از خانه زاد پروری است. در جواب گفت که شماها همه نمک بحرام دودمان ما هستید، آن جماعت سؤال کردند که از ما مردم بجز نمک

حلالی که با وجود ظلم و ستم شما را بر مسند سلطنت ایران نشانیده حلقه اطاعت و عبودیت شما را بدل و جان قبول کرده ایم چه دیده اید؟

در جواب گفت اگر چنین است شما ها رفته سید محمد را بقتل رسانید آن وقت صداقت و خلوص شما بما معلوم خواهد شد.

در جواب گفتند باشخص بی گناهی که خدمت شما را نموده از راه دوری مراحل و شاید را متحمل شده یکی از اجناسی که تخت طاوسی باشد که زیاده از دویصد هزار تومان ارزش دارد بخدمت رسانیده باشد و شما فیما بین خود و او جناب شاه خراسان و قرآن مجید را ضامن داده باشید چنین سلوک نمائید دیگری را چه توقع و اطمینان بعد از این خواهد بود؟

امرا این مکالمات نموده و برهم بر آمده بدر دولتخانه پادشاهی آمده بهبود خان را از کشیکخانه برداشته مجتمع شده متوجه دولت سرای آن جناب گردیدند.

ذکر آمدن امرا بدر دولتخانه و اب خلد آشیانی و بیرون آوردن

آن حضرت از برای امر نظیر سلطنت و جهان پانی

و وقایع آن اوان

تبیین این احوال و تفصیل این اجمال بدین منوال است که چون خبر ورود امرا بقرب گریاس سپهرماس بسمع اشرف آن حضرت رسید تصور رسانیدن تضرر از خاطر دریا و قاطر آن حضرت گذشت حکم بر مستعد بودن قتال بر مردمان خود که در آن وقت قریب بسه هزار کس در اطراف و جوانب دولت سرا از نو کران و مخلصان عقیدت کیش از ترك و تاجیک جمع بودند دادند و بر سر کوچه ها و پشت بامها در آمدن سپاه را باندرون ممانعت نموده از امرا امیر علم خان خزیمه و بهبود خان تاتار مرو و احمد خان بیات و جعفر خان کرد میانلو و محمد حسین خان کرد زعفرانلو و ابراهیم خان کرد کیوانلو و کریم خان بربر و مهدیقلیخان چولشی و منصور خان سیاه منصور و امیر خان میش مست توپچی باشی و میرزا امین پسر میرزا شمس الدین محمد کلانتر و میرزا

شفیع مستوفی‌المالک تبریزی و حسن‌خان پسر فتح‌علی‌خان قاجار و سلیم‌خان بیگلربیگی سابق کرمانشاهان از الوس افشار فارس و حسین‌خان قرانی و شاه‌رخ خان چنگیزی که مجموع شانزده نفر بودند عریضه متاكد باقسام شدیدة نوشته متضمن بخواهش آمدن خود بی اسلحه و یراق و اسب که به بالمشافه مراتب چند معروض دارند. بناء علیه حکم بآمدن آن شانزده کس بی اسلحه و یراق فرمودند.

امرای مزبور آمده کورنش بجا آورده مبارکباد سلطنت ایران عرض نموده بقانون سلسله علیه صفویه زمین بوس نموده ایستادند.

از ظهور این حرکات و ملاحظه و جنات ایشان در جواب فرمودند که اینجانب را هرگز اراده آلوده شدن باموردنیای دون و متوجه شدن بسطنت ظاهری نبوده و نیست مگر توقع از شماها اینست که اینجانب را مع عیال و متعلقان اعانت نموده بجهت مشرف شدن بعبات عالیات روانه نمائید که در آن روضات عرش درجات مجاور بوده مابقی عمر خود را در آن اماکن خلد موطن گذرانند.

امرا عرض نمودند که شاه رخ بغیر از آنکه خدا نکرده اذیت جانی رسد از ما بندگان بنحو دیگر راضی نمیشود و این بندگان شاه رخ را بر مسند سلطنت ایران نشانیدیم بسبب آنکه والده او از سلسله علیه صفویه است، اگر اهل ایران را اطمینانی و انسی با اولاد نادر شاه میبود بیکی از اولاد یا برادر زاده های او مطمئن شده کمر خدمت می بستیم و در این مدت ارادت و اطاعتی که باو میورزیدیم سبب سلسله علیه بود، الحال که در سلسله صفویه بقابلیت و تشخص و ذهن و ذکا باقرب و احق بودن بجهت سلطنت و دارائی ملک ایران بجز بندگان اقدس کسی را نداریم این طفل بی تمیز با مثل شما شخصی که نسبت باو مرتبه ابوت دارید با وجود این همه احسانها که باو فرموده اید عبث شب و روز در صدد اذیت جانی افتاده و مع هذا نه او را تشخص ظاهری و نه عقلی و نه ذهنی و نه ذکاکی هست، بفرموده چنین شخص ناقابل ما بندگان اگر خدای نکرده مرتکب این حرکت شنیع گردیم تمامی تنگ و ناموس اهل ایران را هر آینه بر باد دهیم و در درگاه حق تعالی مخاطب و معذب دارین باشیم و بعید از هروقت

و نمکخوارگی است که ابا عن جد نمک پرورده و خانه زاد این اوجاقیم و اگر موافق فرموده او بعمل نیآوریم و او را با این پادشاه خود دانیم شب و روز باید در حفظ و حراست جان و ناموس خود باشیم در این حال آنآ فآنا مفاسد عظیم و هنگامه‌های لاتعد و لا تحصی متصور است، بیت :

بی طمعیم از همه سازنده
جز تو نداریم نوازنده

در بین این گذارش جمیع سرداران و لشکریان که در خارج و اطراف دولت سرا بودند سوار و پیاده طوعاً او کرها خود را باندرون دیوانخانه رسانیده فریاد بر آوردند که :

همه بندگانیم خسرو پرست
من و گبور گودرز و هر کس که هست

باین مضمون که ما را بغیر از عزل شاه رخ شاه چاره و علاجی نمانده و نیست، چنانچه یکی از امرا رفته از طویله سرکار خود بر یکی از اسبان خاصه بدست خود زین بسته آورد و آن حضرت را سوار نموده جمیع امرا و سرداران در کمال استعداد در جلو و اطراف مجتمع شده که زیاد بر هشتاد هزار کس بودند از ترك و تاجیک و عرب و کرد و نخعی و لالوی و تایمنی، ماورای سکنه شهر، آن حضرت را بیست اجتماعی داخل چهار باغ که مقر سلطنت است نمودند و بنواختن نقاره‌های شادمانی و شلک نمودن توپهای رکاب و قلعه و شلک جزایر خانه و تفنگچیان حکم دادند .

از استماع این خبر شاه رخ میرزای بی خبر هراسان شده بحریم خود گریخته تصور نمود که شاید ایشان را از این آمدن اراده و مقرر نمودن یکی از پسران ابراهیم خان که برادران عادل شاه و ابراهیم شاه باشند بر سریر سلطنت است که سابقاً هر دو را با وجود آنکه از بصارت عاجز بودند در بین راه قلعه قلاپور در حرم خود بدست نسوان و خواجه سرایان در کمال تفضیح و زجر بقتل آورده بود چنانچه سبق ذکر یافت . در آن حین آن ظالم از خدا بیخبر باتفاق چند کس از خواجه سرایان در حالتی که آن مظلومان در مکان خود بی خبر بودند و اسلحه و یراقی در نزد ایشان نبود ریخته در آنها آویخته رسن در گلوی آنها انداخته خفه نمود .

این خبر چون بعرض بندگان اقدس رسید عبدالله خان قولر آقاسی گرجی وسعادت قلیخان کشیکچی باشی قرقلی و قربان قلیخان جزایرچی باشی وصفی قلیخان قرقلی را نظر بآنکه قرابت قریبه با شاه رخ میرزا داشتند حکم شد که مستعجلاً در حرم رفته آن بیمرات را از اذیت آن مظلومان ممنوع ساخته آن اطفال بیگناه را که اکبر آنها بسن سیزده ساله بود بحضور آورند. تا رسیدن خانان مزبور آن بیگناهان را آن بد باطن از پا در انداخته بود.

القصة رسنهارا از گلوی آنها گشوده حقیقت حال را بعرض اقدس رسانیدند، حکم شد که جسد آن اطفال بیگناه را خانان مذکور برداشته درجی محفوظ گذاشته اطبا نیز حاضر شوند که شاید کسی را از آنها نفسی باقی باشد مداوا نمایند.

بعد از متوجه شدن اطبا دونفر آنها که نسبت بدیگران اکبر بودند که نام آنها حسن میرزا و رحیم میرزا بود نظر باینکه نفسی باقی داشتند بحالت اصلی آمدند و سه نفر دیگر که حسین میرزا و قاسم میرزا و القاص میرزا بودند برحمت ایزدی پیوسته بودند.

بناه علی هذا امرا و سرداران در قتل شاه رخ میرزا بکرات و هرات بعرض اقدس رسانیدند، بندگان اقدس در جواب فرمودند که اگر شما را اراده اذیت رسانیدن بشاه رخ میرزا هست اینجانب را نیز با او مقتول نمائید که عین خواهش است و الا هرگز نخواهیم گذاشت که از کسی باو اذیت برسد چنانچه بمحمد رضا بیگ ایشیک آقاسی باشی قدیم خود حکم شد که دویمت جوان جزایرچی فیلی که از عراق در رکاب سعادت انتساب آمده بودند و از جمله فدویان بودند برداشته در دروب و اطراف حرم او شب و روز در کمال احتیاط و انضباط بکشیک متوجه شده بغیر از پنج نفر خواجه سرا دیگر کسی را اذن دخول و خروج ندهند مگر بحکم جدید چنانکه محمد رضا بیگ مرقوم بخدمت مسطور مقید گشته سرگرم میبود.

ذکر بطور منجبت مأنوس شاه سلیمان الثانی البعمینی الموحیدی الشافعی
انار الله بر خانه در ارضی اقدس بر سر پر سلطنت و پیماننداری
و قضایائی که در آن زمان روی داد بتقدیر ملک لایزال

نکته پردازان صحیفه سخن سرائی و بیکه تازان عرصه جهان پیرائی توسن
خوشخرام قلم را چنین بجلوه در آورده اند که چون پادشاه چهار بالش افلاک اعنی خسرو
فلک چهارم سر از تهاب حجاب ظلمانی لیل قیرگون نمودار ساخت تمامی امرا و سرداران
و سرکردگان پای تخت خسرو ایران بازب و زینت فراوان بر در کریاس سپهر مماس
آن حضرت بمقر سلطنت اجتماع نموده منتظر استسعاد کورنش و مترصد اشعه انوار
قبوضات شهریاری بودند و بزبان حال مترنم باین مقال گردیدند که :

همه چشمیم تا برون آئی همه گوشیم تا چه فرمائی

چون تشریف فرمائی آن حضرت بمقر سلطنت دفعتی در روز بیستم محرم الحرام
سنه یک هزار و یکصد و شصت و سه (۱۱۶۳) هجری اتفاق شده اما سرانجام جشن جلوس
و ترتیب خلایع و جواهرات هنوز نشده بود و حرمت شهر محرم نیز ملحوظ ، بهر صورت
تاریخی که مناسب این امر بود در نهم ماه صفر اهل تنجیم مقرر نمودند هر چند بندگان
اقدس را در تمام ماه صفر وقوع این امر عظیم منظور نبود بلکه مرضی آن حضرت این
بود که در اول شهر ربیع الأول که ابتدای ایام بهار و خرمی اراضی و اشجار و برومندی
گل و لاله است این امر بوقوع رسیده سکه بزرگردد امرا و خوانین و سرداران بجهت
طول ایام صلاح ندانستند لابد بنای ساعت سعید در پنجم ماه صفر المظفر تقرر یافت و
یکی از سخن سنجان که در آن وقت در اصفهان بود قطعه مشتمل بر تاریخ جلوس گفته،
آنها در این صحیفه ایراد مینماید :

شد از الطاف ربانی فرروزان نیر طالع

چه نیر مهر انور پادشاه مغرب و مشرق

در درج سیادت اختر برج شهنشاهی
خدیو کشور ایران بالطف خدا واثق
سلیمان شاه عادل وارث ملک سلیمانی
که تاج و تخت شاهی را نباشد غیر او لایق
بعقل و دانش و فطرت ز ابنای سلف افزون
ز شأن و شوکت و حشمت بشاهان جهان فایق
بکف چون ابر دریا دل بدل چون بحر بی ساحل
ید بیضا خصال او باعطای دزم عاشق
سکندر شان شهنشاهی کز اخلاق کریم او
جهانی شاکر از عدلش بمدحش عالمی ناطق
عطار د کاتب امرش زحل طغراکش نهیش
قمر نورانی از مهرش بیزهش مشتری شایق
بود ناهید رامشگر شود مریخ سر عسکر
ببزم و رزم او هر یک بشغلی راتق و فاتق
فلک دوری ز دورانش مه و خورشید دربانش
ملک دائم ثناخوانش نگهدارش بود خالق
سر شاهان بفتراکش زهی شمشیر بی باکش
بر آرد عزم چالاکش دمار از دشمن آبق
شد از الطاف رب حی بساط دشمنانش طی
زالال مزده این می حلال شارب و ذائق
مزین گشت چون افسر ز فرق فرقدان سایش
سریر سلطنت گردید او را قابل و لایق
بشیرش با صبا همدم اشاراتش شفا توأم
بشاراتش مسیحا دم رسید از کشور مشرق

که شاه معدلت گستر سلیمان فریدون فر
بر اورنگ شهنشاهی چو مهر و ماه شد شارق
مبارکباد این دولت بر آن شاه فلک شوکت
جلال و حشمتش بادا مصون از عارض و طارق
من آن مور تپی دستم که در بزم سلیمانی
برد بال ملسخ را تحفه و پنداروش لایق
چو از یر خرد آنم شدم تاریخ جو گفتا
بود سال جلوس شه : « طلوع شمس از مشرق »

۱۱۶۳

و سجع سکه آن شهریار در وسط يك صفحه : « لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله » نقش بود و در حاشیه همان صفحه اسماء مقدسه دوازده امام علیهم السلام
و در صفحه دیگر این بیت :

زد از لطف حق سکه کاهرانی شه عدل گستر سلیمان ثانی
بجهت این مجلس عظمی و طوی ۱ با فرحت و جاه حکم اقدس بکار خانجات عز
صدور یافت که سرانجام این امر نمایند . کار پردازان کار خانجات بموجب فرمان لیلا و
نهاراً متوجه تیاری و دوختن خلاع فاخره شدند چنانچه در عرض بیست و پنج روز
جمیع آنها مهیا گردید ، در عمارت مسمی بالیاس خانی که مکانی با فرحت و شکوه و
عالی بود با عمارات دیگر حکم ترتیب تزئین شده در ساعت مذکور بزیب و فرخی و جاه ،
ترك روز آمد ابا زرین سپر هندوی شب را بتیغ افکنند سر
بعد از يك ساعت از طلوع نیر اعظم از بیت الشرف شوکت عروج و تصدیر بتخت
طاوسی و تمکن بمکان شمس فرموده از طبیعت شوکت و حشمت جمال و جلال او خوی خجالت
بچهره پادشاه ستارگان دویده صینی مثال خود را در پایه سریر سلطنت مصیر از جمله
مصروفات بساط خلد انبساط افکنده ، کواکب مانند گل میخ جدار آن مکان زرنگار

گردیدند، نور زمین از راه ادب سر بر رشته انقیاد کشیده و بسمت الرأس خود ناظر بود و حوت از شدت ثقل آن مجلس خلد فسحت پرمیزد، عرصه خاك از انبساط تحمل این بساط برخوردار می‌باید، هوا بآرزوی کورنش خود را معطر نموده جبین بر زمین اطاعت میسائید، چرخ در نشاط این بزم با لولی و شان خوش الحان در غنا می‌کوشید، عطارد باستکتاب ماده تاریخ این جلوس شوکت منوط مشغول بود، مریخ در صرف نعال غلامان دست بسته بر پا بود، زحل از فرط بساط بوسی از جمله سعدا گشته پروانه وار متوجه حل و عقد مور می‌گردید، قمر سپروار در پیشانی فیل کوه مثال آن مجلس در شادروان آن ایوان کیوان جاه منضبط گردیده، نارهوا درسوزانیدن خرمن حیات اعدا سرگرم گشته منتظر حکم می‌بود، امرای عظام در اماکن مقرر و معموله مثل بروج مشیده جایجا قیام داشتند، سه نفر شاهزادگان را که اکبر آنها سلطان داود میرزا و سلطان علی میرزا و سلطان علی میرزا و سلطان حسین میرزا بودند بر کرسیهای مرصع در طرف دست راست تخت طاوسی حکم بر نشستن شد و یک نفر دیگر از شاهزادگان که سلطان قاسم میرزا باشد بجهت صفرسن در آن مجلس ارم تزیین حاضر نبود.

صنوف طوایف قزلباش و صوفیان سلسله علیه صفویه از ترك و تاجيك و كرد بمثابة امواج بحار از مشاهده صوات آن پادشاه جمجاه سر عبودیت بر شاهراه ارادت نهاده لب بر خواندن آیه ان بکاد گشودند و کواکب سیار از ردی فرح سیر را موقوف نموده در پایه خود ثابت گردیده بودند، آواز کوس و نفیر گبر گه بر چرخ اثر می‌رسید، مغنیان آن بزم بهشت نشان از خنیاگری نوای راست بعراق عرب رسانیده حجازیان حدی را فراموش نموده ساز انهدام شوکت مخالف می‌نواختند، اولیان هندی از پاکوبی زنگوله را شد نموده بودند، طنبوره نوازان گوشمال بلبل هزارستان میدادند غنچه از استماع الحان خوش آواز عندلیب را مخالف شمرده دهن باز کرده بود، دقیقه جویان از شنیدن تصنیف تصنیف فراموش نموده بودند و مغ بچگان سیمین رخسار صورت بوسلیک بشهناز می‌کردند و حسینی مشربان بیات بخواندن ایات ترکی سامع بودند، از صدای ارغنون گل ارغوانی شده بود، از آواز موسیقار پیلان کوه پیکر آن مجلس

از راه بی آرامی بیهوش گردیده رام شده بودند، موسیقی دانان عشر آترا عشری باقی نگذاشته بودند، سپاهیان منصور محو منصوری بودند، غلامان حور لقا در مجمره های طلا سپند مردمک چشم حسود دود مینمودند، فواره های آن بزم خلد آیین بجای آب از گلاب آب بروی کار می آوردند، ضرایبان طلای غش دار دست افشار مینمودند، پتک زنان قرص زر بر سندان نهاده منتظر سکه بزر نمودن اسم اقدس همایونش بودند، طلای ناب نام نامی اشرفش بر قرص شمس تفوق یافته و نقره از شوق این فیض شاخدار شده .

القصة مقارن ساعت سعید بطریق معمول این سلسله علیه خطیب خطبه بلیغ خوانده و خلیفه و ترخان استمداد از ارواح اجداد عالی مقام آن پادشاه جمجاه طلبدیده در حضور زانو زده نقش اوجاع را بموجب ارشاد عمدة العارفين و افخم السالکین شیخ صفی الدین اسحاق طاب ثراه و اجداد عالی مقام ایشان که مقرر بود با کمر مرصع کمر بستند و تاج طومار از قرار گرفتن بفرق منور اقدسش تاجدار گردید، خنیاگران طبل شادمانی را بنواختن در آوردند، شاهزادگان و امرای ذو الاحترام بقدر رتبه خود پیشکشها و نذورات از حضور پر نور گذرانیده بسجده و زمین بوس مفوض گشتند، ضرایبان سبع اقدس را در سیم و زر سکه بزر نمودند، صدای غلغله مبارکباد لشکری و شهری بر فلک دوار رسید.

بعد از عنایات عطریات و تقسیم شربت اوجاق پادشاه با داد و دین بعزم فیض یاب شدن بتقییل و زیارت آستانه مقدسه حضرت امام ضامن تامن که ملجأ و مأوای پادشاهان روی زمین است روانه شده پیاده با امرا و سپاه بطریق مقرر سر کار فیض آثار میرزا محمد امین موسوی نایب متولی آن آستان ملائک پاسبان با ناظر و سرکشیکان و باقی عمله طوق و علم برداشته بنهج معهود باستقبال آمدند .

آن پادشاه جمجاه بمجرد مناظره آن شده اشمس شقه کورنش بجا آورده سر

علم شده مقدس را بدوش افتخار نهاده تا دارالسیاده رسیدند، عتبه عالیّه دار الحفظ را تقبیل نموده ناصیه سای سده رفیعه حرم ملائک خدم شده بعد از اذن پروانه وار برگرد مرقد مقدس آن شمع باغ هشت بهشت امامت گردیدند.

بعد از ادای زیارات و معمولات ضریح مکمل بجواهر که نادر شاه بجهت مقبره خود ترتیب داده بود و زیاده از سی هزار تومان ارزش داشت و فی الواقع در نزد عقلا نصب او در آن روضه مقدسه مناسب مینمود همان روز نیاز درگاه ملائک سپاه حضرت امام الأئمه و العجائب نمودند و نذورات و انفاقات بخدمه و سکنه و اهل استحقاق آن درگاه زیاده از حد و مر نموده با فرخی و جاه مرخص شده عازم راه مقرر سلطنت شدند تا سه روز در شهر و محلات و اسواق سکنه و کدخدایان شهر و ریش سفیدان محلات شهر را آیین بسته بسور نا محصور مشغول بودند و در آن جشن خدمات و خلاع و انعامات بقدر رتبه هر کس عنایت فرمودند که بتسوید معظم آنها پرداختن را لازم دید. تفصیل آن بدین موجب است که خدمت تولیت آستانه عرش اشتباه جناب عالم پناه روحی فداه را بسطان داود میرزا پسر اکبر خود عنایت فرمودند و میرزا محمد امین ولد میرزا شمس الدین محمد موسوی را بنیابت تولیت معین نموده متمکن فرمودند و خدمت صدارت ممالک را بنواب میرزا محمد مقیم که در آن وقت در دارالسلطنه اصفهان بود دادند و خدمت صدارت خاصه را بمیرزا محمد شفیع همشیره زاده خود که او نیز در اصفهان بود عطا فرمودند و بجهت آنها خلاع و عطا با درخور این خدمات حکم ترسیل یافت و امیر علم خان خزیمه را بوکالت مطلق دولت علیه تقرر دادند، قلمدان مرصع و چارقب و وزارت و علم و خلعت فاخره و خنجر مرصع و پنج رأس اسپ با زین و لجام مرصع و طلا و پنج اسپ دیگر کوتلی عنایت فرمودند و احمد خان بیات را بخدمت قورچی باشی گری سربلند ساخته و بخلعت فاخره و شمشیر و خنجر مرصع با

۱ - این کلمه ترکیست بمعنی لباس که در گریبان و اطراف دامن آن زردوزی شده باشد و بامرا و وزرا اختصاص داشته .

علم و طبیل و ده رأس اسپ با زین و انجام مرصع سربلندی یافت، امیرخان عرب میش مست بخدمت توپچی باشی گری با خلاع و شمشیر مرصع و هیکل مرصع که در او آغاز و تیدان ۱ مرصع بوده فرور کرده عنایت فرمودند، مهدی خان چولئی را بخدمت تفنگچی آقاسی گری مقرر داده هیکل مرصع مع آغاز و تیدان ۱ مرصع و خلعت فاخره و شمشیر و خنجر مرصع و دو رأس اسپ با زین و انجام طلا و مرصع و سه رأس اسپ کوتلی دیگر عطا فرمودند، امیر مهرباب خان عرب را بخدمت نظارت کارخانجات شاهی مقرر فرموده خلعت و دو رأس اسپ یکی بزین و انجام مرصع و دیگر بزین و انجام مینا عطا فرمودند.

خدمت ایشیک آقاسی باشی گری مجلس خلد مثال انور با بیگلربیگی گری استرآباد بکف کفایت حسنخان ولد فتح علیخان قاچار اختصاص یافت، تاج و شمشیر و کارد مرصع و خلعت فاخره و شش رأس اسپ با زین و یراق مرصع و مینا عطا فرمودند و بیگلربیگی گری خراسان را ببه بود خان اتکی، با خلعت لایقه و شمشیر و کارد و پنج رأس اسپ یکی از آنها با زین و انجام مرصع و باقی طلا با طبیل و علم و مشعل صینی دار سربلند و مفتخر و مباهی گردید، سپاه سالاری چخور سعد و گنججه و قراباغ و ملک ختمسه تا سرحد قاپلان کوه بفتح علیخان افشار ارومی، با خلعت و شمشیر و کارد و پنج رأس اسپ بزین و انجام مرصع و مینا با طبیل و علم و تاج مرصع فیض باب و مباهی گردید، ابوالفتح خان بختیاری را بیگلربیگی گری عراق مقرر فرموده بتاج و خلعت و شمشیر و کارد و مشعل صینی دار سرفراز کردند و عبدالعلیخان بسپه سالاری قلمرو علیشکر و داروغگی توپخانه قلمرو تقرر یافت.

میرزا محمد تقی را بوزارت کرمانشان مقرر فرموده خلعت و شمشیر و کارد و دو رأس اسپ با زین مینا و طلا و طبیل و علم و مشعل صینی دار حکم ارسال شد. وزارت مازندران بمیرزا مقیم برادر مهدیخان منشی عنایت شد و حکومت گیلان

بموسی خان ایلوی افشار عنایت گردید، خدمت گرجستان بتهمورث میرزا برادر محمد قلی میرزا با خلعت و تاج مرصع و شمشیر و کارد و کمر مرصع و مشعل صینی دار و پنج رأس اسپ با یراق مرصع و مینا لطف فرمودند و سپه سالاری فارس را بصالح خان بیات تفویض فرموده وزارت آن ملک را بمیرزا جعفر لشکر نویس سابق اصفهانی داده بجهت صالح خان خلعت و تاج و شمشیر و کارد مرصع با پنج رأس اسپ بزرین و انجام مینا عطا شد. ابراهیم خان برادر حسنعلیخان اردلان بخدمت سپه سالاری سنه و اردلان و سقز و وان تقرر یافت و مولی مطلب بوالیگری عربستان استقرار یافت و بخلعت و جیقه و شمشیر و خنجر مرصع و پنج رأس اسپ با زین و انجام مرصع و مینا مفتخر گشت، قرچقای خان قلماق که در ایام نادر شاه بسفارت روس رفته بود بحکومت دربند مقرر گشت و امیر علم خان را حکم اقدس شد که بجهت خدمات جزو و کل از امر او امر او زادگان که خانه زاد و نمکخوار قدیم این سلسله اند یوماً فیوماً بحضور انور حاضر سازد که هر کس که شایسته خدمتی باشد او را سر بلند ساخته که بخلاف اسلاف از شداید معن و افلاس و ارهنگد، وقورا و خدمت مهربداری مهر خاص را بجعفر بیگ سیاه منصور تفویض فرمود و بخلعت و کارد و شمشیر مینا و یک رأس اسپ با زین و انجام طلا مباهی گردید و میرزا جعفر را که سابق نایب مهدیخان منشی الممالک بوده بخدمت منشی - الممالکی سرفراز فرموده بخلعت فاخره مخلع فرموده و ارشاد شد که بحکم و عمال جمیع ولایات ارقام قضا فرجام عز صدور یافته روانه شود بدین مضمون :

هو ان فرمان همایون اعلی در باب معافی مال و جهات ۲ سه ساله ایران

«نظر بآنکه اهل ایران بسبب تسلط فرق مختلفه که بعد از سالها متصرف مملکت

۱ - بقرض صحت نسخه قور بمعنی سلاح و کمر بند است و تورچی بمعنی سلاحدار و تیر انداز.

۲ - جهات در فرمانها و نوشته های آن ایام بمعنی مالیات جنسی استعمال میشده و غرض از مال مالیات نقدی بوده است، گاهی این دو کلمه را سرهم و بصورت مالوجهات نیز مینوشته اند.

ایران گردیده بودند شیوه قطاع الطریق که جبلی ذات آنها بود مرعی داشته در تخریب و تاراج لمحۀ فوت و فرو گذاشت نکرده رعایا و سکنه ایران از مدتی بانواع خدمات و بلا یا گرفتار بودند بعد مدت متمادی جناب باری تعالی بآن ضعفاً ترحم نموده انتظام امور و ارتکاب فرمانروائی ایران را باین بنده در گاه اله و غلام آستان بدالله تفویض فرموده حق را بمرکز خود فرار داده اراده اقدس چنین است که سپاهی و رعیت ایران پیوسته در کمال آرام و اطمینان بوده شدید گذشته را نعم البدل یافته لیلاً و نهاراً با اهل و عیال مرفه الحال بدعای دولت قاهره مشغول باشند بنابراین بشکرانه توفیق این عطیۀ عظمی بدرگاه جناب و اهب العطا یا از ابتدای جلوس و الا تا مدت سه سال کل مال و جهات را بطریق انعام بسکنه ایران معاف نمودیم و در این سه سال نیز اخذ سیورسات بهیچوجه از هیچ ملکی نخواهد شد، هر یک از حکام و عمال باید بموجب حکم اشرف عمل نموده تا سه سال دانی و درمی از اهل ایران طلب ننمایند، اگر بمسامع جلال آزر دگی خاطر ضعیفترین اهل ایران از دست حکام و عمال رسد باقی وجهی آن شخص بجزا و سزا رسد که باعث رضای حق و تسلی خاطر ضعفا و عجزه و مساکین گردد و این حکم بلیغ و یرلیغ قضا تبلیغ را باید بمسامع قبول بر صفحه سینه خود نقش داده در عهده شناسند و بمیرزا رضی مستوفی خاصه و بامیر مهرباب خان ناظر سرکار سلطنت مدار ارشاد شد که افراد جمیع نقود خزانة و وزن طلا آلات و نقره آلات و طلا خانه و بیوتات شاهی را منضوب و مشروح نموده از نظر اقدس باستعجال گذرانند و بر زبان الهام بیان بامیر علم خان وکیل الدولة العلیة العالیة ارشاد گردید که بندگان ما را منظور چنین است که جمیع نقود و اسباب که بالفعل مصرفی در کارخانجات پادشاهی ندارد و انتظام ملکی و آرام رعیت اوجب و اسلم از بودن نقود و جواهرات مینماید در این مدت سه سال موجب و سیورسات سپاه از خزانة عامره داده خواهد شد تا آنکه بعنایة الله تعالی حسب الخواهرت هوا خواهان دولت احوال ملک و ملت انتظام پذیرد، جواهرات و نقره آلات و طلا آلات از خزانة بخشندۀ قادر کریم عطا خواهد شد چنانچه اجداد عظام این بنده شاه

ولایت مجتمع نموده تا الی الآن از آن ذخایر در اصفهان و اکثر قلاع ایران بعد از بمصرف رسانیدن سرداران مفسد قلیل و کثیر موجود است ، او جل شانه لطیف است .
امیر علم خان و سایر امرا از استماع دریافت رأی اشرف که منوط بصواب بود سجدهات شکر الهی بجا آورده بسمع قبول اذعان نمودند چنانچه بموجب حکم مستوفی خاصه دیوان اعلی افراد جمع قیمت جواهرخانه و خزانه و اسباب طلا آلات و نقره آلات را که بالفعل چندان مصرفی نداشت مبلغ پنج هزار تومان شده بود بنظر اقدس در آورد و بخلیفه لشکر ارشاد شد که بموجب دستور العمل سلسله علیه صفویه مواجب لشکریان را بعد از وضع تیول که از سابق مقرر بوده بر آورد نموده و خرج قیمت سیورسات را بموجب ضابطه ای که سپاه می یابند بر آورد و منقح نموده از نظر اقدس گذرانند که جمیع اخراجات از خزانه عامره ایفاد داروغگان سیورسات خانه ها و مواجب سپاه نیز داده خواهد شد و مصحوب کرم خان افغان مراسله بجهت احمد خان سدوزه افغان روانه فرمودند بدین مضمون :

نقل مضمون مراسله با احمد خان سدوزه افغان

منوط بر اینکه جماعت ابدالی همیشه در اطاعت و فرمانبری اجداد عالی مقام ما بوده اند، بسبب انقلاب و خودسری جماعت غلزه ای که نسبت بسلسله علیه بی ادبی بوقوع آوردند از آن وقت بکرات و مرات بانواع مصائب و قتل و اسر مبتلی گردیده اند چنانچه اظهر من الشمس است بنابراین ارقام میگردد که جناب اقدس الهی بندگان ما را از شر اشرار در کنف حمایت خود محفوظ داشته در این ولا برمسند اجدادی و بر ملك موروثی لطف نموده متمکن گردانید بانتظام امور سلطنت ایران مأمور نموده مناسب حال و مستحسن مآل احوال آن عالیجاه بلند جایگاه چنین می نماید که بنهج سابق طریق سلامت را پیش گرفته خود را از منتسبان این سلسله دانسته امیدوار و مستظهر عنایات بوده داروغگان خود را از سرحد قندهار الی هرات طلیده قلاع و بلدان و قصبات مملکت پادشاهی را تفویض عالیجاه مقرب الخاقان بهبود خان بیگلریگی هرات نمایند

والا آنچه مستحسن بر رأی آن عالیجاه باشد بعمل آرند. این مکتوب را بکرم خان مزبور داده صالح بیک یوزباشی غلامان را نیز همعنان اوساخته باستعجال روانه فرموده بعد از رسیدن کرم خان و صالح بیک یوزباشی بمسامع ملازمان اقدس رسید که احمد خان صالح بیک را بتل در آورده کرم خان را مقید نموده کسان نزد تیمور خان پسر خود بجهت تقید و انضباط برج و باره دارالسلطنه هرات فرستاده. از ظهور این اخبار بتصرف در آوردن قلعه هرات الی قندهار لازم و جازم همت والا نهمت پادشاهی گردید.

ذکر در بیان رفتن بهبود خان بیگلری و امیر خان توپچی باشی
با افواج قاهره بدارالسلطنه هرات و تسخیر آن قلعه سپهر بنیان
و قضایائی که در آن زمان روی داد بتقدیر ملک لایزال

نغمه پردازان شیرین کلام و طوطیان بلاغت فرجام شاهد سخن را باین روش از مکنم خفا بجلوه گاه ظهور آورده اند که ارقام قضا جریان بسپه سالاران و بیگلریگان و حکام ولایات عز صدور یافت که بجهت یساق قندهار لشکریان را بسرداری جمعی از امرا که در آن وقت مناسب بود روانه خراسان نمایند.

بعد از جمع آمدن سپاه که میعاد هر لشکر را مدت دو ماه مقرر فرموده بودند روانه تسخیر قندهار و غوریان و غیره کردند، بهبود خان بیگلریگی هرات را با امیر خان توپچی باشی و امیر معصوم خان برادر علم خان باتوپخانه گران و بیست هزار سوار و جزایرچی روانه دارالسلطنه هرات فرموده و نیز ارقام بنام درویش علیخان هزاره و عناب خان تایمنی و صادقخان فراهی سمت صدور پذیرفته مصحوب قورچیان مرینخ صولت روانه فرمود که آمده بهبودخان و امیرخان ملحق شده انجام امور احکام پادشاهی نمایند. بهبود خان و امیر خان و امیر معصوم خان مقید و منتظر جمعیت سپاه نگردیده تکیه برافضال الهی و اقبال بی زوال شاهنشاهی نموده با همان قدر لشکر رزمخواه که تا آن وقت در ظل لوای آن امرای ذوو الاحترام مجتمع شده بودند بتعجیل هرچسه

تماماً تر مع توپخانه و سپاه از راه فراه روانه شده روس تاتار را نیز با جمعی از متجنده آن ولایات بطریق ایلیجاری جمع آورده در ظاهر هرات با تیمورخان پسر احمدخان ابدالی حرب صعبی اتفاق افتاد .

تیین این مقال بدین منوال است که بهبودخان و امیرخان و امیر معصوم خان با عساکر منصوره از درگاه پادشاهی رخصت شده باستانه مقدسه سلطان روضه ارتضاء حضرت امام رضا علیه التحیه و الثناء مشرف شده آداب زیارت و وداع بجا آورده طلب استمداد از روح پرفتوح آن سرور دنیا و دین نموده با افواج و کواکبه خود روانه مقصد شدند .

تیمورخان پسر احمدخان ابدالی چون از آمدن لشکر قزلباش و قوف بهم رسانید متجنده خود را جمع نموده بکثرت و ازدحام تمام از شهر هرات بیرون آمده چرخچیان هر دو لشکر بیکدیگر رسیده صفوف حرب از دو طرف آراسته گشته میمنه و میسر و قلب و جناح انعقاد یافته دست باستعمال سیوف و سنان گشودند :

ملخم-ای پیکان ز برندگی شده آفت مزرع زندگی

در اول حال بسبب دور بودن قشون و دیر رسیدن کمک و قلت چرخچی قزلباش و کثرت چرخچیان سپاه افغان و رسیدن کمک آنها شکست بر فوج چرخچی قزلباش افتاده فوج چرخچی مهزوم شده بفوج قول ملحق شدند . چون امیرخان این حال مشاهده نمود بسر دادن توپهای از در دم حکم نموده اکثری از افواج افغان که تعاقب نموده می آمدند از ضرب گلوله توپ ناچیز شده بخاک هلاک افتادند و آنچه از آسیب گلوله توپ خلاص یافتند بضراب تفنگ تفنگچیان آتش دست سفر آخرت اختیار نمودند .

از این دو صدمه عظیم در ناصیه فوج افغان علامت ضعف ظاهر گشته مقارن این حال فوج میمنه که سردار آن بهبودخان تاتار بود جلوریز بر فوج افغان تاختن آورده افغانه را تاب ثبات و قرار نمانده رو بفرار آوردند و نیز لشکر قول چون این حال مشاهده نمودند بیک بار تعاقب افغانه نموده بعضی مقتول و برخی دستگیر و بحوالی قلعه رسیده شروع در تسخیر آن قلعه نمودند ،

یلان نعره زن بر سر آن حصار
کز آن تا فلک بود بك نعره وار
ز پایین چو تیری بیلا شدی
مشبك از او چرخ مینا شدی
ز بالا چو سنگی بزیر آمدی
ز گاو زمین بانگ شیر آمدی
مثل گر کسی را در او ره بدی
اجل را از او دست کوتاه بدی

الغرض افغانه تحصن قلعه را اختیار نمودند، لشکر قزلباش اطراف شهر را مرکز وار احاطه نموده سنگر ها استحکام داده توپهای قیامت لپیپ قعه شکن در برابر بروجهی که مناسب بود نصب نموده ایلاً و نهارا متوجه جدال و قتال میبودند.

نظر بآنکه در این مدت متمادی عجزه و مساکین شهر هرات با ضرار افغان گرفتار بوده در کمال اختلال و اضطراب بسر میبردند خصوصاً اشخاصی که در دین مبین اثنا عشری مشهور و معروف بودند از استماع رسیدن لشکر قزلباش و انهزام فوج افغان منبسط و هسرور گشته در خفیه کسان نزد امرا فرستاده تعهد این نمودند که ان شاء الله تعالی عن قریب تیمور خان را مابندگان بدست آورده بحضور خواهیم رسانید و بنابراینکه از قوم افغان در شهر بسبب بد سلوکی با سکنه بسیار مترازل و هراسان شده اند مناسب چنین است که سمت دروازه گرشک را خالی نموده سیه نفرمایند که عن قریب بمجرد فرصت یافتن قوم افغان که الحال پنج هزار کس بیش نیستند فرار خواهند نمود. بهبود خان با امیر خان مشورت و کنگاش این معنی نمودند، امیر خان بالفعل بقتل افغان مجوز نشده بنابراین مثل که یکی را بگیر و دیگری را دعوا کن لهذا با بهبود خان چنین مقرر نمود که اسلم شقوق اینست که سیه دروازه گرشک برداشته شود که راه فرار افغانه باشد بجهت آنکه جمعی از امرا و نویسندگان اهل ایران در کابل نزد احمد خان میباشند بعد از یورش قلعه و بلوای اهل شهر اگر جمعی افغانان با پسر احمد خان بقتل آیند یقین که از سکنه شهر نیز جمعی ضایع خواهند گردید و جماعتی که لزا اهل ایران در کابل اند بجهت بعد مسافت خود را بایران و حدود قلمرو همایون شاهی نمیتوانند رسانید و او اذیت بآنها خواهد رسانید، ان شاء الله العزیز بعد از فرار افغانه

و بدست آمدن شهر هرات احمد خان ارادهٔ محافظت بلاد مقبوضهٔ خود بایران خواهد آمد بجهت جمعی قزلباش کسه همراه او هستند فراغتی حاصل شده باشکرتظرف پیکر شاهی متصل خواهند گردید .

رای امیرخان بسند خاطر بهبودخان و امیر معصوم خان و سرداران آمده دو سنگر قریب بدروازهٔ گرشاک بود بیپانهٔ حواله ساختن در دروازهٔ مشهد بر داشتند و شروع بحواله ساختن نموده مستعد بیورش قلعه گردیدند .

این خبر باعث زیادتى توحش افغانه گردیده و نیز از وجنات اهل شهر آثار نفاق و اختلاف تفرس نموده بودند در نصف شبی تیمورخان سپاهی وار اسباب واحمال خود را بجا گذاشته با سایر افغانه راه فرار را در پیش گرفته پیاده و سوار بدر رفتند . در آن نیمشب سکنهٔ شهر مطلع شده جمعی از اعزه و طالب و ریش سفیدان از شهر بر آمده بخدمت بیگلربیگی و امرا فائز گردیده اظهارشعف و انبساط بی اندازه نمودند .

ابراهیم خان نایب جزایرچی باشی سرکار والا را با پنج هزار جزایرچی صاعقه کردار در دل همان شب بشهر فرستاد و نسقچیان بمحلات و اسواق بجهت صیانت ناموس اهالی و سکنهٔ شهر مقرر نمودند و صباح آن شب با فتح و فیروزی امرا با جمعی قلیل داخل شهر شده مقرر شد که از اهل سپاه احدی بی اذن بیگلربیگی وارد شهر بند نگردد و عراض مبارکباد در خصوص این فتح نمایان بحضور بندگان اقدس فرستادند . بعد از رسیدن خبر فتح و ظفر یافتن سپاه نصرت پناه بر اعدا و بدست آمدن قلعهٔ دارالسلطنهٔ هرات بنیروی اقبال شاهی بنواختن تقارنهای شادمانه حکم شده ارقام بنام بیگلربیگی هرات و خوانین بشرح متضمن تحسینات و تلافیات بی حد احصا و بمنضبط گردانیدن دروب و بروج و سفایر [کذا] قلعه و انتظام دادن توپخانه و لشکرو ترفیه حال سکنه و رعایا بوده لیلاً و نهاراً در حفظ و حراست ملک و شهر سعی بودن و منتظر ورود موکب همایون بعد از تحویل پادشاه سیارگان ببرج حمل سمت صدور یسافته با خلع فاخره و انعامات زاخره که مناسب قدر و منزلت هر کس بود بجهت خوانین عظام و

سرداران آن جیش بصحابت مسرعان بهرات روانه فرمودند و ارقام قضا شیم بنام جعفر خان پسر ملک محمود خان و میر قنبر و میر کوچک مرقوم شد که آنها نیز خود را بدار السلطنه هرات رسانیده منتظر ورود موکب پادشاهی باشند و ترقیم ارقام در ماده بتأکید روانه شدن افواج بجمیع ممالک ایران حکم شد .

شرح وقایع هرات در روز رفتن اشرا بصوب دارالسلطنه هرات در بلده مشهد مقدسی معلنی روی داد

نظر باینکه سابقاً در حدود مشهد مقدس مکان منقح و مخصوص بجهت بودن توپخانه و چراگاه گاوان پادشاهان سابق مقرر نموده بودند در این ولا بخاطر اشرف چنین رسید که در الننگ ۱ رادکان که ده فرسخ از مشهد مقدس فاصله دارد زیوسته آب و علف وافر میباشد بجهت مکان توپخانه دیوار بست و اماکن باروت خانه و غیره ترتیب داده شود که عمله توپخانه در آنجا بوده اهل شهر را اشرا آنها متضرر نگردانند چنانچه حکم بنای ابنیه مذکوره برستم خان فراش باشی شده بود. خان مذکور بموجب حکم اقدس در یک و نیم ماه اماکن را ترتیب داده معروض حضور شاهى عالم پناهی گردانید، اراده اقدس بشکار رادکان مصمم شده وارد آن عرصه پر نزهت و شکار گردید و بعد از بنظر در آوردن اماکن توپخانه که بسی و تردد رستم خن گرجی بانصرام رسیده بود تا هفت روز در آن اراضی و جبال دلگشا متوجه عیش و شکار میبودند که از انهای منہیان بمسامع جلال رسید که امیر و کیل الدولة العلیة العالیة که در شهر بجهت انتظام مهام امور دولت مانده بود محمد رضایک ایشیک آقاسی سابق را با جمعی که بندگان اقدس بجهت محافظت و حراست شاه رخ میرزا مقرر نموده بودند طلبیده در باب امور چند او را نزد خود متوقف نموده مشغول ساخته بود و در باطن حسین خان قزاقی و امیر مہراب خان ناظر سرکار پادشاهی که با او قرابت قریبه داشت و جمعی دیگر بدرخانه شاه رخ میرزا فرستاده امیر مہراب خان بمستحفظان ظاهر نمود که از حضور بجهت سؤال امری حکم شده که من رفته از شاه رخ میرزا تحقیق نمایم .

خود با دو کس دیگر و چند خواجه سرا باندرون رفته شاه رخ میرزا را مکحول نموده بر آمدند و محمد رضایک چون بمکان مقرر خود رسید از حقیقت واقف گردیده از غضب پادشاهی متوحش شده عیال و اطفال و احمال خود را برداشته با چند نفر از همراهیان خود بسمت هرات و قندهار فرار نمود.

بعد از مسموع فرمودن این خبر وحشت اثر بندگان موکب همایون در کمال استعجال وارد دولتخانه صولت آشیانه گردیده تا سه روز از خلوتگاه بر نیامده و امیر علم خان را نیز بحضور تجویز آمدن نفرموده پیغام فرمودند که مرا اراده سلطنت ایران نبوده و نیست، نظر بالحاج و استدعای شما طوعاً او کرهاً این امر را منوط بعمود و موافق و ایمان قبول نمود که شروع آنها طومار وار باستکتاب بر آورده بمما میر جمهور سرداران در حضور موجود است و یکی از آن شروط اذیت نرسانیدن بشاهرخ میرزا است، با وجود آن همه تقیدات و تعهدات ابتدا نقض عهود مرقومه نموده چنین حرکتی بوقوع رسانیده اید، در این صورت اعتمادی باقوال شما مردم بهیچوجه نیست و نمائنده، آنچه بعد از این نسبت بانبندگان ما سلوک خواهید نمود علام الغیوب داند، اسلام شقوق چنین است که الحال بظهور رسانید و اگر ترحمی بحال بندگان ما نمائید و اگذارید که خود را در زمره فریشان در گاه ملائک سپاه علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء منقظم ساخته از ناصیه سامی آن عقبه سر مباهات بر اوج سماوات رسانیده که بجهت ایندای سلسله علیه ما از بدو حال پیوسته آتش غضب الهی در ایران مشتعل شده بر خرمن عمر و جاه مغربان این دولت سانح و طارق گردید چنانچه وقوع انقلابات مذکور از کتب تواریخ و سیر سابق معلوم است و در این از منه خود نیز مناظره نموده باشند.

بعد از رسیدن ارشادات بآنها مجموع امرا و سرداران و سپاه برهم آمده جوق جوق و فوج فوج رو بدولتخانه و الانهاده سر و پای برهنه شمشیرها در گردن انداخته بطریق مستغنیان و گنهکاران بحضور انور در آمده امرا عرض نمودند نظر بانکه ما بندها ابا عن جد صوفی و فدوی این سلسله علیه هستیم و بغیر از این سلسله هر کس

اولی سلطنت بر افراخته اگر چند روزی بسبب ناچاری ظاهراً باو اطاعت نمودیم لیکن پیوسته عشق صوفی گری این سلسله را در کانون درون خود ثابت و لازم داشته ایم ، بنا بر اینکه بندگان اقدس در سمت آذربایجان و عراق تشریف داشتند و ما غلامان را پیوسته منظور خدمت این سلسله میباشد شاهرخ میرزا را که از طرف والده بسلسله علیه انتساب دارد ترجیح بمادان شاه و ابراهیم شاه داده بسطنت و پیادشاهی خود قبول نمود در بقعه اطاعت او بدوش نهاده متحمل شده بودیم . نظر بآنکه آرزوی خدمت و غلامی بندگان حضرت را از سالها جمهور اهل ایران در دل داشته و دارند چنانچه از محمد تقی خان شیرازی نادر شاه بمظنه غلامی حضرت اعلی بد مظنه شده بود گذشت آنچه بر او گذشت و مکرر بآواز بلند باهل ایران خطاب مینمود که من میدانم که شما مردم اخلاص و صوفیگری سلسله صفویه را در دل داشته با من و اولاد من در کمال عداوتید بعد از تشریف آوردن بندگان شاهی بارض اقدس ما غلامان تفرس نمودیم که شاهرخ میرزا با وجود قرابت باین سلسله علیه و عدم قابلیت ظاهری در صدد لذیت بلولیبای دولت بر آمده چنانچه بالأخره از ضمیر او مبرهن و ظاهر گردید و حکم بی ادبی نسبت بحضرت ظل اللہی نمود . ما غلامان متحمل این حکم نگردیده خلع او را اسلم شقوق شمرده خود را فدائی وار نثار سم ابلق چرخ رفتار بندگان گردانیده مستغیث علو ترفیه حال خود شده مستدعی تکفل مهام دارائی و جهان پناهی اعلیحضرت گردیدیم .

چنانچه بندگان بطریق اجداد عالی مقام خود ترحم بحال سکنه و عجزه ایران نموده بر وساده موروثی و اجدادی خود قرار گرفتند در این صورت صحیح بودن شاه رخ میرزا که الحال لعدا عدو ما غلامان شده است لظ طریق حزم و احتیاط و عقل بعید بود لذا جسارت باین بی ادبی نمودیم ، هر گاه مرضی اقدس باشد حکم بقتل ما فدویان خود بدولت فرمایند اگر پیدری حکم قتل پسر و پیسری حکم قتل پدر فرمایند هر آینه از اطاعت و بجا آوردن خدمت تجاوز نخواهیم نمود .

بعد از استماع این عرایض ارشاد چنین شد که در طریقه انیقہ شرع شریف نبوی

قتل بیگناهان تجویز نگردیده لکن بندگان ما خدمت و کالت دولت علیه را از امروز بامیر اصلان خان قرقلو مقرر فرمودیم و شرف بیگ پسر او بنیابت پدر بقطع و فصل مهام متوجه میبوده باشد و خدمت قورچی باشیگری را بصالح خان بیات که بیگلریگی فارس است تفویض فرمودیم و بنیابت از حاجی سیفالدین خان بیات را معین نمودیم و خدمت تفنگچی آقاسیگری را بجعفرخان کرد میانلو عنایت فرمودیم و خدمت دیوان بیگیگری سرکار عظمت مدارشاهی را بمحمد حسین خان کرد زعفرانلو تخصیص دادیم امرای معزول بی طلب حضور حاضر نگردند.

بمجرد استماع این ارشاد امیر علم خان و کیل الدوله با امرای دیگر بنخاک افتاده حکم اشرف را بسمع قبول اطاعت نمودند چنانچه اهل هر خدمتی سررشته خود را بخوانین سپرده بطریق حکم درخانههای خود منزوی شدند.

نظر باین اطاعت بعد از هفت روز حضرت ایران پناهی امیر علم خان را با امرای دیگر طلبیده بخلاع فاخره مفتخر ساخته بخدمات مرجوعه خود ثانیاً مقرر فرمودند و خدمت نیابت و کالت دولت علیه بشرف بیگ ولد امیر اصلان خان و خدمت دیوان بیگی بمحمد حسین خان کرد و خدمت نیابت قورچی باشی بحاجی سیفالدین بیات بحال و برقرار ماند.

بندگان اعلی پیوسته مشغول سرانجام یساق قندهار بوده جمیع اسباب مرصع آلات را نیز حکم شد که جواهرات آنها را جدا کرده بقیمت در آورده بفروش رسانند و قیمت جواهرات را سوداگرانی که میخرند در عراق و آذربایجان و فارس آنچه حکم شود بجهت خرج روزانه نموده لشکر بیگلریگیان و حکام سوداگران مذکور رسانند و رسید از آنها گرفته ایفاد دفتر نظارت نمایند و لشکری که در رکاب ظفر انتظام موجودند مواجب و سیورسات از خزانه عامه در حضور می یافته باشند.

در خلال این احوال امیر مهرباب خان ناظر مریمش شد و جهان فانی را بدرود کرد

نظر باینکه قرابت قریبه بامیر علم خسان داشت بندگان اقدس حکم بتشییع جنازه او فرمودند، امیر علم خان و کیل الدوله و احمد خان قورچی باشی و غیره امرا از حضور بر آمدند، چون بکریاس پادشاهی رسیدند امیر علم خان مراجعت نمود. در خلوت بعرض رسانید که ابن غلام بعد از ترخص از حضور بکریاس جلالت اساس رسیده دید که در میدان دولتخانه که باصطلاح هند جلوخان باشد بقدر دو هزار سوار جلایر مستعد ایستاده اند، از یوسف علیخان جلایر حاکم مشهد مقدس پرسیدم که این سواران بچه قریب ایستاده اند ظاهر نمود که سابق رقم بجهت کهنه نو کراویماق ۱ جلایر بنام برادرم زال خان عز صدور در یافته بود الحال زال خان بموجب حکم اقدس اویماق جلایر را همراه آورده بجهت سان آمده ایستاده شده اند. در بین مکالمات کمال تشویش و تزلزل از احوال او غلام تفرس نمود لهذا متفکر شده عرض می نماید که اگر یوسف علیخان آمده استدعای دیدن سان دسته جلایر نماید ارشاد شود که امروز بندگان ما دیدن سان را موقوف بفردا فرمودیم خود حرکت فرموده در مکان خلوت نشریف ببرند، نظر باینکه امروز حکم اقدس بجهت تشییع جنازه امیر مهرباب خان بما صادر شده موقوف فرمودن حکم مناسب نیست، فردا ما غلامان در حضور حاضر شده تقید و صیانت نموده و اگر در بین سان مردم اراده نمک بحرایی در ضمیر داشته باشند و حرکت ناهنجاری از ایشان بوقوع رسد بسزای عمل خود خواهند رسید.

این مراتب را عرض نموده از حضور حضرت شاهی رخصت شده ره گرای امر مأمور گردید چه در آن وقت او را لازم بود و پادشاه را نیز که جمعی از افواج قاهره از ایل او و غیره که جریده عقیدت و اخلاص آنها از لوث نفاق و شقاق بری باشد در حضور حضرت ایران پناهی بجهت خبرداری و حراست گذشته خود راهی می شد نهایت در آن زمان او و پادشاه هر دو از خوض این معنی غافل و عاطل گشته نقش این اندیشه در خاطرها صورت نیست بمضمون این بیت:

قضا چون زگردون فروهشت پر همه عاقلان کور گردند و کز

منیل

قضا دستی است پنج انگشت دارد چو خواهد از کسی کامی بر آرد

دو بر چشمش نهد دو بر بنا گوش یکی بر لب نهد گوید که خاموش

بالجمله بعد از این یوسف علی خان مذکور به حضور آمده مرتعش و مضطرب بعرض رسانید که دسته اویماق جلایر را بموجب حکم اشرف زال خان برادر غلام آورده حاضر است ، ارشاد شد که امروز بسبب مشاغل دیگر بندگان ما سان دیدن را موقوف فرمودیم فردا دسته جلایر نیز بجهت سان حاضر باشند ، این اشاره فرموده خود بدولت بمکان خلوت تشریف بردند بالاخره معلوم گردید که در این مدت بوساطت چند نفر از خواجه سرایان که پرورده نمک نادری بودند و تا آن زمان در خدمت شاهرخ میرزا مقرر فرموده بودند رقعجات و مراسلات از صیبه میرزا خان سلطان جلایر که معقوده شاهرخ میرزا بود بیوسف علی خان میرسیده متضمن بر آنکه غیرت و حمیت اویماقبت و ایلیت را شما مردم از دست داده و محل طعن جمیع اویماقات ایران گردیده اید و جمعی امرای نمک بحرام شاهرخ میرزا را از سلطنت خلع نموده در گوشه انزوا مقید نموده و اشتهار معیوبی چشم او بین الناس داده اند ، این اشتهار عین کذب و دروغ است. در آن مراسلات قلم بدست شاهرخ میرزا داده بدست خود قلم را حرکت داده بطریق خط ما یقرئی که او داشت بتسوید در آورده نزد یوسف علی خان مخفی می فرستاده بمقاد این رباعی:

آدم ز بهشت بافت نقصان از زن یوسف بته چاه بزندان از زن

سپهرغ بکوه قاف پنهان از زن صدملك سلیمان شنه ویران از زن

یوسف علیخان تعیین نموده بود کسه اذیتی بچشم شاهرخ میرزا نرسیده و این

شهرت خلاف واقع است.

عرق حمیت جاهلیتش از پیغامات آن ضعیفه مفسده بحرکت آمده و نیز بسبب

بعضی احکام که سابقاً بحیز تحریر در آمده مثل معافی مالیات سه ساله کل قلمرو ایران و آنچه اراضی موقوفات و غیره که هر یک از امرا و سرداران بظلم و جور در تحت تصرف خود داشته باشند حکم شد که از آنها عفاً مسترد نموده مالکان و متولیان را متصرف نمایند از این جهات بعضی از اشرار و سرکردگان که مواجب واجبی خود را کاً ن لم یکن پنداشته چشم بر مال ضعفا و عجزه گماشته بودند و مبلغهای کلی هر یک جداگانه املاک زیر دستلن را متصرف بودند و نیز آنچه در دست رعایا باقی بود مبلغی بنام مال دیوانی بظلم و ستم می گرفتند لهذا این تعییدات بر آنها در باطن گران نموده سعی در انهدام دولت آن پادشاه با عدل و داد نمودند چنانچه با قربان قلی خان قرقلوی جزایرچی باشی حضور و بکندی بیگ خان جارچی باشی قچرافشار و بافریدون خان نایب عبدالله خان قزاقاسی و قاسم خان افشار جزایرچی باشی و کریم خان بربرقوریساول باشی و باعلی یار خان جولئی توپچی باشی جلو که در اطراف دولتخانه مبارک بود و منصور خان پسر چنداول باشی که بتدریج متفق شده بودند تا آن روز در انتهاز فرصت بوده بنابراین که دروب دولتخانه علیه بید اقتدار و اختیار داران سرداران مذکور می بود و فرقه همیشه کشیک که روز و شبی دوازده هزار کس مقرر بودند و محل بودن آنها در اطراف بیرون دولتخانههای پادشاهی از قدیم مقرر و معین است احدی از آنها در درون دولتخانه مدخلی نداشتند .

بعد از تشریف بردن بمکان خلوت نمازخانه یوسف علی خان نمک بهرام جماعت جلایر را از اسب فرود آورده بتدریج از دروازه ها دو دو و پنج پنج کس داخل چهار باغ نموده با مردم اندرون که متفق بودند مع شده دروازه ها را مسدود نموده جزایر- چیان و غلامان را باطراف و جوانب بام و جدار فرستاده خود با جمعی دیگر از سرداران مزبور آمده بازاده شاه اتدازی علی التقله از پشت در ها و پرده ها با شمشیر های آخته بر سر آن حضرت ریختند بنحوی که مجال حرکت کردن احدی نشد، چون از

شجاعت و دلاوری آن حضرت که خود مکرر مشاهده نموده بودند اندیشه ناک بود لذا اول یوسف علی خان از پشت پرده بیک بار خود را بر روی شمشیری که در پهلوی پادشاه بود انداخته و رفقای او چند شمشیر بر آن حضرت زدند و سایر حاضرین کسه بیخبر بودند و بی براق ایستاده بودند چند کس از آن ملاحین بر آنها حمله برده آنها فرار برقرار اختیار نمودند و حضرت خلد آشیانی را دستگیر و مقید نمودند در همانجا دیده های حق بین آن حضرت را بخنجر ستم عاطل و باطل و از هر دو چشم کور و چراغ سلطنت را بی نور و خود را مطعون طعن هر نزدیک و دور و در دود درگاه سلطان غفور در یوم النشور نمودند.

در این مقام از کلام حکمت نظام زبده شعرای نامی حکیم نظامی چند بیتى بتناسب

محل ایراد مینماید:

درخت کیسانی در آمد بخاک	بغلطید در خون تن زخمناک
سلیمانی افتاده در پای مور	همان پشه کرد با پیل زور
بهر فریدون و گلزار جم	بیاد خزان گشت تاراج غم
نسبتاً دولت کیقباد	ورق بر ورق هر طرف بر باد
چنانست رسم این گذرگاه را	که دارد بآمد شد این راه را
یکی را در آرد بهنگامه تیز	یکی را ز هنگامه گوید که خیز
سکندر که با رای و تدبیر بود	بنیروی دولت جهانگیر بود
اگر دولتش نامدی رهنمى	نسودی سرخشم را زیر پای
مکن زیر این لاجوردی بسلاط	باین مهره کهرباگون نشاط
که رویت کند کهرباوار زرد	کیبوت کند جامه چون لاجورد
که داند که این دخمه دام و دد	چه تاریخها دارد از نیک و بد
چه نیرنگ با بخردان ساخته	چه گردنکشان را سر انداخته
فلک نیست یکسان همانغوش تو	طراز دورنگیست بر دوش تو

گفت چون فرشته بلندی دهد
شب آن کو بنا نیست نارد بیاد
از این دیو مردم که دام و ددند
گوزن گریزنده در مرغزار
همان شیر کو جای در بیشه کرد
چومرغ از پی کوچ برکش جناح
بزن برق وار آتش اندر جهان
نظامی بنخاموش کاری بسیج
بیاموز زین مهره لاجورد
فردوسی گوید:

مبادش بجز آتش اندر کنار
بر او باد لعنت همی صد هزار
روانش بدوزخ نگو نسا رباد
همیشه بلعنت گرفتار باد

بهیئت اجتماعی شاهرخ میرزا را از محل خود کشیده بر آوردند و بعد از بر آوردن عاری بودن نور بصر او بآن مخاذیل مبرهن و ظاهر گردیده متأسف شدند و بزبان حال بدین مقال مترنم بودند:

راستی خاتم فیروزه بواسعاقی
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

بآن ضعیفه فتانه قطامه صفت توییخ و تشنیع نمودند لکن نظر بآن که چنین حرکتی بیروتانه بیجا از آن نمک بهرامان بوقوع رسیده بود و تدارک آن ممکن نبود شهرت صحت چشم شاهرخ میرزا را داده آورده بر مسند سلطنت نشاندند و حکم بنواختن تقارخانه و شلک توپخانه و جزایر خانه داده دفعه در بلده شهر مقدس علامات روز رستخیز پدید آمده اماکن و جدار شهر از آواز توپخانه و جزایر خانه سیماب وار بحرکت و تزلزل بر آمد، امرا که در آستانه مقدس متوجه تجهیز و تکفین مهرباب خان بودند مضطرب شده رو بدولتخانه پادشاهی نهادند، جماعت اعراب و بیات

و کرد و نخعی و لالوی و غیره که زیاده از هفتاد هزار کس بودند مجتمع شده اطراف چهارباغ را فراگرفتند و از اطراف امرای باقی باتوپ و تفنگک شعله حیات جمع کثیری از مردم امرار منطقی می نمودند. بعد از زد و خورد بسیار یوسف علی خان نمک حرام کس بنزد وکیل الدوله امیر علم خان و احمد خان قورچی باشی و غیره امرا فرستاد که شما شاهرخ میرزا را مشهر بی چشمی نموده مقید داشتید، حافظ حقیقی چشم او را از شماها مصون داشته از این معنی ما که خود را از جمله غلامان او میدانیم متحمل نشده پادشاه شما را مکحول کرده شاهرخ شاه را بجای خود مزمکن گردانیدیم بهترین است که شماها نیز آمده بطریق سابق متوسل باین دولت شوید، این جانب متعهد می گردد که بیچوجه پادشاه بر شما مردم در صدد انتقام نگردیده پایه شما را بیش از پیش افزایش دهد. از استماع این پیغام خوانین برهم شدند،

بنکی بچه گرگ می پرورید چو پرورده شد خواجه را بردید

در جواب گفتند که تا ماها انتقام از شاهرخ میرزا و از تو نمک بحرام نگیریم چگونه آرام خواهیم گرفت چنانچه بحملات متعدده دلیرانه امرا خود را باطراف چهارباغ رسانیدند، نظر باینکه توپخانه در دست نداشتند و توپخانه کلان پادشاهی دور بود از اذیت توپخانه کاری از پیش نبردند و واهمه این نیز نمودند که مبادا از این اصرار و تکرار سرداران نمک حرام اذیتی جانی بحضرت خلد آشیانی و باولاد او رسانند تا قریب بشام معرکه قتال بآتش حرب مشتعل بود بالأخره امرا و افواج راه دیار خود پیش گرفته از شهر برآمده و رفتند و این واقعه در یازدهم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و شصت و سه (۱۱۶۳) هجری روی نمود.

دیدنی آن قهقهه کبک خرامان حافظ که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود

ذگرو قاپچی که بعد از واقعه خلع لباس سلطنت آن حضرت

در ارض اقدس و اطراف روی نمود

القصة آن ظالمان بی ایمان بوقت شب آن حضرت را مع متعلقان بارگ مشهد

مقدس فرستاده در کمال احتیاط ممنوع از دخول و خروج نمودند .

از نوادر اتفاقات سیمه سانحه قطع اسنان است کسه از اصابت عین الکمال بان پادشاه دیندار روی داد ، تبیین این مقال و اندکی از بسیار آن اینکه بعد از جلوس دو باره شاهرخ میرزا را بخاطر رسید کسه من چشم و زبان هر دو ندارم ، و علم بر مناقص باطنی خود نداشت ، پس شاه سلیمان اگر چه در چشم با من مشارکت بهم رسانیده لکن مزیت فصاحت زبان بر من دارد ، مبادا آنچه از برای من اتفاق شد از برای او نیز بشود لهذا در باب قتل آن حضرت با امرای مردود سخن بمیان آورد . چون امرای کذا که مصدر این امر شده بودند فی الفور از کرده خود نادم و پشیمان شده لهذا بر قتل او رضا نداده تعزیش نمودند . شاهرخ میرزا مطلب را فهمانید که هر گاه از برای من چنین اتفاق شد پس برای کسی که ترجیحی در ظاهر نیز داشته باشد بطریق اولی صورت احتمال دارد و در تقدیر وقوع حال شما چه خواهد بود . پس امرای یانگی بنا بر قطع لسان آن حضرت گذاشته زبان آن جناب را نیز مقطوع نمودند لکن بقدره الله تعالی بعد از قطع لسان از گویائی و فصاحت و بلاغت آن حضرت چیزی نکاست .

الحاصل چون این خبر وحشت اثر در هرات ببه بود خان بیگلریگی و امیرخان توپچی باشی و غیره خوانین رسید عرایض بنزد احمد خان ابدالی در باب اطاعت نمودن خود و تسلیم قنعه هرات و توپخانه پادشاهی و تفویض ممالک خراسان فرستادند . بمجرد رسیدن عرایض امرا احمد خان از قندهار بسمت هرات کوچ نمود و امرای مذکور استقبال نموده او را داخل شهر هرات کردند و از آنجا همراه رکاب او متوجه سمت مشهد مقدس گردیدند .

یوسف علیخان مخبر شده بقدر هفت هشت هزار کس سواره و پیاده از دسته غلامان و جلایر و چنداول و قوریساول و غیره که با او متفق بودند و قدری از اهل شهر با خود فراهم آورده با قدری توپخانه بعزم رزم احمدخان و امرای قزلباش شاهرخ میرزای مکحول را برداشته روانه سمت هرات شد و چون بسنگ بست رسید امیر علم خان از

قاین در که سال سرعت آمده بیک حمله شاهرخ میرزا را منہزم ساخته غلامان و عملہ سرکار پادشاهی جلو اسب او را بدست گرفته در کمال تعب بمشهد مقدس رسانیدند .
جمع اسباب و کارخانجات پادشاهی باتوپخانه بدست امیرعلم خان افتاد و او از نظر احمد خان درای گذرانیده اطاعت نمود .

بعد از ورود شاهرخ بمشهد مقدس بوسن علیخان با فلیح خان از جواهر خانہ پادشاهی هفت رأس استر از جواهر پیاده محمول نموده نصف شبی شهر و شاهرخ را وا گذاشته سمت کلات کہ محل اقامت او بود بدر رفت .

در خلال این احوال بندکان اقدس فرصت یافته از دغدغہ اینکہ مبدا از اعادی چشم زخمی بآنها رسد سلطان داود میرزا پسر اکر خود و سلطان علی میرزا پسر او وسط خود را بقدمیان وفد بیان هواخواه سپرده روانہ روضات مقدسات آستانہ سپهر مماس جناب ولایت مآب اسد اللہ الغالب غالب کل غالب و بآستانہ ملانک آشیانہ حضرت سید الشهداء علیہما السلام در کمال استعجال پوشیده از اعادی روانہ فرمود و بآنها حکم نمود کہ رفتہ در آن اماکن مقدسه بنیابت زیارت منہول بوده بمبادات و تحصیل کمالات ایام خود را صرف مینمودہ باشند . تا من بعد آنچه مناسب و مصاحت باشد ارشاد خواهد شد چنانچہ عنایت نامجات بنام مصطفی خان ایلچی بیگدلی و بنام محمد رضاخان قورچی باشی سابق و بجهت مہدیفلیخان شاملو و میرزا ابراهیم متولی سابق نجف اشرف فرداً فرداً بحیز تحریر در آورد مشعر بر روانہ نمودن فرزندان بآن صوب و متوجہ شدن آن عالیجہان در امور فرزندان عز صدور یافت .

یک سال بعد از فائز شدن آنها بعتبات عالیات حکم روانہ شدن نزد پادشاه هندوستان فرمودند چنانچہ ان شاء اللہ تعالی بعد از این بتفصیل تحریر خواهد یافت .
سلطان حسین میرزا و سلطان قاسم میرزا و سلطان ہاشم میرزا کہ صغیر بودند در ارض اقدس در خدمت والد خود میبودند و آن حضرت در کہال دلتنگی در مشهد مقدس بسر میبردند .

نظر بآنکه در وهله اول احمد خان درانی بظاهر بلدة طيبة مشهد مقدس آمده از صولت رضوی تسلط شهر مقدس تیسیر نیافته بناکام مراجعت بهرات نمود امیر علم خان بمشهد مقدس آمده از آنجا بکلات رفت و بعد از وقوع جدال و قتال لاتعد و لاتحصی فیما بین امیر علم خان و یوسف علیخان جلایر بالأخره امیر علم خان مسلط و یوسف علیخان مغلوب شد و او را با برادرش زال خان و غیرهم با متعلقاتش بدست آورده مراجعت بمشهد مقدس نموده بدر دولتسرای نواب اقدس آورده بحضور عرض نمود که دشمنان آن حضرت را این غلام جان نثار با اهل و عیال گرفته حاضر ساخته بهر نوع سیاست که فرمایند او را با متعلقاتش این غلام فدوی بسزا رساند و اگر حکم شود شاه رخ هیرزای بیمر و ت را که بندگان اقدس بجهت اذیت چشم او کمال بی التفاتی بما غلامان بظهور رسانیده بودند و او در عوض آنچه کرد بر خدا و خلق ظاهر است آورده در دولتسرا بقتل رسانیم که عبرة للناظرین گردد تا بعد از این شخص دیگر با محسن و بزرگ و صلة رحم خود چنین سلوک ننماید و يك نفر از شهزادگان را مأذون نموده و بما غلامان تسلیم فرمایند که بنیابت بندگان متوجه انصرام مهام سلطنت ایران گردد.

بعد از مستدعیات او خان عالیشان را بحضور طلبیده بعد از اظهار تحسینات و ظهور توجهات فرمودند که فی الواقع آنچه شما لازمة نجابت در عرق اویما قیت و نمک حلالی بوده بیش از حد و احصا بمنصه ظهور رسانیدند که گنجایش است کتاب در کتب تواریخ و سیر ندارد لکن تقدیر را چه تدبیر بمصداق کلام معجز نظام لیث بنی هاشم علیه السلام که اذا جاء القضاء عمی البصر و بمفاد منظوقه يفعل الله ما يشاء و یحکم ما یرید و بقول شاعر،

او هم گله جو نشد نکوشد که نشد لب پیده گونشد نکوشد که نشد

منت کش دهر می شد آخر کار کاری که نکونشد نکوشد که نشد

تسلیم و رضا را که شیوة مرضیه اجداد عالی مقام خود است مرعی و اختیار نمود ،

چشم امید از جهان و اهل آن پوشیده‌ایم

پای در دامان صبر و انزوا پیچیده‌ایم
رضا بقضا داد اما جواب اول در باب خواهش نمودن یکی از فرزندان بجهت
امر سلطنت ایران آنکه از بدوسن سلطنت بزرگان ما را صغیر و کبیر اهل ایران جهراً
و اخفاه متمنی بودند، جناب اقدس الهی در این مدت ما را از اذیت اعدا در کنف حمایت
خود مصون و محروس داشته موافق تمنای اهل ایران بوساده سلطنت اجدادی قرار
داد، سلوکی که کرده‌اند و خواهند کرد اظهر من الشمس است، باوجود این بعد از من
باولاد من چه خواهند کرد و شما چند کس که دوست و هواخواه این سلسله علیه‌اید تا کجا
رفع و دفع شر اشرار می‌توانید نمود و ما دو پسر اکبر را مناسب بودن ارض اقدس
ندانسته روانه عتبات عالیات نمودیم و این دو طفل صغیر که نزد ما بند چه قابلیت این
امر دارند، نظر بنماک حالانی و هوا خواهی شما میدانیم که آنچه بندگان ما خواهش
نمایند در تیسیر آن قاصر نمانده و نخواهید ماند، خواهش اول آنکه اراده‌ایکه در
حق ما و اولاد ما دارید موقوف نمائید دوم نور بصرین بجهت ما تحصیل نمائید.

بعد از این زشاد امیر علم خان بعرض رسانید که این بنده سجدات شکر الهی را
بجای آورد که دشمنان ولی نعمت خود را با سلاسل و اغلال بدست آورده بیایه سریر
اعلی حاضر نموده ام و در باب فسخ اراده سلطنت اولاد عظام تابع حکم اقدس لکن
در ماده علاج نور عین حق بین بندگان والا ناچار و بیچاره‌ام.

ارشاد شد که اگر شاهرخ میرزا و یوسف علیخان را مع اولاد و احفاد هر روز
بچند دفعه بانواع مختلف مقتول و محروق ساخته باز آنها را بصورت اصلی نمایند در
شهواری که از ما رفته است بدست نخواهد آمد و میسر نخواهد شد، در اینصورت تعصب
و تغیر بر آنها بیفایده محض است، خواهش چنین است که شما آنها را مستخلص نموده
بکمال رفق و مدار سلوک نمائید و انتقام را موقوف و بعالم عقیبی واگذارید که در آن
وقت عادل حقیقی انتقام مور مظلوم را از پیل مشوم میگیرد، اصل خواهش و تمنای ما
چنین است.

امیر علم خان در جواب عرض نمود که این غلام رفته با سرداران همراهی کنگاش
نموده اگر بموجب حکم اشرف راضی شوند فدوی در صیانت آنها بموجب ارشاد
قصور نخواهد نمود .

بعد از این مذکورات امیر علم خان حکم ترخص از حضور یافته بمکان خود رفته
اظهار این معنی بسرداران و سپاهیان نموده آنها بمجرد استماع این اراده بر هم آمده
بلوا نموده یوسف علیخان و شیرغازی خان برادرش و اقربای دیگرش را با قبیح وجهی
در میدان شاهی بقتل در آوردند .

بعد از چندی احمد خان درانی نام سلطنت بر خود گذاشته با سپاه فراوان و
توپخانه بی پایان عزم صوب بلده طیبه مشهد مقدس گردید . امیر علم خان مستعد رزم
و قتال و محافظه قلعه و جدار شهر گردیده بعد از رسیدن احمد شاه بظاهر بلد مقدس
مشهد شریف دوسه دفعه آتش حرب و قتال فیما بین اکراد و اعراب خراسان اشتعال یافت
و نظر بآنکه سرداری نداشتند و انتظام در امور لشکرشان نبود لشکر خراسان منهزم
شده داخل شهر گردیده آنچه از جواهرات و نقود و غیره سرکار پادشاهی یافتند غارت
نموده هر یکی راه دیار خود پیش گرفته بدر رفتند و قلعه مشهد بدست ابدالیان افتاد ،
بیت :

چنان زد بر بساطش پشت پائی که هر خاشاک آن افتاد جائی

در این مدت حضرت اعلی بامتعلقان در مشهد مقدس فیض یاب عتبه بوسی امام
نامن ضامن علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثنا بودند و مکتوبی پادشاه هندوستان
که در آن وقت عالمگیر ثانی بود بعتبات عالیات نزد شاهزادگان فرستاد که روانه شاه
جهان آباد شوند و مراسله مزبور متضمن بر آنکه چون فیما بین سلسله علیه گورگانیه و
سلسله این نیازمند در گاه احدیت طریقه و داد و ارتباط از قدیم الایام مرعی و منسلک
بوده و میباشد چنانچه هر وقت از ازمان سالفه که بهر یک از دولتین وهنی و چشم زخمی
میرسیده دیگری حتی المقدور در رفع و دفع آن لحه از کوشش و کشش در اعانت و

استمداد تغافل نموده اند چنانچه احوالات پادشاهان علیین آشیانان بابر پادشاه و همایون پادشاه انارالله برهانپمازبانزد خاص و عام است لهذا مصدع اوقات عالی میگردد که چون امرای تمک حرام که از قدیم الأيام ملازم اجدادی این نیازمند بوده در این اوقات باغواهی بعضی اشرار نابکار بر این نیازمند درگاه الهی عاصی شده کردند آنچه کردند توقع از آن زیننده اورنگ جهانبانی اینست که آن سپهراقتدار طریقه انیقه آبی عظام خود را منظور فرموده بهر نوع اعانت و امدادی که از آن فرازنده لوای شهر یاری و طرازنده اریکه بختیاری در باره این نیازمند درگاه صمدیت روی نماید ضایع و باطل نخواهد گردید و نخل برومند سلطنت و کامرانی فرزندان سعادت مند سلطان داود میرزا و سلطان علی میرزا روانه را خدمت آن اعلی حضرت گردون موهبت نمود، بنحوی اعانت و دستگیری شود که باعث استخلاص این خاطی شده امرای بانگی منکوب و خاسر گردند.

سلطان داود میرزا مراسله مرقوم را مصحوب خود نموده از بندر بصره بسواری سفاین بمسقط و از آنجا وارد کیج و مکران و روانه شاه جهان آباد شده بخدمت پادشاه و الاجاه هندوستان رسیده و برادر خود را در عتبات عالیات گذاشته بعد از ورود بشاه جهان آباد معلوم شد که احوال پادشاه هند در نهایت اغتشاش و برهم خوردگی است و پادشاه را استقلال بیچوجه حاصل نیست.

در این بین آوازه آمد آمد احمد شاه ابدالی بلند شد چنانچه فیما بین امرای هند و ابدالی حربی در نهایت صعوبت روی نموده ابدالی فایق و هندیان مغلوب گردیدند و چون این خبر بشاه جهان آباد رسید سلطان داود میرزا که بامید کمک در آنجا مانده بود مأیوس بالمره شده از شاه جهان آباد عازم صوب بنگاله شد که از راه دریا خود را باز بعتبات عالیات سدره مرتبات رساند.

بعد از ورود بمرشد آباد نواب مهابت جنگ که صوبه دار آنجا بود از راه تملقات مقدم او را مغتنم دانسته مانع رفتن شد.

مقارن این سلطان علی میرزا که در عتبات عالیات بود از راه دریا بر کوب جهاز وارد بندر هوگلی^۱ گردیده بجهت مهربانی و محبت‌های صوبه داران دیشان هردو برادر در بنگاله اقامت نمودند و در سنه ۱۰۰۰ هزار و یک صد و هشتاد و هشت (۱۱۸۸) هجری سلطان علی میرزا در بندر هوگلی بجوار رحمت ایزدی پیوست و از او اولادی باقی نماند و در سنه ۱۰۰۰ هزار و دو صد و چهار (۱۲۰۴) هجری سلطان داود میرزا نیز در مرشد آباد بنگاله بر رحمت حی لایموت واصل گشت در وقتی که این راقم حروف محمد خلیل را در سنه ۱۰۰۰ هزار و یک صد و نود و دو (۱۱۹۲) از اصفهان طاییده در خدمت آن جناب حاضر بود ،

چو صیدی از اجل غافل سوی صیاد می آید

نخستین رفتن خویشم بآن کو یاد می آید

و با این مسود اوراق هشت نفر اولاد از آن جناب در بنگاله باقی ماند ، دو نفر از آنها مع مؤلف این اوراق ذکور و باقی انث ، جناب احدیت خاتمه امور را بخیر گرداند بنی و آله الامجاد .

اما چون این خبر ملالت اثر در اصفهان بابوالفتح خان بختیاری رسید او نیز ب فکر کار خود اوفتاده در سنه ۱۰۰۰ هزار و یک صد و شصت و سه (۱۱۶۳) هجری میرزا ابوتراب^۲ پسر میرزا سید مرتضی خلیفه سلطانی را که والده او صیبه شاه سلطان حسین بود با علی مردان خان بختیاری مع شده اورا بیادشاهی بر داشته شاه اسماعیل ثالث

۱ - در شمال کلکته بر روی یکی از شاخه‌های شط گنگ

۲ - میرزا ابوتراب مذکور فرزند نواب میرزا سید مرتضی و او پسر میرزا علی و او پسر میرزا سید مرتضی و او پسر نواب میرزا سید علی و او پسر علامه زمان سید حسین العسینی المرعشی مشهور بخلیفه سلطان و سلطان العلماء صاحب حواشی معروفه بر معالم و شرح لعمه میباشد و والده ماجده میرزا ابوتراب نوابه صیبه شاه سلطان حسین صفوی بوده و میرزا ابوتراب ملقب بشاه اسماعیل ثالث است.

(شهاب الدین العسینی النجفی المرعشی)

نام گذاشت، نهایت او نیز چندان رشدی ننمود عاقبت کریم خان زند او را در قلعه آباده که ما بین اصفهان و شیراز است چند سال مقید نمود چنانچه ان شاء الله تعالی خانم احوال او بعد از این بحیز تحریر در خواهد آمد.

ملخص کلام آنکه آنچه بخاطر فاتر میرسد در برهم خوردن و انهدام دولت آن شهریار حقیقتش دو حکمت لایزالی بود یکی آنکه عموم اهل ایران نظر بر اخلاق ردیه و اطوار ذمیمه که جبلی ذات آنها شده بود اراده ازلی قرار یافت که بچهار موجّه بحور بلا افتاده سزا و جزا یابند تا زمانی که قابل ترحم و تفضل باری تعالی گردند، دیگر آنکه چون مردم زمانه بظلم و جور عادی شده سر بقواعد عدل و انصاف فرود نمی آوردند پس حکمت بالغه تقاضا نمود که بر آن قوم سلطانی بر انگیزاند که متابعت خصائل ردیه ایشان نموده مجبور در ظلم و جور گردد لهذا بمقتضای الطاف بلا نهایت مشیت او سبحانه قرار یافت که لوث خبث آن معاصی را از نامه عمل آن سپید بیگناه زدوده ببالای چند او را مبتلی نموده تا کفاره گناهان چند روزه او گردد و در سنه هزار و یک صد و هفتاد و هفت (۱۱۷۷) هجری در ارض اقدس بمرض سل بجوار رحمت ایزدی پیوست و بفحوائی کل شیء، هالک الا وجهه در صحن پائین پای حضرت امام ثامن و ضامن صلوات الله علیه در مقبره ای که والد طاب ثراه او از برای خود ترتیب داده بود مدفون گردید، بیت:

اگر صد سال هانی و یکی روز
بسیاید رفت زین کاخ دل افروز

و زبان حال مخلصان آن حضرت باین رباعی مترنم گشت:

از مرگ تو ای شاه سیه شد روزم
بی روی تو دیده های خود بردوزم
تیغ تو کجاست ای دریغ تا من
خون ریختن از دیده باو آموزم

ایضاً

تاریخ جهان که قصه خرد و کلان
در هر ورقش بخوان که فی عام کذا
در جست در او چه شیر مردان چه یلان
قدمت فلان ابن فلان ابن فلان

ذکر مجملی از اخلاق حمیده و اطوار پسندیده

که با آن حضرت بود

آن حضرت پادشاهی بود دستور العمل خسروان روزگار و شهر یاری بود پسندیده اطوار و در صلاح و تقوی یگانه دوران و در کمالات صوری و معنوی بی مانند و بی نظیر چنانچه نادر شاه با وجودی که او را دارث ملک میدانست و در دل خوف و هراس بی قیاس از آن حضرت داشت هر وقتی که او را میدید میگفت که میرزا سید محمد پادشاه بی سپاه و افسر است، و در علوم فقه و حکمت قصب السبق از همگنان بوده و در علم و تحریر سیاق دست استادان این فن را بر پشت بسته، و حسن خطی چون خط دلبران سبب خط و در علم هیأت و نجوم فرید عصر، و شمه از شجاعت و صلابت او چنان که در شهر قم و اماکن دیگر که ذکر آن باعث تطویل میگردد با وجود قلت اعوان و کثرت اعدا بوقوع انجامید، و دست عطا و نوال او بمنابها یکی از برای رفاه رعایا و ساکنین ممالک محروسه ایران با وجود مالکیت و نبودن شریک و سهمی دست از کرورها تنخواه بابت وجوه دیوانی برداشته و گذاشت که الحق هیچیک از شهریاران ذی شوکت و خدبوان صاحب صولت و اقتدار از خسروان اهل اسلام از پیشینیان تا آن زمان بگذشت و همتی چنین مر نکب و مباحی نگردیده اند بلکه خیال این نوع بخششی در هر آن خاطرهای ارباب دنیای دون عکس پذیر نگردیده باشد، و در مراتب ترك مؤاخذة و عفو و عدم مغلوبیت غضب و صفای طویرت انتقام بنحوی که سابق بطلی تحریر پیوسته در قوه کم کسی از صاحبان بواطن صافیه از غشایش و آرایش نفس سرکش جلوه ظهور نموده، و از ایام صبی تا بوقت مرض الموت شبی از شبها هیچیک از سنن و صلوات لیل از او فوت نشده بود تا بواجبات چه رسد، و در فن معنی و شعر و انشاء ضرب المثل شعرای دهر، لهذا اجتناباً عن الأطناب از اخلاق حسنه آن حضرت اعتراف بمعجز و قصور نموده سواد جواب مکتوبی را که در عالم عمومی و هجوم آلام و غنا زاده طبع و قاد آن

حضرت است که در اصفهان یکی از مخلصان صادق الولاہ مرقوم نموده بود ایسراد مینماید .

سواد مکتوب

حسن اخلاص عقیدت جازم حقیقت مراسم میرزا ابوالقاسم همواره صورت نما و عکس پیرای مرابای خلوت خاطر حقانیت ذخایر بوده و میباشد . شرحی که در خصوص بعضی کدورات و سانحات که در این سنوات بآن ستوده صفات رخ نموده در عریضه مخالفت فریضه و ذریعه خلوصیت ودیعه اظهار و اشعار نموده بود مکاره زمان و مکاید سپهر اخشیجان پیوسته مخصوص ارباب ایمان و اصحاب ایقان بوده و میباشد کما قال :

فغان زین چرخ دولابی که هر روز بیجاهی افکند ماه شب افرروز
لکن صاحبان ذهن صاف و مالکان فهم و انصاف تراکم اقسام آلام و تصادم شداید
ایام را از وقایع عظیمه ماضیه حتی از تصور مصایب گوناگون و نوایب از حد افزون که
باین نیازمند درگاه ذوالمنن و خاطیه ممتحن رو داده و میدهد فوق طاقت بشری
و مقتضی رتبت پیغمبری است که شاید عشری از اعشار و اندکی از بسیار آنها گوشزد
مخلصان و منتبسان گردیده باشد تشفی و تسلی حاصل میتوانند نمود ، نعم ما قال :

بسنگ امتحان فرسود گیتی جسم زارم را

عبیر پیرهن کرد آسمان آخر غبارم را

تجلی کرد حسنی ریخت از هم جسم زارم

کنید از نخل ایمن شعله ور شمع مزارم را

الحمد لله علی کل حال ، بیت :

سفینه گرمرو افتاد و باد بان را سوخت	کشید شعله دلم پرنبان جان را سوخت
گرفت آتش چشم من و جهان را سوخت	مرا بکوره هجران گداخت اول عشق
که ماه و انجم و خورشید و آسمان را سوخت	چنان ز آه من آتش گرفت عرصه دهر
	یفعل الله ما یشاء و یحکم ما برید ، بیت :

گفت یار از غیر ما پوشان نظر گفتم بچشم

وانگهی دزدیده در ما می نگر گفتم بچشم

مجملاً حال مدت هفت سال است که بحمدالله تعالی بتأسی طریقه انیقه آباء
عظام و اجداد کرام علیهم صلوٰۃ الله الملك العلام و تفصی از آلائش دولت سراسر ذلت
دنیاى عبرت انجام مقیم مقام تسلیم و رضا و معتکف سرای بی همتای مسکنت و انزوا :
پوست تخت فقر باشد مسند شاهنشهی تراک افسر شد بری ما کلاه کپکپی [؟]
و جمعی از اشرار نا بکار که در ظاهر و سر باین نیازمند درگاه احدیت خصومت
و خیانت ورزیده بودند بسهام آلام و مقمقام انتقام جناب کردگار و جبار عالم و اقطار
بانحاء بلایا گرفتار و مرحله پیمای دار بوار گردیدند بیت :

علم نصرت ما آه سحر گاهی ما مهر خاموشی ما چتر شهنشاهی ما

فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین ، عزم کلی این و اراده
اصلی چنین است که بمنایت رب الأرباب و مرحمت حضرت مسبب الأسباب بجهت ادای
حج و اجب از راه اصفهان شرفیاب عتبات عالیات و روضات سدره مرتبات و روانه مقصد
اقصى و از گرداب پر انقلاب ایران ویران خود را بآن سواحل امنیت و منازل عافیت
رسانیم و عندلیب ناطقه نیاز باین کلام ممتاز نوا ساز میگردد که :

نمانده روی عراقم چو ای بزرگی حجاز دل حسینیم آهنگ کربلا دارد
و حصول این سعادت عظمی و موهبت کبری بجهت شتی بملکن تا چندی موقوف
و بامداد اوتاد و هادیان سیل رشاد اوقات بدفع آن موانع و جهات مصروف تا چه رخ
نماید العبد یدبر والله یقدر ، رجاء و افاق و امید صادق است که شمع مسؤل روشنی بخش
روضه قبول گردد . کیفیت حال و حقیقت احوال سراسر ملال بطریق اجمال بجهت
استحضار آن خجسته شعار زبانزد خامه اشعار گردید .

خلاصه اینکه بعد از وقایع مذکوره ممالک ایران طوائف الملوک شده هر ولایتی
که در تصرف هر کس بود علم خود سری و خودرانی افراخته دم از لمن الملکی زدند .
بعد از فوت ابوالفتح خان علی مردانخان بختیاری که شاه اسماعیل ثالث را

در دست داشت کریم خان زند او را مقتول نموده شاه اسماعیل نزد حسنخان قاجار رفت که ولد فتحعلی خان بود که خاقان جنت مکان شاه سلیمان نانی در ایام سلطنت او را مفوض بیگلربیگی گری کل استرآباد الی حد آب گرگان نموده با رقم حکومت آن ولایت و سرداری تمام فرق قاجاریه و صحرائشینان آن ولایت از ارض اقدس با افواج و تدارک شایان روانه آن سمت نموده بود .

چون حسن خان از صوفی زادگان صافی نهاد آن سلسله علیه بود و ارادت قلبی در حضرت شاهنشاهی داشت لهذا دور شدن امثال او از موکب شهر یاری در باطن باعث جرأت و جسارت جماعت طاعی شده آنچه مقدر بود بظهور رسید .

مجملاً نظر بانکه اجداد او در میان الوس خود از قدیم الایام سردار و صاحب حکومت بوده اند بنا بر آن اهالی آن اضلاع باو گرویده اقتدار کلی در آن سرزمین بهم رسانیده بود . چون حسن خان قاجار آزاد خان افغان غلزه را که با فتح علیخان افشار ارشلونی ارومی مع شده هنگامه برداز عرصه دهر گردیده بودند مغلوب نمود با کریم خان زند بنای مجادله گذاشت . عاقبت کریم خان غالب و حسنخان مغلوب بلکه مقتول گردید و شاه اسماعیل بدست کریم خان آمد و کریم خان او را در قلعه آباده مقید نموده خود را وکیل السلطنه نام نهاد و بالکلیه بقطع و فصل امور ملکی متکفل گردید . عاقبت مقارن فوت خود او را باصفهان فرستاده در خانه های پدري خود می بود و در همان چند روز بعالم جاویدانی شتافت و کریم خان در سه شنبه ۱۳ شهر صفر المظفر سنه يك هزار و يك صد و نود و سه (۱۱۹۳) هجری بعالم بقا ارتحال نمود و حیدر میرزا پسر بزرگ شاه اسماعیل ثالث را که در شیراز میبود بعد از فوت کریم خان صادق خان برادر کریم خان بواهمه اراده ادعای سلطنت و جهاننداری که مبادا حرکتی از او صادر گردد مقتول نمود و الحال که سنه يك هزار و دو صد و هفت (۱۲۰۷) هجری است آقا محمد خان پسر محمد حسنخان قاجار که در استرآباد میبود جمعیت نموده با لطف علیخان نواده صادق خان محاربات عظیم نموده فایق آمده و در اکثر بلاد ایران

مستقل گردیده و در بلده مشهد مقدس پسر شاهرخ میرزا از طرف تیمورشاه پسر احمد شاه ابدالی حاکم و سایر اطراف مشهد مقدس رضویه علیه السلام والتحیه و در بواقی بلاد خراسان بدستور یکی از اهالی همانجا از جانب تیمورشاه حاکم و فرمانرواست و تیمورشاه در بلده کابل تا حد ملتان و پنجاب و قدری از بلاد توران را نیز در تصرف دارد .

[ذکر واقعه کربلای معلی که از سحور و پیداد نور و هابی وقوع یافت

من الله التوفیق و الاستعانة

واقعه عجیب حیرت افزای کربلای معلی بدین نمط سانح شد که در قری و بوادی نجد قریب چهل سال قبل از واقعه مذکوره شخصی بهم رسیده بود عبدالوهاب نام و در میان اهل آن سرزمین مذهبی جدید اختراع نمود منوط بر اینکه محمد بن عبدالله در زمان حیات خود پیغمبر و رسول بود و نیز هر يك از ائمه در ایام خود امام و اولوالا مر بودند در آن زمان .

مخترع کذا خود را بمنزله نبی و امام اولوالا مر میدانست و مراقد مطهرات رسول و ائمه را عبث و بیفایده مقرر نمود و زوار را بسبب زیارت مشرک و واجب القتل میدانست و خود را و من تبع خسود را موحد و مسلمانی را موقوف بر مذهب خود تصور نموده .

بعد از او پسر او عبدالعزیز (و بروایتی عبدالعزیز پسر او نیست بلکه منصوب او بامر حکومت و جهانداری است) بر جای او نشسته دولت او روز بروز روی درتزیاید نهاده پسر او که سعود نام داشت و ولیعهد پدر بود بعضی قرای دیگر مثل لحسا و زباره و کرین و رأس الخیمه الی حدود مسقط و بعضی از بلاد یمن و غیره را تحت تصرف در

۱- قسمت بین دو قلاب در حاشیه کتاب بخطی دیگر مرقوم است و ما با اینکه تقریباً یقین داریم که آن الحاقی است باز مزیداً للفائدة آنرا عیناً چاپ کردیم این قسمت حاوی اشعاری سفیف و مربوط بحوادث سال ۱۲۱۶ است در صورتیکه اصل کتاب در سال ۱۲۰۷ بانجام رسیده .

آورده لوای دولت او بیش از پیش ارتفاع پذیر گشت تا در اواخر سنه ۱۲۱۶ هجری که کاتب حروف در نجف اشرف مشرف بودم و اولاد و خانه در کربلا بود قریب چهل پنجاه هزار کس از بلاد مقبوضه خود جمعیت نموده از راه باده بجبل شمر و دریای نجف در روز هژدهم شهر ذی الحجة الحرام سنه مذکوره که روز عید غدیر است و اهل کربلای معلی و مجاوران از برای زیارت بنجف اشرف رفته بودند و در شهر چندان کسی باقی نبود علی الغفله اردوی خود را بخارج نخلستانهای کربلا رسانیده شباشب بیای قلمه آمده راهها از بدنه قلمه بشهر باز نموده مراجعت باردوی خود نمود .

مقارن طلوع آفتاب قریب ده دوازده هزار کس را احتیاطاً از اندیشه رسیدن لشکر بقراولی در کنار اردوی خود باز داشته با مابقی لشکر خود روی بشهر نهاده از اطراف هجوم نمودند .

در آن وقت ملا عمر نامی که حاکم و متولی بود مخبر شده قوت مدافعه در خود ندیده فرار برقرار اختیار نمود . جماعت بیدین بیک بار از رخنه ها که در شب ساخته بودند بشهر ریخته نمونه روز رستاخیز پدید آمد ، شد وحشتی که روز قیامت بگرد رفت . بمضمون آیه اقتلوهوم حیث وجدتموهوم هر که را دیدند بقتاش پرداختند و سه چهار هزار خانه را تاراج و ویران نموده و اهل کربلای معلی بفرح و یاتیمم الفرار من کل مکان را معاینه نمودند و قریب چهار پنج هزار کس از آن قوم بیحیا از تنگچی و نیزه دار با تبرداران و کلنگ رو بصحن مقدس حضرت سیدالشهداء نهاده درهای صحن را شکسته و در صحن مقدس قتل عظیم نموده و درهای رواق و روضه مطهره را شکسته داخل رواق و روضه شده بر پشت بام قبه مطهره چون رجوم شیاطین هجوم نموده شروع در کندن آجرهای طلا و خرابی گنبد نمودند و ضریح و صندوق مقدس را شکسته آنچه از جواهرات و طلا و تفره و فروش و غیره که بود بردند و وقت عصر طبل بازگشت زده مراجعت نمودند .

در تعداد مقتولین اقوال مختلف مذکور شده ، از پنج هزار و ششصد کس تا ده هزار و کسری مذکور میشود و العلم عندالله و تاریخ این واقعه لفظ «بغدیر» با غین نقطه دار

یافته شده و فتحعلی شاه قاجار برادر زاده آقا محمد خان که در او آخر زمان خود موسوم
بمحمد شاه قاجار شده بود و برخی از گزارش احوال او در این مجموعه در محل خود
بیان شده در آن اوان فرمانفرمای اکثری از ممالک ایران بود .

وقوع یافت این واقعه بطریق ایجاز قلمی شد ، از برای متبعان تواریخ همین قدر
کافیست بشرط حیات آنچه در مقدمه و هابی من بعد واقع شود یاد داشت خواهد شد ،
العبد یدبر والله یقدر .

تذکره در تضرعی بشک

امید خیر نباشد ز نسو چنین مخرام	فلک چو غدر بود کارت ای نمک بحرام
بحق جد کبارش سرت رود بر باد	چه ظلم تازه نمودی بخامس او تساد
برای خاطر او کرده حق ترا ایچاند	اگر نبود پیمبر نبودت این بنیاد
که خلق بهر محمد نمودت ایزد پاک	تراست شاهد این بیت آبت لولاک
نمود او ز برای حبیب خود بدرود	بهر وجود که کرده خدا ورا موجود
کنی مدام بآل رسول جور و جفا	بغیر آنکه تو ای بیحیای بی پروا
چنانکه هیچ نماند ز گردش آثار	غرض خراب شوی ای سپهر که جرفنار
که شیعیان همه را دل تو پر زغم کردی	چه گردشست که این ظلم و این ستم کردی
کز او شوریده دریا گیرد آرام	جهان را صاحبی باشد خدا نام

بمفاد کریمه کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام

که ماند ز من نسخه یادگار	بسی رنج بردم در این روزگار
که هستی را نمی بینم بقائنی	غرض نقشبست کز ما باز ماند
گر خطائی رفته باشد در کتاب	عارفا بر من مکن قهر و عتاب
از کرم والله اعلم بالصواب	آن خطای رفته را تصحیح کن

فہارس کتاب

۱ = فہرست اسامی اشخاص و طوائف

احمد خان توبچی باشی ۵۶	الف
احمد خان درانی ۱۳۹ ، ۱۴۰	آدینہ غورن (ایل -) ۲۳
احمد خان سدوزہ ابدالی ۱۲۳ ، ۱۲۶ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹	آزاد خان افغان ۱۰۰ ، ۱۴۹
احمد خان قورچی باشی ۱۳۷	آقاسی خان قراقولو ۱۰۴
احمد بن داود (میرزا -) ۹۳	آقا محمد خان قاجار ۹۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۲
احمد بن سعید بن احمد بوسعیدی ۳۲	آل سعود ۳۲
احمد شاہ بن میرزا ابوالقاسم مرعشی ۵۷ ، ۵۹ - ۸۰	اباضیہ ۳۲ ، ۳۳
احمد میرزا برادر شاہ اسماعیل سوم ۸۳	ابدالی ۱ ، ۳ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۹ ، ۵۲ ، ۵۵ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳
ارامہ ۴۱	ابراہیم خان اردلان ۱۲۱
ارس ۷۴	ابراہیم خان برادر نادرشاہ ۸۴ - ۸۵
اسحق (شیخ صفی الدین -) ۱۱۸	ابراہیم خان کیوانلو ۱۱۰
اسد اللہ خان پسر عبداللہ خان سدوزنی ۱۹ ، ۲۲ ، ۲۸ - ۵۳ ، ۵۰ ، ۲۹	ابراہیمشاہ ۸۵ - ۸۷ ، ۹۸ - ۱۰۰ ، ۱۱۲ ، ۱۳۰
اسفندیار روین تن ۷۱	ابوتراب مرعشی (میرزا -) شاہ اسماعیل ثالث ۱۴۴
اسکندر میرزا رجوع کنید (بالکسندل خان)	ابوالغازی خان ۲۳
اسکندر یونانی ۱۳۵	ابوالحسن سی (میرزا -) ۶۸
اسمعیل اول (شاہ -) ۱۰۲	ابوالفتح خان بختیاری ۸۸ ، ۱۰۴ ، ۱۲۰ ، ۱۴۴ ، ۱۶۸
اسمعیل ثالث (شاہ -) ۸۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹	ابوالقاسم (میرزا -) ۱۴۷
اسمعیل آقا خواجہ سرا ۵۷	ابوالقاسم بن داود مرعشی (میرزا -) ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۰ - ۶۲
اسمعیل بیک راوری ۶۸	اٹنا عشریہ ۳۳
اسمعیل میرزا یعنی شاہ اسماعیل سوم ۸۳	احمد جزائری نجفی (شیخ -) ۹۶
اشرف افغان ۶۶ ، ۷۴ ، ۷۷	احمد خان ابدالی ۸۸
اصلان خان قرقلو ۱۳۱	احمد خان بیات ۱۱۰ ، ۱۱۹

بکندي خان قچر ۱۳۴
 بلعرب بن سلطان بن سيف ۳۱
 بلوچ ۱۷۰۵، ۳۳، ۴۴، ۵۵، ۶۹
 بوسعيدى (ملوك -) ۳۲
 بهاءالدين استيرى (شيخ -) ۲۴-۲۶
 بهبودخان اتكى تاتار ۱۰۸، ۱۰۹،
 ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۳-۱۲۷، ۱۳۸
 بيات ۱۳۶
 بيغن سلطان لزكى ۵۴، ۵۵
 بيگراتخان (باگرات ششم) ۹۲
 برتگيش (پرتغاليان) ۳۲-۳۶، ۴۰
 - ۴۳
 ت
 تاجيك ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۲
 ترك ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۲
 تركمان ۲۳
 نكه (ايل) ۲۳
 نمورخان كرد ۷۹-۸۰
 تهمورث ميرزا ۱۲۱
 تيمورخان ابدالى ۸۸، ۱۲۵، ۱۲۷،
 ۱۵۰
 تيمورى (ايل) ۱۷
 تيموريه (سلسله) ۱۸
 ج
 جعفر بيك سپاه منصور ۱۲۱
 جعفر بيك قرا باغى ۴۶
 جعفر بيك كوسه ۴۶
 جعفرخان استجلو ۲۰، ۲۹
 جعفرخان ولد محمودخان ۱۲۸
 جعفرخان ميانلو ۱۱۰، ۱۳۱
 جعفر لشكر نويس (ميرزا-) ۱۲۱
 جعفر منشى الممالك (ميرزا-) ۱۲۱
 جغتاني (سلاطين-) ۱۱
 جلالاي طباطبائي زواره اي ۱۱
 جلالالدين منكبزنى (سلطان) ۶۴

اعراب عمانى ۳۱
 اغريچه (ايل-) ۲۳
 افغانه (افغان) ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۴، ۱۵،
 ۱۹، ۲۰، ۲۲-۲۶، ۲۸، ۳۰،
 ۳۱، ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۶۰، ۶۷-۷۰،
 ۷۹، ۸۱، ۸۶، ۹۲، ۹۴، ۹۹-
 ۱۰۲، ۱۲۶، ۱۲۷
 الكسندل خان (اسكندر ميرزا) ۶-۸
 افشار فارس ۱۱۱
 اكبر پادشاه ۱۳
 القاص ميرزا پسر ابراهيم شاه ۱۱۳
 القاص ميرزا پسر شاه طهماسب دوم ۸۳
 الله قايخان قاجار ۹۳
 الله يار خان افغان ۹۹، ۱۰۰
 الله يارخان بر درمحمدخان ابدالى ۳۰
 امام قلى ميرزا ۹۶
 امير بيك طاهرى ۵۵، ۶۸
 اميرخان ميش مست ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۴،
 ۱۲۷، ۱۳۸
 امين پسر ميرزا شمسالدين محمد
 (ميرزا-) ۱۱۰
 انگلس ۴۰
 اوخلو يا اخلو (ايل-) ۲۳، ۸۸
 اوزبك ۲۳، ۲۴، ۸۶، ۹۹، ۱۰۰،
 ۱۰۱، ۱۰۲
 اويس (امير) يا ميرويس ۲-۱۸، ۵۱
 ايلبارس خان ۲۳
 ب و پ
 بابرشاه ۱۲، ۱۳، ۱۴۳
 بابونه بيك بواناتى ۶۸
 بختيارى (فرقه-) ۱۳
 بديع رشيد خان مهابت خانسى
 (ميرزا-) ۱۱
 برزو بيك مين باشى ۱۰۳
 بكنج يوت ۹۸

خسرو خان سپهسالار ۸ - ۱۴۰، ۱۰ -
 ۲۰، ۱۸
 خسروی (ایل -) ۱۷
 خليل بيك برادر زاده اميرخان توپچی
 باشی ۱۰۶
 ۵
 داود خان بن لوارصاب خان ۹۲
 داود مرعشی (میرزا محمد -) متولی
 آستانه رضوی ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۳
 دده تفنگچی ۱۳
 درگزینی (ایل -) ۷۴
 درویش علیخان ۱۲۴
 دولت خان خواص خان ۱۳
 ذوالفقار خان پسر زمانخان ۳۰
 روز
 رحیم حکیم باشی (میرزا -) ۴۹
 رستم خان فراشباشی ۱۲۸
 رستم خان قوللر آقاسی ۴۹، ۵۶
 رستم خان گرجی ۱۲۸
 رستم زال ۷۱
 رستم محمد خان ۵۶، ۶۳
 رضا (امام علی بن موسی) ۲۶، ۶۰،
 ۹۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۹،
 ۱۴۲، ۱۴۵
 رضا قلی میرزا پسر نادرشاه ۸۳، ۸۴
 رضی پسر عرب بيك (میرزا -) ۱۰۶
 رفیع لاری (میرزا -) ۴۶، ۴۷
 رومیه ۸۱، ۸۰
 زال خان جلایر ۱۳۳
 زاهد علی لاری (میرزا -) ۷۶-۷۷
 زبر دست خان ۷۷ (رجوع کنید نیز
 بمعهد ناظر)
 زبیده بیگم دختر شاه عباس بزرگ ۹۲
 زعفران (ملا -) ۸۰
 زکریا سلطان غلزّه ۵۴

جلایر ۱۰۵، ۱۳۲
 جمال خوانساری (آقا -) ۹۳
 جمشیدخان سردار مأمور عمان ۳۶
 جمشیدی (ایل -) ۱۷
 جهان بیگم دختر عیسی خان قورچی
 باشی ۹۲
 چ
 چمشکزک (کرد) ۱۷، ۲۸، ۹۷، ۹۸
 چولتی ۱۰۵
 ح
 حاجی امکو ۱۸
 حسن ابدال ۱۳
 حسن خان فاجار ۶۷، ۹۸، ۱۱۱
 ۱۲۰، ۱۴۹
 حسن لاهوری (مولوی -) ۶۹
 حسن محدث (سید -) ۹۱
 حسن میرزا ۱۱۳
 حسین اصغر (سید -) ۹۱
 حسین تبریزی (آخوند ملا -) ۹۶
 حسین خان سیستانی ۵۳، ۶۵
 حسین خان قرائی ۱۱۱
 حسین قلیخان (لقب معهود افغان)
 ۵۱، ۵۳
 حسین مرعشی خلیفه سلطان (سید -)
 ۱۴۴
 حسین میرزا ۱۱۳
 حمیر (ملوک -) ۳۵
 حیات سلطان سهوزنی ۱۹
 حیدر مجتهد (سید -) ۹۵
 حیدر میرزا پسر شاه اسماعیل ثالث
 ۱۴۹
 خ
 خاقان سمید شهید (رجوع شود بشاه
 سلطان حسین)
 خاندانقلی بيك گرمانی ۶۸

سیف بن سلطان امام سقط ۳۲، ۳۱
 ۷۶، ۴۷، ۴۴، ۳۶
 سیمونخان ۹۲

ش

شاهیه ۳۳
 شاه جهان گورکانی ۱۲
 شاهرخ خان چنگیزی ۱۱۱
 شاهرخ میرزا یعنی شاهرخ شاه ۸۶-
 ۱۴۱
 شاه نواز خان (رجوع کنید بگرگین
 خان)

شاه وردیخان چگنی کرد ۶۶، ۶۷
 شاهین خان افغان ۹۹
 شرف بیک قرقلو ۱۳۱
 شفیع مستوفی الممالک تبریزی
 (میرزا-) ۱۱۱
 شهادت خاران ۶۹
 شهادت خان افغان ۱۰۰
 شهربانو بیگم دختر شاه سلیمان اول
 ۶۳، ۹۰

شیخ علیخان زنگنه ۶۰
 شیرغازی خان اوزبک ۲۲-۲۵، ۲۴
 شیرغازی خان جلایر ۱۴۲

ص

صادقخان زند ۱۴۹
 صادقخان فرامی ۱۲۴
 صالح خان بیات ۱۳۱، ۱۲۱
 صاین خانی (ایل) ۲۳
 صبغة الله افندی ۹۶
 صبیبة شاه سلطان حسین ۱۴۴
 صبیبة میرزا ابراهیم خلیفه سلطانی ۶۲
 صبیبة میرزا خان سلطان ۱۳۳
 صفویه ۱۱، ۱۹، ۲۳، ۳۶، ۶۵، ۶۶، ۷۰،
 ۷۶، ۷۷، ۹۴، ۹۸، ۱۰۴، ۱۱۱،
 ۱۲۳، ۱۳۰

زله خان افغان ۱۰۰
 زین العابدین مرعشی (میرزا-) پسر
 میرزا محمد داود متولی ۶۲

س

سام بیک سردار داراب ۶۸
 سام نریمان ۷۱
 سبا (فرقه-) ۳۳
 سعادت قلیخان ۱۰۶، ۱۱۳
 سعود بن عبدالعزیز وهابی ۱۵۰
 سفید بانی (ایل-) ۶۸
 سلطان حسین (شاه-) خاقان سعید
 شهید ۳، ۱۹، ۳۰، ۳۱، ۴۱،
 ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۹، ۷۶،
 ۸۳، ۹۰، ۹۲، ۹۳
 سلطان حسین میرزا پسر شاه سلیمان
 ثانی ۱۱۷، ۱۳۹
 سلطان داود میرزا « » ۱۱۷،
 ۱۱۹، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴
 سلطان بن سیف ۲۲
 سلطان علی میرزا پسر شاه سلیمان
 ثانی ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴
 سلطان قاسم میرزا ۱۳۹
 سلطان هاشم میرزا ۱۳۹
 سلیم خان بیگلربیگی ۱۱۱
 سلیمان اول (شاه-) ۱۱، ۵۹، ۶۰
 سلیمان ثانی (میرزا سید محمد متولی
 با سلیمان میرزا) ۸۶، ۸۷،
 ۸۹، ۱۴۸
 سلیمان میرزا ۹۰
 سلیمان نبی ۱۳۵
 سیاوش بیک سردار نیریز ۶۸
 سیاه منصور ۱۰۵
 سید الساجدین امام زین العابدین
 ۷۵، ۹۱
 سیف الدین خان بیات ۱۳۱

عبدالعزيز وهاجی ۱۵۰
 عبدالملی خان عرب خزیبه ۸۸، ۱۲۰
 عبدالنبی بیک لاری ۶۵
 عبدالغنی خان علی کوزائی ابدالی ۳۰
 عبدالله (سید) امیرالعارفین و امیر-
 العراقین ۹۱
 عبدالله خان اوزبک ۲۳
 عبدالله خان بلوچ ۷۶، ۷۷، ۸۰
 عبدالله خان پسر حیات سلطان ابدالی
 ۱۹، ۲۰، ۲۹
 عبدالله خان قوللر آقاسی گرجی ۱۱۳
 عبدالله مرعشی (میرزا) پسر میرزا محمد
 داود متولی ۶۲
 عبدالله مرعشی (میرزا) پسر میرزا محمد
 شفیق مستوفی ۹۱-۹۲
 عبدالمولی مرعشی (میرزا) پسر میرزا
 داود متولی ۶۲
 عبدالمؤمن خان اوزبک ۲۳
 عبدالنبی طسوجی (ملا) ۹۶
 عبدالوهاب مؤسس مذهب وهاجیه ۱۵۰
 عتبه (بنی) ۳۸
 عرب ۱۱۲، ۱۳۶، ۱۴۲
 عز شرف بیگم ۹۲
 عطاخان اوزبک ۹۶، ۱۰۰
 عطا مرادخان ۱۰۰
 علم خان خزیبه (امیر) ۱۱۰، ۱۱۹،
 ۱۲۱-۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲،
 ۱۴۲، ۱۳۷
 علی بن ابی طالب (امیر المؤمنین) ۱۰۸
 علی بن حسین مرعشی (سید) ۱۴۴
 علیشاه (رجوع کنید بعلیقلیخان)
 علیقلیخان باعادلشاه یا علی شاه ۸۴-
 ۸۶، ۹۸، ۹۹، ۱۱۲، ۱۳۰
 علیقلیخان حاکم کرمان ۱۵، ۱۶،
 علی مردان خان بختیاری ۱۴۴، ۱۴۸

صفی جندقی (حاجی) ۱۰۴
 صفی قلیخان ترکستان اغلی دیوانه ۲۲-
 ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸
 صفی قلیخان قرقلی ۱۱۳
 صفی میرزا پسر شاه سلطان حسین ۵۷
 صوفی صافی ضمیر (لقب محمود افغان)
 ۵۱، ۵۳
 ط
 طالب خان دیوان بیگی احمدشاه
 ۷۰، ۷۱، ۷۳
 طاهر نصر آبادی (میرزا) ۹۱
 طاهر وحید فزونی (عماد الدوله)
 ۱۱، ۶۰
 طاهری (ایل) ۱۷
 طهماسب اول (شاه) ۱۰۲
 طهماسب بیک جلایر ۷۶
 طهماسب میرزا (یعنی شاه طهماسب
 ثانی) ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶،
 ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱،
 ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴
 طهماسب قلیخان لقب اولی نسادرشاه
 ۷۶، ۸۰، ۸۱
 طهمورث بیک سفیر شاه سلطان حسین
 ۴۱، ۴۲
 ع و غ
 عالمگیر ثانی ۱۴۲
 عباس ثانی (شاه) ۱۱، ۱۳
 عباس ثالث (شاه) ۸۲، ۸۳
 عباس ماضی (شاه) ۴۰، ۵۹، ۹۲
 عباس قلیخان حاکم لار ۳۶
 عباس قلیخان شاملو ۲۰
 عبدالانتمه (میرزا) ۶۲، ۷۸
 عبدالعسین مستوفی (میرزا) ۱۰۴
 عبدالحق دهلوی (مولوی) ۹۶
 عبدالرحمن خان پسر عبدالله خان ۳۰
 عبدالعزیز برادر امیر اویس ۱۸، ۵۱

قوام‌الدین مرعشی میر بزرگ (میر-)	علی مرعشی (میرسید) پسر میرزا محمد
۹۱،۷۵،۵۹	داود متولی ۶۳،۶۲
ک و س	علی نقیخان ولد مصطفی خان ۱۰۴
کاگری ۶۵	علی یارخان چولشی ۱۳۴
کرد ۱۴۲،۱۳۷،۱۱۲،۷۴،۲۸،۲۴	عنایت سلطان بافتی ۹۲
کرم خان اقدان ۱۲۴،۱۲۳	عیسی خان قورچی باشی ۹۲
کریم خان بربر ۱۳۴،۱۱۰	عمر (ملا-) والی کربلا ۱۵۱
کریم خان زند ۱۴۹	غلزۀ ۱۴۹،۱۲۳،۵۴،۲۹،۲۰،۵،۳،۱
کریم‌الدین براکوهی ۵۴	ف
کوچک (میر-) ۱۲۸	فتح علیخان ارشلوی ارومی ۱۴۹
کراپلی ۱۸،۱۷	فتح علیخان ترکمان ۲۱-۲۲،۲۶
گرجه (گرجیان) ۴،۱۴،۱۴	فتح علیخان داغستانی وزیر اعظم ۳۱
کرکین خان (شاه نوازخان) ۵،۴،۳	۴۸، ۴۹
۱۸، ۱۶، ۶	فتحعلیشاه قاجار ۱۵۲
گورکانیه ۱۴۲	فرخ-میر ۱۸
گوکلن ۸۸	فرنگان رجوع کنبد پیرتکیش
ل	فریدونخان مین باشی ۱۰۶
لاچین ۶۱	فریدونخان نایب‌الله خان ۱۳۴
لالوی ۱۳۷،۱۱۲	فهرنده (ایل) ۶۸
لشکرخان سدوزنی ۱۹	فیلی ۱۱۳
لشنی (ایل-) ۶۸	ق
لطف علیخان زند ۱۴۹	قاجار (قاجاریه) ۱۴،۱۷،۱۸،۲۴
لطف علیخان داغستانی سیه سالار عم	۲۸
فتحعلیخان ۳۹،۳۱-۵۳،۵۰	قائم مقام فراهانی ۴۴
م	قاسم خان افشار ۱۳۴
مجلسی ثانی (علامه) ۹۳	قاسم میرزا ۱۱۳
محب علیخان پسر فتحعلیخان ۱۰۶	قربانقلیخان جزایرچی باشی ۱۱۳،۱۳۴
محمد امین موسوی نایب‌التوایه (میرزا)-	قرچقای خان قلماق ۱۲۱
۲۱۹،۱۱۸	قرلباش یا قرلباشیه ۹، ۱۰، ۱۵، ۱۹،
محمد بن برد ۴۴	۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۴۱،
محمد بلوچ ۷۲، ۷۳	۴۲، ۷۶، ۷۸، ۸۶، ۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰،
محمد تقی خراسانی (سید-) ۹۶	۱۰۱، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۸،
محمد تقی (میرزا-) ۱۲۰	قلیچ خان ۱۳۹
محمد بن جساس ۴۴	قلیچ خان ۱۲
	قنبر (میر-) ۱۲۸

محمود افغان برادر اویس غلزۀ ۱۸، ۲۹،
 ۵۰، ۳۱-۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۶،
 محمود سیستانی (ملك-) ۹۳،
 محمود ناظر ۶۱
 محمود میرزا پسر شاه سلطان حسین ۵۷
 مدك یاری (ایل-) ۶۸
 مراد بن فهلی (میر) ۶۹
 مرتضی خلیفه سلطانی (میرزا سید-)
 ۱۴۴، ۹۳، ۸۳
 مصطفی خان بیگدلی ۱۳۹
 مصطفی خان میرشکار باشی ۵۰، ۴۹
 مطلب (مولی-) ۱۲۱
 مظلوم تخلص میرزا جدالله مرعشی
 معصوم خان خزیمه (امیر-) ۱۲۴-۱۲۷
 مقیم (میرزا-) وزیر مازندران ۱۲۰
 مقیم (میرزا محمد-) ۹۳
 ملك جعفر خان ۵۵
 ممسنی (ایل-) ۶۸
 منصور خان سیاه منصور ۱۱۰
 موسی خان ایلوی افشار ۱۲۱
 مهابت جنك ۱۴۳
 مهدیغمان (میرزا-) مؤلف تاریخ نادری
 ۷۴، ۵۹، ۱
 مهدیغمان جولئی ۱۲۰
 مهدیقلی جولئی ۱۱۰
 مهرباب خان عرب ۱۲۰
 مهرباب خان ناظر ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۱،
 ۱۳۶، ۱۳۷
 مهرباب سلطان حاکم بحرین ۳۷
 محمد علی نزرچ احمدی بلوچ ۶۶
 میانجیو مرتاض ۵۲، ۸۰
 ن
 نادر شاه افشار ۱۳، ۲۵، ۲۵، ۷۵، ۸۶، ۸۷،
 ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۱۹، ۱۴۹،
 نضی ۱۱۲، ۱۳۷

محمد حسینخان حاکم ساوه ۱۰۴
 محمد حسینخان زعفرانلو ۱۱۰، ۱۳۱،
 محمد حسین خان قاچار ۸۴
 محمد حسینخان قرانی ۱۰۶
 محمد حسین مرعشی (میرزا-) پسر
 میرزا محمد داود متولی ۶۲
 محمد حسین ملاباشی (ملا-) ۴۹
 محمدخان ابدالی ۲۹-۳۰
 محمدخان افغان ۹۶
 محمدخان ترکستان اوغلی ۹۳
 محمد خلیل (مؤلف کتاب) ۱۴۴، ۱
 محمدخواجۀ بخارانی (قاضی-) ۹۶
 محمد رسول الله ص ۱۵۲، ۱
 محمد رضابیک ایشیک آقاسی باشی ۱۱۳
 ۱۲۸
 محمد رضاخان قورچی باشی ۱۳۹
 محمد بن زید اباضی ۳۳
 محمد زمان خن ابدالی ۲۹
 محمد زمان خان چرخچی باشی ۲۸، ۲۷
 محمد زمان خن قورچی باشی ۱۸، ۱۷
 محمد سنانی (ملا-) ۹۶
 محمد شفیع (میرزا-) ۱۱۹، ۹۳ (۲)
 محمد علی حزین (شیخ-) ۹۰، ۵۹، ۹۲
 محمد علی فاضل (میر-) ۱
 محمد علی مرعشی (میرزا-) پسر میرزا
 محمد داود متولی ۶۲-۶۴
 محمد قلی بیک قزوینی ۴۵، ۵۳، ۵۴
 محمد قلیغمان ولد محمد مؤمن خان
 شاملو ۵۰، ۴۹
 محمد بن ماجد بهرانی شیخ الاسلام ۳۹
 ۴۷، ۴۴
 محمد مؤمن بیک جهرمی ۳۷، ۳۶
 محمد مهدی مشهدی (میر-) ۲۵
 محمد ناظر زبردست خان ۷۱
 محمود آقا خواجۀ سرا ۴

همايون پادشاه ۱۳۰، ۱۴۳، هوله ۳۶ هوشنگ گرجی ۶۱	نعمه الله قهستانی ۶۹ نمبر الله شهید (سید -) ۹۶ صرا الله میرزا ۹۶ نظامی شاعر ۱۳۵ نورالدین نسوی منشی ۶۴ نور الله ذراھانی (میر -) ۴۴
ی یعاربہ ۳۲ یعقوب سلطانی حاکم بندر عباسی ۳۸ یموت (ایل -) ۲۳، ۸۸ یوسفعلیخان جلایر ۱۳۲-۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸ یولفی بیک سردار مدک بازی ۶۸	و و ه ولی محمد خان شاملو ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۶۹ هادی بیک مین ناشی ۶۸ هدایه الله ذراھانی (میر -) ۴۴

۲ = فهرست اعلام جنر افیانی

اسفزار یا سبزار ۴، ۱۹، ۲۰، اشکنان ۴۶ اصطہینات ۶۶، ۶۸ اصفہان ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۲۱، ۲۵، ۳۱، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹ اگرہ ۱۱ افغانستان ۹۶ اقطاع کرمان ۵۴، ۶۸ اقلید ۶۶ اہل ۴۶ اوبہ ۱۹، ۲۱ اورگنج ۲۲، ۲۳ ایج ۶۸، ۷۱ ایران ۳، ۵، ۳۶، ۵۱، ۷۸، ۸۹، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ازد خواست ۵۰	الف آب بخشان (قبرستان) ۲۵ آب گرگان ۹۸، ۱۴۹ آب مرغاب ۲۱، ۲۷ آبادہ (قلعہ -) ۱۴۵، ۱۴۹ آذربایجان ۳۱، ۵۷، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۷۴، ۸۱، ۸۵، ۸۷، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۳۰، ۱۳۱ ابر قو ۶۴، ۶۵ ابیورد ۲۷ انوک (رود -) ۹۷ اتک ۲ احساء (ہمان لعمنا) اردلان ۸۵، ۹۵، ۹۸، ۱۲۱ ارس (رجوع کنید بروس) ارض اقدس (رجوع کنید بمشہد) ارگ زمرد شاه باختری ۱۱ استرآباد ۱۷، ۱۸، ۲۷، ۹۸، ۱۲۰، ۱۴۹ استیر ۲۴
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

بیابانک ۹۳	باجور ۲
بینچه فال ۳۶	باخرز ۳۰
بیرم ۴۶	بادغیس ۲۱، ۱۹
بیرین ۳۵	بادیه بنی تمیم ۳۳
بیه پس ۷۴	بادیه بنی حنیف ۳۳
بیه پیش ۷۴	بارفروش ۹۳
پاکستان ۳	باغ سعادت آباد اصفهان ۷۹
پرانگال ۴۱، ۴۰، ۳۳	باغ گنج علیخان ۱۴
پشت بادام ۱۰۴	باغ میرزا کامران ۱۳
پل جوئی ۷۹	باغ نظر علی مردانخان ۱۴
پل خان ۸۰	باغین ۶۹
پل سالار ۲۱	بالا مرغاب ۲۷
پل فسا ۷۱، ۷۲	بحرین ۴، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰
پنجاب ۲	بخارا ۹۶
پوریان ۲۱	بدخشان ۲، ۲۳
پیشاور ۳	براکوه ۶۸
پهکر ۲	برج آستانه دوویش مجنون قتال ۱۳
تادوان ۶۸	برج دده ۱۳
تبریز ۹۸، ۶۴	برج خاکستر ۱۳
تهته ۸۵، ۷۸	برج فیلعان ۲۱
تربت حیدریه ۸۸	بردع ۹۵
ترنک (شهر) ۳	بروجرد ۶۲
تل سیاه ۴۲	برکه شیخ ۴۶
توران ۵۲	بست ۴
تریم ۳۳	بسطام ۱۸
جاجرم ۱۸	بصره ۱۴۳
جام ۲۱، ۹۶	بملان ۳۴
جبل شمر ۱۵۱	بنداد ۸۳
جرجانیه ۲۳	بلخ ۲، ۲۳
جرون ۷۶، ۷۷	بلوچستان ۳، ۷۶، ۸۰
جزیره طویله یا دراز	بم ۵۳
جلفار ۴۴، ۳۵	بنگال ۱۴۳
جندق ۱۰۴، ۹۳	بوانات ۶۵
جهانگیریه ۴۶	بوشهر (ریشهر) ۳۹
جهرم ۶۶، ۶۵، ۴۶	بهلا ۳۵

دبا ۳۵	جیرفت ۶۹
درب عراق ۲۱	چغور سعد ۱۲۰
دربند ۱۲۱	چشمه حسن ۱۰۵، ۱۰۴
دشتستان ۳۷	چشمه علی یا علی بلاغی ۹۴
دروازه باباولی حسن ابدال ۱۴، ۱۳	چناران ۹۶
دروازه خواجه اویس ۱۵، ۱۴	چهار باغ (نراباغ) ۲
دروازه خواجه خضر ۱۴، ۱۳	چهارباغ مشهد ۱۰۶، ۱۳۴، ۱۳۷
دروازه علی قاپی ۱۳	چهارده طبس ۱۰۴
دروازه ماشوری ۱۴، ۱۳، ۱۰	چهل زینه (کوه -) ۱۲
دریای آمویه ۱۰۹	حبش (بلاد -) ۳۳
دریای نرغ ۱۵۱	حجاز ۱۴۸، ۹۶
دزفول ۵۳	حصار شیرحاجی ۱۱
دشتستان ۳۷	حصار علی مردان خان ۱۲
دغمر ۳۵	حصن الحروم ۳۵
دلارام جنگی ۵۲، ۲۹	حضر موت ۳۳
دوشاخ (کوه -) ۲۰	خبوشان ۹۷، ۹۶
دولت آباد (قلعه -) همان قلعه بدن	خبیص ۵۳
دها دهر ۲	خراسان ۲، ۸، ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۲۳
ده شیخ ۷، ۶	۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۶۲، ۷۵
ده کوه ۴۷	۷۶، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۹۳، ۹۴
رادکان ۱۲۸	۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹
راز قوشخانه (۱) ۱۰۵	۱۱۰، ۱۲۴، ۱۴۲
رأس الحد ۳۴، ۳۳	خرنه ۱۰۵
رأس النخیه ۱۵۰	خسویه ۴۸
رامهرمز ۵۳	خصب ۳۵
رباط پریان ۲۱	خفر ۶۶، ۶۸
رستاق ۳۵	خمسه ۱۲۰
رستمدر ۹۳	خوارزم ۲۳
رشت ۷۴	خواف ۲۱، ۳۰
رودبار کرمان ۶۹	خیرآباد نمک ۵۴
رودخانه قم ۹۸	خیوق ۲۳
رودکر ۷۴	داراب = دارابجرد ۶۶ - ۶۸، ۷۱
روس یا ارس ۱۲۱، ۷۴	۷۸
روضه الشام ۳۵	دافستان ۹۵
روم ۹۶، ۹۱	دامغان ۹۴

شافلان ۲۱، ۱۹	ری ۷۴
شال ۴	ریاض ۳۲
شاه جهان آباد ۱۴۲، ۱۴۳	ریشهر ۴۲، ۳۹، ۳۷ (رجوع کنید ایضاً)
شاه دان ۹۳	بیوشهر (
شبانکاره ۷۱	زاینده رود ۷۹
شهر ۳۳	زباره ۱۵۰
شرح رباط ۵	زمین داور ۵۰، ۴
شکارپور ۳	زنگبار ۳۲
شکی ۹۶	زورآباد ۲۷
شماخی ۵۵	زوزن ۲۱
شورابک ۳۰	ساری ۹۴
شوشتر ۵۳	ساوه ۱۰۴، ۱۰۲، ۸۷
شهر بابک ۶۸	سبزار (رجوع کنید باسفرار)
شهر زور ۸۷، ۱۰۰	سبزوار ۸۳، ۲۴
شهر وزیر ۲۳	سداب ۳۵
شیراز ۴، ۳۹، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۶۵	سرابان ۱۹
۷۱، ۷۳، ۷۸، ۸۰، ۱۴۵، ۱۴۹	سرخس ۲۷
شیروان ۵۵	سرخه ۹۹
سحار ۳۵	سرمق ۶۶
صفه شاه طهماسب در مشهد ۸۴	سروستان ۷۱
طبرستان ۷۴، ۷۵	سفید کوه دامغان ۹۴
طبس گیلکی ۷۵، ۱۰۴	سقر ۱۲۱
طوس ۳۵	سلطانیه ۹۸
طهران ۶۲، ۷۴، ۹۵	سمایل ۳۵
ظفار ۳۳	سمنان ۹۹، ۹۴
عباسی (بندر -) ۳۲، ۳۶، ۳۸، ۴۰	سند ۷۸، ۳، ۲
۷۶، ۷۷	سنگ بست ۱۳۸
عتبات عالیات ۱۴۳	سنه ۱۲۱، ۹۸، ۹۵
عراق ۲۷، ۵۱، ۶۴، ۶۵، ۸۱	سور ۳۵
۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲	سوس نقی (۴) ۱-۴
۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳	سومبار (سیمبار) ۹۷
۱۲۰	سیر ۳۵
عراق عرب ۱۱۷	سیرجان ۶۹، ۶۸، ۵۶، ۵۴
عربستان ۸۱، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۱	سیستان ۹۶، ۷۶، ۵۳، ۲۱، ۱۹
علی بلاغی یا چشمه علی ۹۴	سیوستان ۳
عماده ده ۴۶	سیوی یا سیمی ۳، ۲

قس ۳۳	عمارت الیاس خانی ۱۱۷
قسم ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۴	عمان ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷
قطر ۳۸	۳۸، ۴۰، ۷۶
قطرو = گدرو ۵۴	عمان (دریای-) ۳۲، ۳۳
قطیف ۴، ۳۲	غار سمنان (۴) ۹۹
قلاپور ۸۷، ۱۱۲	غزنین ۲، ۳
قلاط بنجاره بلوچ ۴	غوریان ۲۱، ۲۲، ۱۰۱، ۱۲۴
قلاط غلزہ (کلات غلجانی) ۳، ۴	فارس ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۲
۱۰، ۵	۵۱، ۵۳، ۵۴، ۶۴، ۶۵
قلعه ارك ۱۲	۶۹، ۷۲، ۷۳، ۸۱، ۸۷، ۱۰۸
قلعه بدن ۱۱، ۱۲	۱۲۱، ۱۳۱
قلعه حسن آباد داراب ۷۸	فارس (بحر-) ۳۳، ۷۶، ۷۷
قلعه چات ۹۷	فاسکنده (صحرای-) ۴۶
قلعه سلاسل ۴۳	فداغ ۴۶
قلعه کرمانشاه ۸۸	فراه ۴، ۱۹، ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۰
قلعه کوه چهل زینه ۱۲	۵۰، ۵۲، ۵۴، ۱۲۵
قلعه مشهد ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۴۲	فراهان ۹۵
قلعه مندوی ۱۲	فرح آباد ۵۶، ۵۸
قلعه هرات ۱۳۹	فرغانه ۲۳
قلهرو علیشکر ۸۱، ۱۰۲، ۱۰۳	فسا ۶۶، ۶۸
۱۰۷، ۱۰۸	فوشنج ۴، ۵
قلهات ۳۳، ۳۴، ۳۵	فومن ۷۴
قم ۳۱، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱	فیروز کوه ۹۱
۱۰۵، ۱۴۶	فبض آباد قرانی ۸۸، ۱۰۵
قندهار ۱، ۳ - ۱۸، ۲۹، ۳۰	قاپلان کوه ۱۲۰
۴۵، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۸۰	قاف (کوه-) ۱۳۳
۸۷، ۱۰۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹	قبچاق (دشت-) ۹۷
۱۳۱، ۱۳۸	قبرستان ست فاطمه ۹۳
قنبری ۶۶	قبله ۹۶
قیتول (کوه-) ۱۱	قچان (قوچان) ۹۶
کابل ۲، ۳، ۱۹، ۸۳، ۱۲۶	قرا باغ (چهار باغ) ۳
کابل (کوهستان) ۵۲	قرا باغ آذربایجان ۱۲۰
کات ۲۳	قراقان ۱۰۲
کاشان ۴۹، ۵۷، ۸۱، ۱۰۴	قریات ۳۵
کافرستان ۳	قزوین ۳۰، ۳۱، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۷، ۶۳
کافر قلعه ۲۷	۷۴، ۹۳، ۱۰۲

لارستان ۳۱
 لارك ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۰، ۶۵
 لحصا (لحصا) يا احسا ۴، ۳۲، ۳۳، ۱۵۰
 لكه (كوه-) ۱۲
 لنگر ۲۱
 لنگرود ۷۴
 ليما ۳۵
 مازندران ۵۹، ۷۵، ۸۳، ۹۱، ۹۴، ۱۲۰
 ماوراءالنهر ۲۳
 ماهلو يا مپارلو ۷۱
 محولات ۸۸
 مدرس حرم حسين ۹۶
 مراغه ۹۸
 مرباط ۳۳
 مرشدآباد بنگاله ۲، ۱۶۳، ۱۴۴
 مرورشاهجان ۲۷
 مروچاق (مروچق) ۲۷، ۳۰، ۱۰۹
 مروالروڊ (همان مروچاق)
 مستنگ ۴
 مسقط (مسکت) ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۴۷،
 ۱۵۰، ۱۴۳
 مشهد (يا ارض اقدس) ۱۶، ۳۰، ۵۹،
 ۶۲، ۶۳، ۸۰، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸،
 ۹۰، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۴،
 ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۸، ۱۳۲،
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵
 مشهد ام النبي يا مشهد مادر سليمان
 ۶۵، ۶۸
 مشيز ۵۴، ۴۹
 مصيره ۲۳
 مطرح ۳۵
 مطرفه ۳۳، ۳۵
 مکران ۶۹، ۷۸، ۱۴۳
 ملك آباد ۹۳
 مليبار ۴۱
 مورچه خوار ۸-

کتل بر که شيخ ۴۶
 کتل کورد ۴۶
 کتل گراش ۴۶
 کفۀ ننگ ۵۴
 کربلا ۹۶، ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۴۸، ۱۵۰ - ۱۵۲
 کرکوک، ۹۶، ۸۳
 کرمان ۴۵، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸
 ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۶
 کرمانشاه ۱۲۰
 کرمستج = کرمسته ۶۷
 گرین ۱۵۰
 کل ۴۶
 کلات ۱۴
 کلکته ۱۴۴
 کنگ ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰ - ۴۵
 کورده ۴۷
 کوسوبه ۲۱
 کوه پرويز ۱۰۴
 کوه گيلويه ۳۱، ۳۶، ۴۳، ۵۳
 کویر ۱۰۵
 که مرد ۳
 کهنجان ۷۱
 کج ۱۴۳، ۱۷۸
 گدرو همان قطرو
 گرجستان ۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۲۱
 گرجستان کارنيل ۹۲
 گرشک ۴، ۱۲۶
 گرگانج ۲۳
 گلون آباد ۵۶، ۶۰
 گنبره ۴۹ (رجوع کنيد ايضاً به مباسی)
 گنجه ۱۲۰
 گنگ ۱۴۴
 گيلان ۷۴
 گوہ (گوآ) ۴۱
 لار ۳۱، ۳۶، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۶، ۶۷، ۶۹
 ۷۶، ۷۷

۸۷،۸۱،۵۳،۵۲،۵۱،۳۰،۲۹،۲۷	موسل ۹۶
،۱۲۶،۱۲۴،۱۲۳،۱۰۱، ۸۸	موغان (چول) ۹۴، ۸۳
۱۴،۱۳۸،۱۲۹،۱۲۸، ۱۲۷	مولتان (ملتان) ۳۰، ۱۹، ۳
هرموز (جزیره) - ۳۸	مهماندوست ۸۰
هرموز (قله) - ۴۰، ۳۹، ۳۸	میمند ۲۱
هزار اسپ ۲۳	میمند کرمان ۶۹، ۵۶، ۵۴
همدان ۱۰۴، ۹۵، ۸۱	نجد ۳۳
هند (بحر) - ۳۳	نجف اشرف ۱۵۱
هندوستان ۴، ۳، ۲، ۱۸، ۱۸، ۶۲، ۶۱، ۸۴، ۷۸، ۶۲، ۱۸	نخجوان
۱۴۳، ۱۴۲، ۱۳۹، ۹۶، ۹۴	نرماشیر ۰۷۶، ۵۳
هندو کوه ۳۰۲	نزوا ۳۵
هوگلی ۱۴۴	نطنز ۱۰۴
هیرمند ۹، ۸	نهاوند ۶۲
یافع (بلاد) - ۳۳	نهبندان ۷۶، ۷۵
یزد ۱۰۵، ۱۰۴، ۹۴، ۹۳	نیریز ۷۳، ۷۱، ۶۸، ۶۶، ۵۴، ۴۷
یمامه ۳۳	وان ۱۲۱، ۹۶
یمن ۱۵۰، ۳۳	هرات ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۶، ۸، ۳

۲ = فهرست اصنامی کتب

تعلیقہ بر تہذیب ۴۴، ۳۹	آثار الشیعہ ۹۱
تعلیقہ بر فقیہ ۴۴، ۳۹	احسن التواریخ حسن بیک روملو ۲۳
تعلیقہ بر وافیہ فاضل تونی ۴۴، ۳۹	اعیان الشیعہ ۹۱
حاشیہ بر شرح امامہ ۱۴۴	انساب آل الرسول ۹۱
حاشیہ بر معالم ۱۴۴	تاریخ سلطانی ۹۲
حبیب السیر ۹۱	تاریخ طبرستان سید ظہیر الدین ۹۱
روضۃ الصفا ۹۱	تاریخ عالم آرا ۴۰، ۲۳
روضۃ الصفویہ ۲۳	تاریخ عباسی یا عباسنامہ ۱۱
شاه جهان نامہ ۱۱	تاریخ نادری میرزا امجدیخان ۸۱، ۷۴، ۱
مجالس المؤمنین ۹۱	التدوین ۹۱
مجمع التواریخ (۵۵مین کتاب) ۲	تذکرہ حزین ۹۲
محافل المؤمنین ۹۱	تذیل عمدۃ الطالب کمال الدین
مشجرات آل رسول اللہ ۹۱	اصفہانی ۹۱
نسخہ های میر محمد علی فاضل ۱	ترجمہ محاسن ۵۸
وقایع قندھار بالطاقف الاخبار ۱۱	تعلیقہ بر استبصار ۴۴، ۳۹
یادداشت پدر مؤلف ۲	